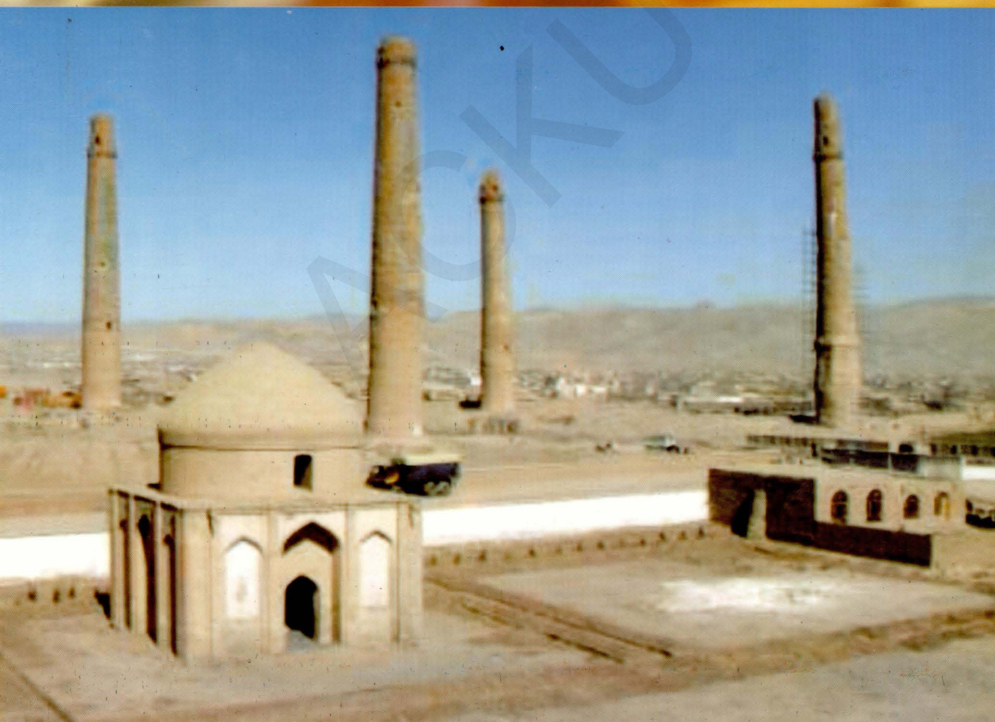
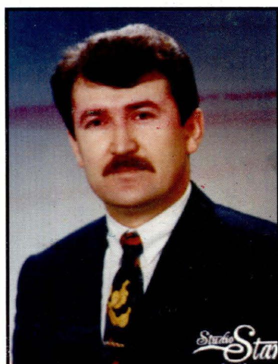
عهد تیموریان هرات



عبدالله کارگر



محمد صابر کارگر

از اثر تشویق و همکاری همه جانبه شان که مصارف چاپ را نیز پرداختند این نوشته به چاپ رسید.

محمد صابر کارگر فرزند استاد الحاج عبدالرسول کارگر به سال ۱۳۳۶ خورشیدی در دهکده «کارگرخانه» اندخوی به جهان آمد. تعلیمات ابتدایی و دوره لیسه را در لیسه ابومسلم اندخوی فراگرفته تحصیلات عالی اش را در ترکیه به پایان رساند. جناب شان مدتی به صفت معلم اجرای وظیفه نموده و فعلاً به امور فرهنگی و در قبال آن به تجارت اشتغال دارند.

عهد تیموریان هرات

نویسنده: عبدالله کارگر





۱۳۸۳
خورشیدی



مؤسسه انتشارات الازهر



٩٤



عهد تیموریان هرات

نویسنده: عبدالله کارگر

چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۳ خورشیدی

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

صفحه آرایی: تواب شکیب

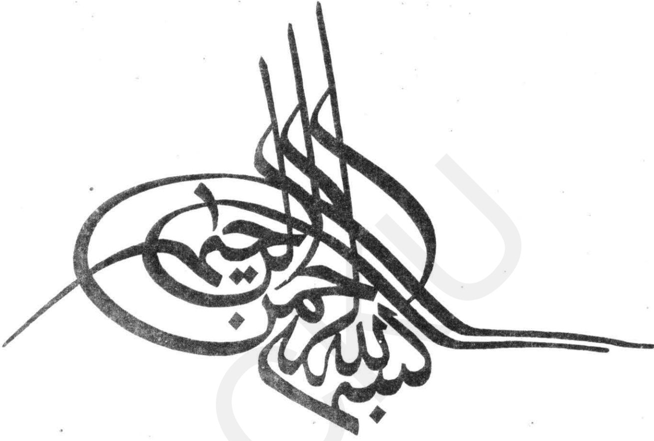
طبع: مؤسسه انتشارات الازهر

پوست بکس۴۶۳ - قصه خوانی - پشاور

تیلفون:۲۵۶۴۴۱۴-۰۹۱

alazharco@yahoo.com

alazharco@hotmail.com



اهمیت دوره تیموریان هرات بیشتر از جهت فرهنگی و ادبی است نه سیاسی. سیاست پاد شاهان تیموری ، به ویژه شاهرخ و فرزندانش و سلطان حسین بایقرا وجانیشنانش درتشویق صاحبان فضل و ادب و هنر و گرد آوری شان در پایتخت هرات کمتر نظیری داشته است. هرات در دوره تیموریان ، پایتخت و چراغ پرنور علم ومدنیت زمان شد و در آن مدارس، مساجد،خانقاه ها کتابخانه های متعدد و هنرستان های عالی بنا شد و دانشوران و هنر مندان ونویسندگان و سرایندگان از هرگوشه وکنار بدان روی آوردند واز نوازش و پشتیبانی در بار تیموریان و امرا وزرای دانش پرور و ادب دوست به ویژه امیر علی شیر نوایی وزیر و رایزن و بلند پایه ترین امیر درگاه پادشاه تیموری برخوردار شدند.

شکل گیری نهایی دبستان معروف به مکتب هرات در هنر شعر، نقاشی ، تزئین و تذهیب وکتاب آرایی درین دوره تحقق یافت. درین دور درخراسان وبخصوص درهرات کار به جایی رسید که برخی پژوهشگران مانند الکساندر بلد روف روسی معتقدند

که "هرات قرن نهم هجری از شهر های معروف ایتالیای دوره رنسانس هرگز چیزی کم نداشته است"شمار دانشوران و نویسندگان و مورخان وسرایندگان و نقاشان وخوشنویسانی که ازنواخت سلاطین تیموری شاهرخ وسلطان حسین بایقرا و وزیران و امیران دربار آنان برخوردار بوده اند یا در خراسان ودر هرات در دورهٔ تیموری میزیسته اند و به گونه یی با دربار تیموریان پیوند داشته اند، چندان زیاد است که ذکر همهٔ آنها در یک کتاب و دوکتاب قطور هم ممکن نیست وبرای فهرست تفصیلی آنها لازمست تا به کتابهایی مانند حبیب السیر و خلاصة الاخبار خواند میر رجوع کرد.

آقای عبدالله کارگر در شناساندن دورهٔ تیموریان هرات و بزرگان آن از قبیل شاهرخ، بایسنقر ، گوهرشاد ، سلطان حسین بایقرا ، امیر علی شیرنوایی ، عبدالرحمن جامی و ساختمان ها و شعر و ادب و عرفان و میناتور و خوشنویسی و موسیقی وتاریخنویسی رجال و غیره مطالبی به قلم کشیده است و مشخصات و ممیزات این دوره را با دقت و فشردگی تمام زنده کرده است و ازین بابت کتاب"عهد تیموریان هرات" آقای عبدالله کارگر رامیتوان مدخلی درین دوره بر شمرد.

شیوه بیان عبدالله کارگر نشانهٔ آن است که وی با ادبیات فارسی وتاریخ دوره تیموریان هرات آشناست و این اشنایی شان رمزی از موفقیت شان در نگارش این

اثر مغتنم است. در پایان کتاب، خواننده با اشتیاق تمام با نام برخی رجل و مشاهیر محبوب و مقبول با بریان هند آشنایی حاصل میکنند وکتاب حاضر به عنوان نمونهٔ خوب در رهگشایی به شناخت ومباحثه و مقایسه دوره تیموری میتواند مورد توجه و استفاده قرار گیرد.

حسین فخری
قوس ۱۳۸۳

وطن عزیز ما "آریانا"ی کهن ، "خراسان " باستان ، "افغانستان" امروز ، تاریخ کهن دارد، تاریخ پرٌ افتخار دارد ، تاریخ شکوهمند دارد.
هرگوشهٔ این وطن ، دارای ریشه های سالمند دربیشه این تاریخ. شهر باستانی هرات یکی ازهمین " گوشه" ها است.که محور اصلی این نوشته ی ما است و "قهرمان داستان". "هرات مروارید تابناکی است دربحر تاریخ وفرهنگ آسیا" و درکتیبه های کهن ازآن به نام "هرایوا" یاد کرده اند و تاجایی که نگاشته اند این نام در اوستا ، کتاب دینی زردشتیان نیز آمده است.
هرات"مانند امواج کف آلود دریا و خروشان بحر پیوسته در فراز ونشیب" بوده است.اما توانسته است موجودیت خویش را حفظ نماید.سیاح معروف ابن بطوطه در 1 / 463 "سفرنامه" اش ، هرات رآ "بزرگترین شهرآبادان خراسان "می داند وبه ادامه می نویسد:" هرات شهری بزرگ و دارای ابنیهٔ بسیار است.مردم این شهر متقی ومتدین وپاکدامن و حنفی مذهب می باشند و شهر هرات ازهرگونه فسق و فساد مبرا است".

در این نوشته ادعا وجود نه دارد که تاریخ هرات را بیان نموده ایم که آیینه تمام نمای این شهر باشد. بل، مقصود ما، نگاهی است مختصر به "**هرات در عهدتیموریان**".وآن هم شمه یی از آن روزگاران شکوهمند هرات را به نمایش خواهد گذاشت که مهدعلم بود وفرهنگ وتمدن و مرکزسیاست. شاهان وسلاطین و امرا و وزرا و شاهزادگان که دراین دوران و در این شهر ، بر سریر سلطنت نشستند و بر اریکه قدرت تکیه زدند همه وهمه اهل علم بودند و فرهنگ و به گفته ی مشهور "شعر ها گفتند و شورها آفریدند".

عبدالله کارگر

هرات در عهد تیموریان

شهر باستانی هرات ، تاریخ بس کهن و سرشار از افتخارات دارد که در منابع تاریخی ، از آن به نام های "آریا" ، "آپیا" و "هریوا" یاد شده است. این شهر در زمان ساسانیان ، حیثیت شهر مهم و مستحکم را در مرز های شمال شرقی قلمرو آنان در برابر هجوم هایی که از ماورای دریای آمو متصور بود ، داشت. "**پل مالان**" یادگار همان دوره است.
این شهر ، زمانی میدان برخورد نیرو های متخاصم بود که ویرانی ها را دیده است و شاهد قتل عام فرزندانش بوده است. تاجایی که نگاشته اند این شهر طرف توجه و علاقه ی سکندر مقدونی نیز قرار گرفته و وی شهر کی بر آن ساخته بود اما صحت و سقم این مطلب روشن نیست. مقصود ما درین نوشته بیان تاریخ باشکوه این شهر نیست بل مروری کوتاه است بر قسمتی از آن تاریخ، و آن "**هرات در عهد- تیموریان**" است:

تیموریان

امیر تیمور کورگان(۱۳۳۶ – ۱۴۰۴ م) در شهر کیش (شهر سبز امروزی) ، به جهان آمد. پدرش یکی از اشراف نظامی و از اعیان قبیله اش بود. تیمور چهار پسر به نام های : جهانگیر ، عمر شیخ ،

میرانشاه و شاهرخ داشت. بعد از مرگ تیمور ، شاهرخ در هرات اعلان سلطنت نمود.

شاهرخ

شاهرخ به سال ۱۳۹۶ م از طرف پدر ، حاکم خراسان مقرر گردیده بود و به سال (رمضان ۸۰۷ / ۱۴۰۵ م) بعد از فوت پدر ، رسماً در شهر هرات به سلطنت نشست. و بدین ترتیب (۱۳۹۶ – ۱۴۴۷ م) مدت نیم قرن حکومت کرد. وی به زودی توانست سمرقند و زابلستان را تحت قیادت خود در آوردو حاکمیت اش را در آسیای مرکزی کاملاً بر قرار نماید. شاهرخ در هرات بود و پسرش الغ بیک در سمرقند از طرف پدر حکومت می کرد. این شهزاده (۱۷) ساله ، نه اسماً بل ، عملاً به ماورالنهر حکم می راند و سالی چند بار به زیارت پدر به هرات می آمد و در مسایل مهم از وی دستور می گرفت.
در زمان شاهرخ علیه وی توطیهً ای رخ داد و آن این که:
به تاریخ ۲۳ ربیع الثانی ۸۳۰ در مسجد جامع هرات ، شخصی به نام **احمد لر** ، بعد از ادای نماز جمعه با کارد به شاهرخ حمله نمود اما زخم کاری نه بود و شاهرخ از آن جان به سلامت برد . احمد لرٌ در همان جا به قتل رسید. در این مورد گفته اند:

سال تاریخ هشت صدوسی بود
روز جمعه پس از ادای صلوة

بوالعجب حالتی پدید آمد
در خراسان ولی به شهر هرات
کجروی در بساط چون فرزین
خواست تاشه رخی کند شهمات

۶ / ۱۱۶۰ روضه الصفا

در زمان شاهرخ ، ادبیات و هنر رونق گرفت و همچنان به عمرانات نیز توجه زیادی به عمل امد.

بایسنقر:

بایسنقر ، پسر شاهرخ ، هم زمان با به قدرت رسیدن پدر در هرات ، کتابخانه بزرگی را بنیاد نهاد. خطاطان معروف ، منشیان ، صحافان ، مصوران و متخصصان رشتهٔ ادبیات برای رونق هرچه بیشتر این کتابخانه از هر گوشه و کنار دعوت شدند. در این کتابخانه، کتابت متون قدیمی و نادر نیز صورت می گرفت و همچنان شعبهٔ "متن شناسی" ایجاد گردید و به امر بایسنقر متن جامع شاهنامهٔ فردوسی تهیه و مقدمه ی مکملی بر آن به نگارش آمد و ضم شهنامه گردیدو این شهنامه تا زمان ما رسیده و اکنون در کتابخانه تهران محفوظ است، این شهزاده باسینقر نه تنها مشوق و حامی هنرمندان بود بل خود نیز یکی از استادان **هنر خطاطی** بود.

گوهرشاد:

گوهرشاد همسر شاهرخ در قسمت عمرانات توجهً زیادی داشت ترمیم زیارت **خواجه عبدالله انصاری**، ساختمان مناره های **مصلی** ، **مسجد جامع** ، **مدرسه و خانقه** شهر هرات و **مسجد جامع** در مشهد از شهکار های همین ملکه است.
این زن که "**هنوز آثار عمرانی نفیس زمان او در هرات و مشهد باقیست**"، به فرمان میرزا ابوسعید به قتل رسید.
در زمان شاهرخ هرات با شهر های بزرگی چون سمرقند دم از رقابت می زد، هر دو از شهر های بزرگ و مراکز تمدن در مشرق زمین بودند.
بعد از شاهرخ ، هرات دستخوش حوادث بود و سر نوشت آرامی نه داشت. تا زمان سلطنت سلطان حسین بایقرا (۱۴۶۹ – ۱۵۰۶ م) که دولت مقتدری را اساس گذاشت.
در فاصله بین حکومت شاهرخ و سلطان حسین بایقرا ، ابوالقاسم بابر فرزند بایسنقر فرزند شاهرخ و ابوسعید فرزند میرانشاه (۸۶۱–۸۷۶)بر هرات حکومت کردند در زمان ابوسعید از لحاظ نظامی و وسعت قلمرو تا حدودی کیفیت وجود داشت با وجود همهً این مسایل طوریکه شرحش گذشت به سال (۸۶۲هـ) گوهرشاد ملکه شاهرخ را به قتل رساند.

سلطان حسین بایقراً

سلطان حسین بایقراً ، از افتخارات ادبی و فرهنگی و سیاسی وطن ما به تاریخ محرم ۸۴۲ هـ / جون ۱۴۳۸ م در شهر هرات به جهان آمد و روز جمعه دهم رمضان ۸۷۳ / ۲۵ مارچ ۱۴۶۹ بر سریر سلطنت نشست و اساس بزرگترین دولت کورگانی را در افغانستان گذاشت و بعد از ۳۹ سال سلطنت در ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ مطابق می ۱۵۰۶ با جهان وداع گفت. آرامگاه اش در هرات است.

ظهیرالدین محمد بابر نگاهی مختصر دارد به دورهٔ سلطنت این سلطان: "شهر هرات در دورهٔ حکومت سلطان حسین بایقرا طبق فرمان وسعی بلیغ او ترقی شایانی کرد که هیچ شهری در این جهان مسکون به پایهٔ آن نمی رسید".

داکتر **عبدالحسین زرینکوب** در "باکاروان حلّه"، دورهٔ زمامداری این سلطان را مورد بحث قرار داده و می نویسد:

" در دوران فرمانروایی سلطان حسین بایقرا ، شهر هرات مرکز درخشان صنعت و ادب به شمار می آمد. در بارسلطان میعادگاه مستعدان بود، شاعران ، موسیقی دانان ، خطاطان ، قصه سرایان و پهلوانان در

هر جا صاحب هنری بود سعی می کرد به هرات بیاید و به در بار سلطان راه یابد. این سلطان که پاهایش را فلج از کار انداخته بود شاعر بود و در صحبت اهل هنر لذت و تفریح می جست، چنانکه وزیرش – امیر علیشیر نوایی شاعر ترک نیز جز این لذتی نداشت. از این رو بود که در هرات کار اهل هنر رواجی داشت. شاعران غزل های خود را به سلطان و وزیر عرضه می کردند، نقاشان تصاویر و میناتور ها را به آنها هدیه می داشتند و پهلوانان هنر های جسمانی خود را در پیشگاه آنها به تماشا می گذاشتند. همهٔ اینها نیز از بقایای گنجهای تیمور ثروت می اندوختند و عمر در شکوه و جلال بسر می آوردند".

دیوان ترکی سلطان حسین میرزا بایقرا، به مقابله و تصحیح جناب **محمد یعقوب و احدی جوزجانی**، در حوت ۱۳۴۶ از سوی "نشرات طبع کتب" به تیراژ سه هزار جلد در مطبعهٔ دولتی کابل به چاپ رسید. بر آن تقریظ هایی جناب **عبدالحق واله** رییس موسسه طبع کتب و پوهاند **عبدالحی حبیبی** رییس انجمن تاریخ نوشتند. جناب عبدالحق واله، این سلطان را "از افتخارات ادبی و فرهنگی افغانستان در قرن نهم هجری" خواند و پوهاند عبدالحی حبیبی ضمن تماس بر سایر ابعاد شخصیت این سلطان در قسمتی از آن چنین نوشت:

" سلطان حسین بایقرا ، از مفاخر سیاست و ادب ماست و اورا مانند نوایی و جامی دوست داریم و هر افغان

هنگامیکه به هرات میرود ، تربت این بزرگان دانشمند را زیارت میکند و به روان ایشان درود و تحیت میفرستد. بزرگان ورجال هرات در تاریخ فکر و ادب و هنر ما مقام جاویدی دارند و مواریث فکری و ادبی ایشان به هر زبانی که باشد دارایی ملی ماست".
سلطان حسین به زبان **دری** نیز شعر سرود. نوایی در **مجالس النفایس** این غزل سلطان حسین را ثبت نموده است:

از غم عشقت مرا به تن نه جانی مانده است
آن خیالی گشته و این یک گمانی مانده است
ای که می جویی نشانم، روبه کوی یار بین
خاک گشته جسم و سر بر آستانی مانده است
با قدخم گشته ام در هجر آن ابروکمان
چون کمانم پی به روی استخوانی مانده است
داغ های استخوانم بین چوخال کعبتین
هر یکی از ناوک آن مه نشانی مانده است
چون حسینی باز خواهم خویش را پیرانه سر
مست سر بر سجده زیبا جوانی مانده است

پسرش بدیع الزمان میرزا، نیز شاعر بود و به تخلص "بدیعی" شعر می سرود. ازوی است:

وزیدی ای صبا برهم زدی گلهای زیبا را
شکستی زان میان نورسته شاخ گلبن ما را

پسردیگرش شاه غریب میرزا نیز شاعر بود به تخلص "غریبی" در زبان دری و ترکی شعر می سرود. از سروده های وی در زبان دری است:

دوستان هرگه گذر سوی مزار من کنید
جای تکبیرم دعای جان یار من کنید
تن چو خواهد خاک گشتن کاشکی پیش از اجل
پایمال تو سن چابک سوار من کنید
گر ندانید آنچه با فرهاد و مجنون عشق کرد
حال ایشان را قیاس از روز گار من کنید
چون بجام باده لعل روح بخش او رسید
لای اورا مرهم جان نگار من کنید
من از ورسوای خلق واو بمن بی التفات
رفت کار از دست بیرون فکر کار من کنید
قاتل من زخیل مهوشان دانند کیست
صورتش را نقش بر لوح مزار کنید
چون غریبی گوهر افشاند بوصف لعل او
گوش سوی در نظم آبدار من کنید

امیر علی شیر نوایی

شاعر توانا، ادیب نکته سنج، امیر روشن ضمیر- نظام الدین علیشیر نوایی در ۱۷ رمضان ۸۴۴ / ۹ فروری ۱۴۴۱ در شهر هرات به جهان آمد. پدرش غیاث الدین کیچکینه از جملهٔ حکرانان میرزا ابوالقاسم بابر بود. نوایی از آوان کودکی به ادبیات عشق ورزید و موسیقی آموخت. در پانزده ساله گی به زبان **دری** و **ترکی** شعر سرود و عنوان شاعر را به خود گرفت. در اشعار ترکی اش "**نوایی**" و در سروده های دری اش تخلص "**فانی**" را برای خود برگزید.

نوایی سرنوشت ارامی نه داشت، کشمکش هایی که به سال ۸۵۰هـ مطابق ۱۴۴۶ بعد از وفات شاهرخ رخ داد پدر وی مجبور به مهاجرت به دیار عراق گردید که علیشیر نیز با وی بود. نوایی درعراق با مورخ و نویسندهٔ توانای تیموری **مولانا شرف الدین علی یزدی** ملاقات ها داشت. اقامت علیشیر در عراق(۵) سال بود و به سال۸۵۶ هـ / ۱۴۵۲ م که میرزا ابوالقاسم بابر هرات را متصرف گردید پدر علیشیر نیز به هرات برگشت و حکمران شهر سبزوار مقرر گردید و علیشیر به تحصیل پرداخت و علاوه بر آموختن ادبیات

به آموختن **موسیقی** ، **نقاشی و خطاطی** نیز مصروف گردید.
برای رشد فکری و شخصیت نوایی، محیط خانواده گی اش تاثیر زیاد داشت چه پدرش از جمله ی چهره ها ی معروف معرفت بود و ماما هایش **میر سعید کابلی** و **میر محمد علی غریبی** از سخنوران معروف بودند و منزل شان محل تجمع شعر او سخنوران.
نوایی به سال ۸۵۷ هـ / ۱۴۵۴ م به نزد میرزا ابوالقاسم بابر فرزند بایسنقر فرزند شاهرخ در مشهد رفت. میرزا ابوالقاسم بابر که خود نیز شاعر بود به ذهن و قابلیت علیشیر اهمیت زیاد داد و اشنایی شاعر به زبان دری و ترکی و این که در هر دو زبان شعر می سرود از طرف ابوالقاسم بابر و اتاقلی شاعر به علیشیر لقب **"ذواللسانین"** داده شد.نوایی تا ۸۷۰ هـ / ۱۴۶۶ م در مشهداقامت داشت و دراین مدت به تحصیل **منطق، فلسفه، ریاضی** و سایرعلوم پرداخت.
نوایی مدتی را در سمرقند نیز گذشتاند و در آن جا مدت سه سال خواند و با علمای مشهور آنجا معرفت حاصل نمود. سمرقند در آن زمان یکی از مراکز مهم علم و فرهنگ در آسیا بود و درین شهر دانشمندان و سخنوران مشهوری چون میرزا حاجی **سغدی، سید قطب سمر قندی، یوسف صفایی** و **شیخم سهیلی** زندگی داشتند. روز جمعه دهم رمضان ۸۷۴ / مارچ ۱۴۶۹. دوست دوران کودکی نوایی، سلطان حسین بایقرا در هرات اساس دولت شکوهمندی را گذاشت و

نوایی به هرات آمد و در اوایل سلطنت به حیث مهر دار و در ۸۷۵ هـ مطابق ۱۴۷۱م به حیث وزیر اشغال وظیفه کرد و به دریافت لقب "امیر" عالی ترین مقام دولتی ، امارت "دیوان اعلی" نایل آمد و به "پوشیدن جبه طلا دوزی و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز" گشت. وقتی که نوایی از سمرقند به هرات نزد سلطان حسین آمد سلطان حسین در حق وی چنین سرود:

چگویمت چه خوش آمدی مسیح صفت
به یک نفس همه درد مرا دوا کـردی

علیشیر تا آخر عمر در هرات زیست و در زمان عهده داری اش به سمت وزیر و امیر به انجام امور سودمند و ثمربخش نایل آمد و در بین مردم صاحب اتوریته و پرستیژ گردید واز شهرت خوبی برخوردار گشت. قرار نگارش **شادروان غلام محمد غبار**، وی صاحب اراضی وسیعی بود عاید روزانهٔ آن از این مدرک به هفتاد و پنجهزار دینار می رسید چون اقامتگاه اش مرجع علماً ، شعرا و هنروران بود و از افغانستان و ترکستان و ایران و ماورا النهر به آنجا می آمدند مصرف روزانه اش به پانزده هزار دینار می رسیدو بقیه را به خاطر اعمار پل ها ، رباط ها ، نهر ها ، مساجد و موسسات خیریه به مصرف می رسانید. **میر خواند** مؤلف **روضه الصفا** که کتاب معروفش به حمایه

و کمک نوایی به پایهٔ تکمیل رسیده است در ۶ / ۱۲۰۵
اثرش از نوایی چنین اظهار سپاس می نماید:

الهی تا بود افلاک و انجم
مبادا نام نیکش در جهان گم
بتایید الهی باد منصور
به تدبیرش ممالک گشته معمور
دعای صبح خیزانش قرین باد
سعادت یار و دولت همنشین باد

نوایی آثار زیادی در زبان دری و ترکی از خود به یادگار گذاشت که تعداد اثر هایش را (۲۹) اثر دانسته اند. به سال ۸۸۰ هـ / ۱۴۸۶ م اثر مشهورش "خمسه" را به زبان ترکی به پایان رساند.
خمسه سرایی در ادبیات کهن ما ، تاریخ کهن دارد. آغاز گر این صنعت پیر گنجه – نظامی است. پس از نظامی شاعران زیادی به خمسه سرایی پرداختند از جملهٔ "خمسه"ی امیر خسرو دهلوی و "هفت اورنگ" جامی جای و مقام مناسبی را در تاریخ ادبیات دری به خود اختصاص داد.
در میان شاعران ترکی گوی چون **قطب** ، مثنوی "خسرو و شیرین" و میر **حیدر خوارزمی** ، مثنوی "مخزن الاسرار" را به سرایش گرفت. اولین شاعر ترکی گوی که هر پنج مثنوی را با کلمات رسا و دلنشین سرود و تکمیلش کرد، علی شیر نوایی بود.

نوایی در این شهکار به ترجمه ی هیچ یک از مثنوی ها نه پرداخته بل ، آن چه آفریده است پیروی از این صنعت است. نوایی با تکمیل خمسه اش که شامل "حیره الابرار" ، " فرهاد و شیرین"، "لیلی و مجنون"، "سبعهٔ سیار" و"سد اسکندری" است در تقویهٔ این مکتب سهم ارزشمند داشت و به آن قوام بخشید.

خمسه ی نوایی با مثنوی های نظامی و امیر خسرو- دهلوی از لحاظ شکل مشابهت دارد اما از لحاظ مضمون اثریست دارای حیثیت مستقل.

نوایی دراین اثر خود از نظامی و امیر خسرو به نیکی یاد می نماید و به استادی ایشان ارج قایل. خمسه ی نوایی در مقام یکی از آثار برازندهٔ ادبیات کلاسیک زبان ترکی چغتایی از آثار جاودانی موصوف بوده و این اثر در تبارز شخصیت علمی و ادبی شاعر رول بس بارز داشته و وی را شاعری هدفمند معرفی می نماید.

در "**هفت پیکر**" نظامی که داستان " پادشاه جنگجوی عشرت پرست شکار دوست و زنباره" است **بهرام** با کنیزک فتنه نام که در صورتهای دیگر قصه آزاده یا دلارام چنگی خوانده می شود تصویر از حیات مستغرق در سهو و شکار **بهرام** را عرضه می کند. این کنیزک که در روایت نظامی " **فتنه**" نام دارد **رود** می نواخت و سرود می خواند و در شکار ها که همه اوقات پادشاه در ان می گذشت با وی همراه بود و در

فرجامین کلام "هفت پیکر" نظا می ، نا پدید شدن بهرام در شکار گاه که به دنبال "**گور**" اسپ می تازد و در میان غاری نا پدید میگردد و همراهان و مادر وی نیز از او اثری نمی یابند جای میگیرد:

خاصگانی که اهل کــــار شدنــد
شاه جویان درون غار شــدنــــد
غاربن بستی بود و کس نــــه پدید
عنکبوتان بسی مگس ناپـــدیــد
چون ندیدند شاه را در غــــــار
بردر غار صف زدند چـــو مار
دیــده هــا را بـــه آب تـر کردند
مـــادر شــاه را خـبـر کــردنـد
مادر آمد چو سوختــه جـگـری
در مــیـان گـمشـده چـنـان پسری
جســت شاه را نه چون کسان دیگر
کو به جان جست و دیگران به نظر
چاه کند و به گنج راه نــیــافــت
یوسف خویش را به چاه نیافـــت

شاعران به این داستان اشاراتی دارند. از **حافظ** میشنویم:

کمند صید بهرامی بیفگن جام جم بردار
که من پیموده ام این صحرا نه بهرام است و نه گورش
بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم
بشرط آن که ننمایی به کج طبعان دل کورش

عمر خیام:

این کهنه رباط را که عالم نام است
و آرامگه ابلق صبح و شام است
بزمیست که وامانده ی صد جمشید است
گوریست که خوابگاه صد بهرام است

***

آن قصر که جمشید در او جام گرفت
آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که گور میگرفتی همه عمر
دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

در "**هفت پیکر**" نظامی خواندیم که بهرام در میان غاری ناپدید میگردد اما در "**سبعهٔ سیار**" نوایی ، مرگ وی از اثر یک حادثه طبیعی است. بدین گونه که روزی بهرام با سپاه خود در مرغزاری به شکار مشغول میشود اتفاقاً این دشت با تلاقی بوده که سطح

بالایی آن را گرد و خاک پوشانیده است و گیاه و سبزه در آن روییده. بهرام با تمام سپاه و احتمالاً **دلارام** نیز در آن جا به زمین فرو می روند. میخوانیم:

کـــوردی شه کیم سپاه دشت نورد
با تـتـــی انداق که یوق الاردین گرد
اول ســـاری کیم عزیمت ایتتی سپاه
هـــم اوشل یان عزیمت ایلادی شاه
مـــوردیک توشتی اول سپاه اراشور
کیردیلار برچه ییر گه اویله که مور
کیـــردی کـــه مـــور دیک سپاه دژم
کیرمایین قالمـــادی سلیـــمان هـــم
گور دور برچه عالم اهلیغه قســـم
انـگا بهرام گور ایدی خود اســـم

در قرن پانزدهم میلادی مطابق سده نهم هجری ، ادبیات ترکی به نقطه ی عطف رسیده و رو به بالنده گی داشت زمان مسوولیت بزرگی را به دوش نظام الدین علیشیر نوایی که میتوانست ازعهدهٔ آن به نحو شایسته بدر آید گذاشت و آن، این که ترویج **خمسه سرایی** به زبان **ترکی** بود. نوایی در این جاده جسورانه قدم گذاشت و این راه را موًفقانه به پایان رساند. نوایی این شهکار ادبی اش را با آفریده ی **نظامی** به مقایسه می گیرد:

ایمـــاس آسان بومیدان ایچرا تورماق

نظـــامی پنجه سی گا پنجه اورماق...
کیراک هم شیر آندیدا همه شیر جنگی
اگـــر شـــیر اولـــمسه، باری پلنگی

مولانا **عبدالرحمان جامی** در هفت اورنگ، دراین زمینه بیانی دارد دلنشین ، با هم میخوانیم:

بیا جامی ای عمــر هــا بــرده رنج
زخاطر برون داده ایــن پنــج گــنــج
ولـی بینم از کــلــک هــر پــنج سنج
پراز گنج گنـج ایــن ســرای سپـنـج
بـــه آن گنجهـــا کـــی رسـد پنج تو
کـــه یـــک گـنـج به زصد گنج تو
به تخصیص پنجـی که سر پنجه زد
ز شــیری که سر پنجه از گنجه زد
به تـــرکی زبان نقشی آمد عجب
که جــادو دمـــانـــرابود مهر لـب
ز چرخ آفرینها بــر آن کـلـک بـاد
که یک نقش مطبوع از آن کلک زاد
ببخشید بر فــارسی گــوهــران
ز نـــظـــم دری دُر نــــظم آوران
که گر بودی آنهم به نظـــم دری
نماندی مجال سخــن گســتــری
بمیزان نظم معــجــز نـــظـــام
نظامی که بودی و خسرو کـــدام

چو او برزبان دیگر نکته رانـــــد
خرد را به تمیز شان ره نمانـــــد
زهی طبع تو استاد سخـــــن
زمفتاح کلکت گشاد سخــــن
سخن را که از رونق افتاده بـــود
به گنج هوان رخت بنهاده بـــود
تو دادی دگر بـــاره آبـــــروی
کشیدی به جولانـــگه گفت وگوی
صفا یاب از نـــور رای تـــوشد
نوایی ز لطف نـــوای تـــوشـد

نوایی در **هرات به جهان** آمد، در **هرات** زنده گی کرد، در هرات پرورش یافت، در **هرات** با جهان وداع گفت (۹۰۶ هـ مطابق ۱۵۰۱ م) و در هرات به خاک سپرده شد.
خواندمیر مؤلف "حبیب السیر" تاریخ وفات آین امیر دانشمند را چنین گفته است:

جـــــناب امیر هدایت پناهی
که ظاهر از وگـشت آثار رحمت
شد از خارزار جـــهان سوی باغی
که آنجا شگفتست گـــلزار رحمت
چو نازل شد انوار رحمت بروحش
بجوسال فوتش ز "نور رحـــمت"

مــولــدم جــام ورشحهً قلمم
جـــرعـًــه جام شیخ الا میست
لاجــرم در جــریدهً اشــعا ر
بدومعنی تخلصم جامـیـسـت
جامی

جامی

مولانا عبدالرحمن که بعد ها نورالدین و عمادالدین لقب یافت به سال ۸۱۷هـ در جام **هرات** به جهان آمد. پدرش نظام الدین احمد دشتی شخص با فضیلت بوده قاضی جام بود و در تقوا و حرمت زنده گی داشت.
مولانا عبدالرحمن جامی در مدرسه ی نظامیه درس خواند و زبان عربی و علوم شرعی را آموخت. بعد به حکمت روی آورد. مدتی در سمرقند بود در این زمان که مصادف به دوران **الغ بیک** و **شاهرخ** بود و **سمرقند** مرکزتجمع دانشمندان، به کسب دانش پرداخت. بعد به هرات آمد و با سعدالدین کاشغری ملاقات ها داشت و به طریقت **نقشبندیه** در آمد. **خواجه کلان** پسر سعدالدین ، دخترخویش را به نکاح جامی در آورد،

این وصلت به اعتبار و حیثیت جامی در نزد اهل هرات بیفزود، بعد از سعدالدین که خلافت نقشبندیه به **خواجه عبیدالله احرار** رسید جامی دست ارادت به وی داد. جامی زیاد ایام زنده گی اش را در هرات گذشتاند. به مطالعه و تحصیل صرف و نحو و عروض و موسیقی و حکمت و حدیث و عرفان پرداخت و در این زمینه ها آثار نوشت. شاعر بزرگی بود و می توانست توجه ی توجهً شاهان و شاهزاده گان عصر را که همه به شعر و هنر علاقه یی صادقانه می ورزیدند، به خود جلب نماید. اما وقار و بی نیازی عالمانه وی را از ستایشگری دور میداشت.(۱)
شادروان محمد حیدر ژوبل در اثرش "**تاریخ ادبیات افغانستان**" ، جامی را "نابغهً آفاقی" عنوان می دهد و "خاتم الشعرا" میخواند. وی مینویسد:
"جامی بزرگترین شاعر و نویسندهً قرن نهم و آخرین شاعر بزرگ متصوف افغانستان است که اسم وی را در شعر عرفانی پس از سنایی و مولوی و سعدی و در قطار فردوسی، انوری و خیام میتوان نوشت. اشعار جامی نه تنها در افغانستان و ایران موقع خاصی داشت بلکه حتی در ترکیه و هند نیز با احترام و اشتیاق خوانده می شد. جامی چون منوچهری و خاقانی قصیده می سرود

---
(۱) داکتر عبدالحسین زرینکوب – با کاروان حلّه

مانند خواجه عبدالله انصار ، سنایی و مولوی اشعار تصوفی دارد و مثل سعدی و حافظ غزل گفت ، به سان نظامی و امیر خسرو بلخی معروف به دهلوی داستان عشقی می سرود و در شعر عرفانی و عشقی زبان آتشین داشت. وی مورّخ ، صوفی و تذکره نگار هم بود . خلاصه خوبان همه دارند او تنها دارد".

تالیفات جامی :

در نظم:

- دیوان اشعار
- سلسله الذهب
- سلامان و ابسال
- تحفه الاحرار
- سجه الابرار
- یوسف و زلیخا
- لیلی و مجنون
- خردنامه اسکندری

در نثر:

- نقد الفصوص
- نفحات الانس
- لوایح
- شواهد النبوه
- اشعه اللمعات
- بهارستان
- و سایر تألیفات

سر انجام ، این عارف شاعر که زنده گی اش در "ساده گی و وارستگی" گذشت و " مجلس او آگنده از لطف و ظرافت" بود. بعد از ۸۱ سال زنده گی در سال ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۴ م با جهان وداع گفت. در جنازه اش سلطان حسین بایقرا اشتراک کرد. نوایی و دوستانش یک سال تمام در سوگ نشستند. نوایی برای ماندگار ماندن خاطرات دوست گرامی اش یکی از آثار آن حضرت "خمسه المتحرین " را به زبان ترکی ترجمه نمود.

ساختمان ها

توجه به عمرانات و ساختمان ها ، یکی از ویژه گی هایی است که تیموریان به خود اختصاص داده اند. نمونه ها یی که اکنون از ساختمان های همان دوره به یادگار مانده است به عنوان "مشت نمونه خروار"، حاکی از عظمت آن دوره است.
ساختمانهایی که در هرات به وجود آمد متأثر ازهنر معماری و مهندسی آسیای میانه بخصوص ازسمرقند است. تمایل به تجمل و حشمت پسندی درساختمان و معماری آن زمان وجود داشت، "**مسجد بی بی خانم**" که در سال های ۱۳۹۹- ۱۴۰۲ م در سمرقنداعمار گردید و اکنون خرابه ای ازاین مسجد باقی مانده است انعکاس دهندهٔ تجمل و حشمت پسندی آن زمان است. مقبرهٔ "**شاه زنده**" ، مقبره ایست کوچک اما خیلی زیبا و "**گور امیر**" ازمهمترین آثار دوران تیموریان است، این عمارت (۱۴۰۳ – ۱۴۰۴م) که در آن امیر تیمور و فرزندان وی آرمیده اند،خیلی جالب است.طرح و ساختمان آن خیلی عادی به نظر می رسد ، بدنه هشت ضلعی، استوانهٔ موزون و گنبد چین دار توسط آجرنیلی

کاشی کاری شده اساس آن مقبرهٔ مشهور را تشکیل می دهد ،تزئین داخل تالار چهار ضلعی با طاق های با حشمت خود بیننده را درحیرت می اندازد ، سنگ مرمر، عقیق سبز گون و طلا کوبی همراه با اندکی تیره گی عمومی رنگ ها ، احساس آرامش، سکونت دایمی ، گوشه نشینی و ترک دنیای روشن را در روان انسان تقویت می نماید. **مدرسه الغ بیک** واقع در ریگستان سمرقند ، یادگار دیگری از آن زمان است. چند گنبد و یک منار که از مجموع ساختمان باقی مانده است نمایی از عالی ترین هنر معماری آن زمان را به نمایش می گذارد. **رصدخانهٔ الغ بیک** درسمر قند یکی از ساختمان های منحصر به فرد آن زمان است بقایای آن که آسیب زمان و باد و باران را نیز پذیرفته است اکنون وجود دارد.

در هرات:

اگر کسی پرسد زتوکز شهر ها خوشتر کدام
گرجواب راست خواهی داد اوراگو ،هری
این جهان چون بحر دان د روی خراسان چون صدف
در میان آن صدف شهر هری چون گوهری
جامی

هنگام ورود به شهر تاریخی ، هنرپرور و مهد علم وتمدن **هرات** ، در آغازین نگاه ، یگانه ساختمان و یادگاری که از روزگاران دور"**عهد تیموریان**" حکایه

دارد والبته هم زمان به حکایه از جورزمان شکایه، منار های "**مصلی**" است که قدبرافراشته است و خود نمایی می کند و دم از برتری زمان اش می زند.
این مناره ها درزمان **شاهرخ میرزا** فرزند **امیر تیمور** ،به همت "**گوهرشاد**" ، همسر شاهرخ بنا یافت .کوشش هایی که گوهرشاد درقسمت آبادانی ها داشت از همهٔ فرزندان شاهرخ، امرا وحکام که دراین زمینه داشتند بیشتر بود. از آثار معروف او **مسجد جامع** ،**مدرسه** و**خانقاه** شهر هرات و **مسجد جامع درمشهد** است که از نو آوری های هنر معماری وکاشی کاری آن زمان است، این ملکهً با نفوذ در رویداد هایی که بعد از شاهرخ بود نیز فعالانه سهم داشت تا این که در نهم رمضان سال ۸٦۱ به دستور سلطان ابوسعید تیموری به اتهام دست داشتن در دفاع از **قلعهٔ اختیار الدین** هرات در برابر هجوم ابوسعید به آن شهر به قتل رسید و در مسجد گوهر شاد هرات در جوار قبر میرزا بایسنقر دریک ساختمان مجلل به خاک سپرده شد.
آرامگاه پیر هرات خواجه عبدالله انصاری نیز درهمین دوره به فرمان شاهرخ میرزا بازسازی گردید.به سال ۸۹۸ هـ از اثر طوفان ، ژاله و سیل مدهش آسیب زیادی به **گازرگاه** رسید که به سعی و تلاش علی شیر نوایی ترمیم گردید و علاوتاً **باغچهٔ گازرگاه** را نیز احداث کرد.

شاهرخ درشعبان ۸۲۱ به **زیارت امام رضا** به مشهد رفت و قندیلی را که به قولی پنجصد مثقال و به قولی دیگر سه هزار مثقال طلا بود از گنبد مرقد آویخت.
در همین زمان است که **گوهرشاد بیگم** شروع به اعمار **مسجد جامع** درجوار آن زیارت نمود و خود شاهرخ در مدت اقامت خود در مشهد **چهار باغی** و **سرایی** درشرق مشهد ساخت.

منابع:

- غلام محمد غبار — افغانستان درمسیرتاریخ
- داکتر ذبیح الله صفا — تاریخ ادبیات درایران
- با با جان غفورف — تاجیکان
- گلستان (مجله) — شماره(۱۲) سال ۱۳۷٤
- میرخواند — روضة الصفا

شعر و ادب

پیشرفت هایی که در این دوره درعرصه های مختلف صورت گرفته است بردستاورد هایي که این دودمان در قسمت شعر و ادب داشته اند سایه نمی افگند و آن را تحت شعاع قرار نمی دهد. تیموریان درزمینه ی انکشاف این دست آورد روبنایی جامعه نیز توجهاتی داشته نه تنها از شعرا و نویسندگان حمایت ها کرده اند بل خود شاهان، شاهزاده گان و امرأ نیز شاعر بودند ، شعر دوست بودند وشعرمی فهمیدند در همین دوره است ادبیات فارسی- دری نیز نماینده گان ممتاز خود را داشت و آثار گرانبهای شان در نظم و درنثرتازمان ما رسیده و از ارزشمندی برخوردار است. امیر الکلام علی شیر نوایی و مولانا عبدالرحمن جامی دو نمایندهٔ بزرگ همین دوره است.

داکترعبدالحسین زرینکوب در ۹۲ "سیری درشعر فارسی" ، این دوره را چنین به ارزیابی می گیرد ومی نویسد:

اولاد و احفاد تیمورو شاهرخ خیلی بیش از خود آنها به علم و ادب توجه کردند.سلطان خلیل به شعر و موسیقی علاقه یی و افر داشت . زنده گی او در عشق و مستی

به سر آمد خود او هم شعر می گفت و شعرا را تربیت می کرد.
عصمت بخاری و بساطی سمرقندی از او نواخت وصله بسیار یافتند.
میرزا بایسنقر پسرشاهرخ هم که در استر آباد فرمانروا بود نیز خود اهل فضل و ادب بود. شاهزاده الغ بیگ پسر شاهرخ که در سمرقند رصد خانه ساخت و به مد د و معاونت علماً عصر خویش ، غیاث الدین جمشید کاشانی و قاضی زادهً رومی وملاعلاوالدین علی قوشجی و معین الدین کاشانی **زیجی** ترتیب داد که به **زیج الغ بیگ** موسوم شد.گذشته از فنون نظامی به شعر و ادب نیز مفتون بود و در دواوین شعرا تتبعی داشت و مخصوصاً در نقادی قریحه داشت... همچنین ظهیرالدین بابر خود شعر می سرود و سلطان حسین بایقرا دوست داشت اوقات خودرا به تصنیف کتب بگذارند. درعصر او هرات کانون ادبیات و هنر مندان بود. و این مایه توجه به شعرا و ادباً سبب شد که درعصرآنها نهضتی درکارشعر و ادب پدید آید... کثرت تعداد منتسبان به علم و فضل درین عصر این دعوی را تایید می کند در واقع بالغ بر دویست و یازده تن از ادبا و فضلاً عصر تیموری در حبیب السیرنامشان مذکور است که از این عده فقط بیست و سه تن با تیمور مربوط یا معاصر بوده اند باقی تربیت یافتگان میرزایان و شاهزادگان تیموری محسوبند و

کثرت آنها از توجه اهل استعداد به فنون هنر و ادبیات حاکی است.

اینک شعری از عصمت بخاری که از شاعران و دانشمندان عصر تیموری است وصاحب دیوان بوده است و از خلیل سلطان "نواخت وصله بسیار" یافته است را به خوانش می گیریم:

سرخوش از کوی خرابات گذر کردم دوش
بطلبکاری ترسابچه یی باده فروش
پیشم آمد بسر کوچه پریرخساری
کافرانه شکن زلف چو زنار بدوش
گفتم این کوی چه کویست و ترا خانه کجا
ای مه نوخم ابروی ترا حلقه بگوش
گفت تسبیح بخاک افگن و زنار ببند
خرقه بیرون فگن وکسوهٔ رندانه بپوش
توبه یکسو بنه وساغر مستانه طلب
سنگ بر شیشهٔ تقوی زن و پیمانه بنوش
بعد از آن سوی من آ ، تا بتوگویم خبری
کاین چه کویست اگربر سخنم داری گوش

رنـــدو دیـوانــه وسـرمـسـت دویـدم درپیش
تا رسیدم بمقامی که نه دین مانـد و نـه هـوش
دیدم از دورگـروهـی همـه دیـوانــه و مـسـت
از تـف بـادهٔ شــوق آمــده درجـوش وخـروش
بـی دف و مطرب و ساقی همه دررقص و سماع
بی می و جام و صـراحـی هـمـه درنـوشـانـوش
چـون سـر رشتـهٔ نـامـوس بـرفـت از دسـتم
خواستم تا سخنی پـرسـم از وگـفـت خـمـوش
نیست این کـعـبـه کـه بـی پا وسر آیی بطواف
یا نه مسجد که در او بـی خـبـر آیـی بـخروش
ایـن خـرابـات مغـانـسـت و در او مـسـتـانـنـد
از دم صـبـح ازل تـا بقیـامـت مـدهـوش
گر تراهست دراین شـیـوه سـر یـکـرنـگی
دین و دنیا بیکی جرعه چو عصمت بـفـروش

عرفان

دراین دوره عرفان وتصوف که ازاثر جنگ های خانمانسوز وقتل عام هاواستبداد، روح سرکش قبلی خود را ازدست داده ومتصوفین و اهل عرفان به طرف انزوا گوشه گیری وترک دنیا رفته بودند، نیز "تجدیدحیات" نمود. گرچه صوفی وارسته ای به نام خواجه بهاوالدین -محمد بن محمدبخارایی (متوفی ۱۳۸۸) ، ازاثر قیامی تحت شعار "خلوت درانجمن و سفر در وطن" ، ازترک دنیا و انزوا ، به طرف اجتماع دعوت نموده بود ودر میان اهل تصوف "**خواجه احمد یسوی**"معروف به "**پیرترکستان**" از پیشروان و بزرگان تصوف و ادبیات تصوفی درزبان ترکی، مقام بزرگ و شامخ داشته است که آرامگاه وی درقزاقستان است، طریقه وی به نام **طریقه یسویه** شهرت داشت و خواجه احمد یسوی اشعاری در تصوف تحت عنوان "**حکمت**" نیز سرود. خواجه احمد یسوی در"**سایرام**" ناحیت ای در **ترکستان** دریک خانوادهً روحانی به جهان آمدودرهمان جا پرورش یافت. این شهرقبلاً **یسی** نام داشت و از سده شانزدهم به بعد نام ترکستان را به خود گرفت. خواجه در این شهر به تبلیغ تصوف و عرفان وبه تاسیس خانقه پرداخت و به "مقام اولیاً الله وکرامت نایل آمد". **بارتولد** در ۲/ ۷۸۲ "**ترکستان نامه**"، احمد یسوی را از جمله ی پیروان و "رجال فعال" سلسلهً صوفیه **کبرویه** می

داند. اشعار خواجه احمد یسوی به زبان ساده و خالی ازتکلف سروده شده و هم تاجایی که نگاشته اند توأم با ساز و سرود و رقص (احتمالاً رقص سماع) به خوانش گرفته می شد به وجود آورندهٔ شور وهیجان بود، درکمترین زمان در بین مردم جا گرفت و به دل ها چنگ زد.وفات شیخ رامصادف به سال ۵۶۲ هـ / ۱۱۶۶ میلادی دانسته اند وعمرش را افزون از یکصد سال قلمداد داده اند. مزار شیخ در **یسی** است، برای اولین بار **امیر تیمور کورگان** به سال ۷۹۸ هـ / ۱۳۹۵ م "مقبره بزرگ وباشکوه" بر آن اعمارنمود. به سال ۱۳۰۲هـ/ ۱۸۸۴ م امیر عمرخان **خان خوقند** ، به اعمار مجدد آن پرداخت قرار معلوم در جوار آرامگاه خواجه احمد یسوی ، آرامگاه دخترش و دختر الغ بیک نیز قراردارد.

درزمان تیموریان هرات:

طریقهٔ **نقشبند یه** پیروان زیادی پیدا نمود که نور الدین **عبدالرحمن جامی** و **امیرعلیشیر نوایی** از پیروان این طریقه بودند که "آن یکی در لباس فقرو تقوادرنشر فرهنگ و اخلاق حسن خدمت می نمودو این دیگری درزی امارات و ریاست به تعمیم معارف کار می کرد".
داکتر ذبیح الله صفا در ۴/ ۳۵۱ "تاریخ ادبیات درایران" دربارهٔ این که ، مولانا عبدالرحمن جامی،

پیرو طریقهٔ نقشبندیه بوده معلومات جامعی را ارایهٔ می دارد:

در دو مرکز علمی هرات و سمرقند جامی بسرعت علوم متداولهٔ عصر خود یعنی علوم لسانی و بلاغی و منطق و حکمت وکلام و فقه و اصول وحدیث و قرائت و تفسیر قرآن و ریاضیات و هیأت را فرا گرفت تا آنجا که درهمهٔ این فنون صاحب نظرشد و سپس شوق سیر و سلوک در او راه جست ، از سمرقند به خراسان بازگشت و درهرات بخدمت سعدالدین کاشغری از مشایخ بزرگ طریقت خواجگان (نقشبندیه) در آمد... غیر از خواجگان مذکور ازپیشوایان نقشبندی ، جامی صوفی مشهور نقشبندی خواجه محمد پارسا (۸۲۲هـ) را نیز آنگاه که بعزم سفر حجاز از ولایت جام می گذشت زیارت کرد... و درآخر این فرموده ی جامی را نقل قول می نماید:

تا ابد آن سلسله نکسسته باد
گردن ایام بدان بسته باد

و همچنان همین نویسنده در همین اثرش ، توجه شاهان این دوره را به مشایخ و احترام آن ها را نسبت به اصحاف خانقه ها و **شیوع و رواج کم نظیر و درعمومیت دادن اندیشه های صوفیانه موثّر میداند و می نویسد** "سراسر تاریخ تیموریان پر است از تبجیل و بزرگداشت صاحبان قدرت نسبت به بزرگان و پیشروان تصوف دراین زمان" و ادامه می دهد که با "شیوع تصوف علمی" در این دوره ووارد شدن تصوف وعرفان درکتاب علمی و درس،

این مشرب از انحصار متصوفه خارج و درآگهی اهل مطالعه وصاحبان ذوق بر بسیاریازجوانب آن قرار گرفته و درهمین دوره "عرفان و اصطلاحات عرفانی " به شدت در اشعار و آثار صاحبان ذوق در زبان فارسی گویان نفوذ پیدامی کند و درهمین دوره ودوره های بعد آن کمتر غزل یا شعر مناسبی خالی از "چاشنی عرفان" به نظر می رسد.
درهمین ایام که سلسله نقشبندیهٔ در این ساحات پیروان داشت، سلسله دیگری به نام **سلسله مولویه** منسوب به **جلال الدین محمدبلخی** نیزبه اوج خود رسید که مرکز آن **قونیه** بود و آثار استاد دست بدست می گشت و برای آنها شرح ها و تلخیص هایی ترتیب وبه نگارش می آمد.

منابع:

- میر غلام محمد غبار — **افغانستان در مسیر تاریخ**
- ن. مله یف — **تاریخ ادبیات ترکی**
- بارتولد — **ترکستان نامه**
- داکتر ذ بیح الله صفا — **تاریخ ادبیات درایران**

زبان ترکی

ترکی سرایی امری تازه نیست که شیوع آن مربوط به همین دوره باشد درگذشته نیز شاعرانی در همین زبان بوده اند که شعر گفتند و شور و شوقی آفریدند. سلطان ولد فرزند مولانا جلال محمد بلخی و شاه قاسم انوار و قبولی و دیگران از شاعرانی اند که آنها به زبان ترکی شعر سروده اند اما نضج و تکامل آن در دورهٔ تیموریان است که در رأس آن ها امیر الکلام علی شیر نوایی قرار داردکه درباره ی وی شرحی داریم جداگانه.از همین دوره به بعداست که شاعرانی :میرحیدر مجذوب، لطفی ، نصیبی، قطبی ، لطیفی ، میر علی کابلی ، میر حیدر وچند تن دیگر درهمین زبان صاحب دیوان هستند .شاهان و شاهزاده گانی نیز مانند سلطان حسین بایقراودوپسرش خلیل سلطان فرزند میرانشاه اسکندر میرزا فرزند عمر شیخ ، سید احمد میرزافرزند عمر شیخ،جهانشاه ترکمان قراقونلو و شاه اسماعیل صفوی است که اکثرشان درزبان فارسی نیز طبع آزمایی نموده اند اما خدمات ارزشمند امیرعلی شیرنوایی و ظهیرالدین محمد بابر که هردودر اوج قدرت به زبان مادری شان یعنی ترکی نموده اند جایگاه جداگانه ای دارد که هردو در نظم و در نثر آثار ماندگاری از خود به میراث گذاشتند.

تأثیرزبان ترکی در زبان فارسی:

کلمه ی "ترک" از همان ایام ایجاد امپراطوری ترک هاوگسترش آن که در تاریخ "ترک تازی" اش گفته اند گاه درمقام مفهوم اصلی کلمه وگاه به مفهوم مجازی آن که مفهوم لغوی وقاموسی اش را از دست داده و به معنی مطلق معشوق و مطلق زیبا به کار رفته ودر آثار گویندگان راه یافته است.این کلمهٔ در همان سپیده دم شیوع شعر دری که استاد سخن، رودکی سمرقندی لب به سخن گشوده است به همان مفهوم آمده است. درديوان رودکی سمرقندی میخوانیم:

ای ترک کمربسته چنانم ز فراقت
گویند قبای تو مرا پیراهن آید

با گذشت زمان ، این کلمه تبارز بیشتر یافته و به کثرت استفاده اش افزوده است و استعمال آن به مفهوم های گونه گون دراشعار شعرا باز تاب یافته است. دراشعار فرخی سیستانی میخوانیم:

برکش ای ترک و به یکسو فکن این جامهٔ جنگ
چنگ برگیرو بنه درقه و شمشیراز چنگ
وقت آن شد که کمان افگنی اندر بازو
وقت آنست که بنشینی و برداری چنگ

ای مـژه تیر وکمان ابرو، تیرت به چه کار
تیـر کـژگـان د لـد وز تـرازتیر خد نگ
تیر مژگان توتو چونان گذرد بر دل و جان
که سنـان ملک شرق بر آهن و سنـــگ

دراشعار معزی نیز آمده است:

این شوخ سواران کـه دل خلـق ستـاننـد
گویی ز که زادند و به خوبی بـــه کـه مـانند
ترک اند به اصل اندرو شـــک نـیست ولیکن
ازخوبی و زیبـا یی خـورشیـد زمـــاننـد
مــیــران سپــاهـنــد و عـروسان وثا قند
گردان جهـاننـــد و هـــژبـران دما نـنــد
مشکین خط و شـــیرین سخن و غالیه زلفند
سیمین برو زریـن کـمر ومـــوی میــانـــند
شیرند به زور وبــه هـــنــر ،گرچه جوانند
پـیــرنــد بــه عقل و به خرد، گرچه جوانند
چـــون راحت روح اند چو با ساغر راح اند
چون حصن حصین اند چو بر پشت حصانند

منوچهری نیز در سروده هایش آورده است:

ای ترک من ، امروز نگویی به کجایی
تـــا کـــس بفرستیم و بخوانیم و بیا یی

سعدی می فرماید:

سعدی از پردهٔ عشاق چه خوش می گوید
ترک من ، پرده بر انداز که هندوی تو ام

در دیوان حافظ زیاد به نظر می رسد ، تا جایی که امیر تیموررا "شاه ترکان" میخواند و انتظار آمدنش را درآن زمان که ایران وضع آشفته یی داشت، دارد و با کمال بی صبری می گوید:

سینه ما لامال درد است ای دریغا مرهمی
دل ز تنهایی بجان آمد خدا را همدمی
خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم
کز نیسمش بوی جوی مولیان آید همی
چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
ساقیا جامی بده تامن بیاسایم دمی
سوختیم درچاه صبر ازبهرآن شمع چگل
شاه ترکان فارغست ازحال ما کورستمی

و در جای ، جای این دیوان به مفهوم های مختلف آمده است واین دیوان (دیوان حافظ) را ورق می زنیم ومیخوانیم:

آن ترک پریچهرکه دوش از برما رفت
آیا چه خطا دید که ازراه خطا رفت

***

بـــار ها زان نرگس ترکانه باید کشید
این دل شوریده تا آن جعد کاکل بایدش
***
ترک ماسوی کس نمی نگرد
وه ازین کبریا و جاه و جلال

***
فغـــان کین لولیان شوخ شیرین کارشهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

در همین دوره است که بعضی اصطلاحات دولتی ورسمی مغولی در اشعار حافظ جای می گیرد. مثلاً "یرغو" که اصطلاح مغولی بوده و برای عدلیه و استنطاق می گفتند:

عاشق از قاضی نترسد می بیار
بلـــکه ازیرغوی دیوان نیز هم

و این تأثیرتا دورهٔ تیموریان نیز وجود داشت اما دورهٔ تیموریان را از دیدگاه دیگری نیز به ارزیابی گرفته اند وآن" ارتبـاط تنگاتنـگ پیـدا نمـودن ادبیـات دومـردم همجوار تاجیک و ازبک" است که در همین ایام تقویت

یافته است. دوستی علیشیرنوایی ومولانا عبدالرحمن جامی"تمثال روشن دوستی دو مردم برادر ازبک و تاجیک است که تاریخ آن ازعمق زمان ها منشأ گرفته است".

نوایی درمقام یکی ازبزرگترین شاعران و در عین حال دانشمند ومتفکرچیره دست، موسیقی دان ونقاش ماهر و شخصیت برجسته ونمایان سیاسی نقش برازنده دررشد ادبیات زبان ترکی را داراست. فضولی ،ملانفس ، عندلیب و مخدوم قلی را از پیروان نوایی در جهات مختلف و اشعارشان را متأثر از آفریده های نوایی دانسته اند.

درشعر فارسی – دری این دوره بعضی از لغات ترکی و یا مغولی به نظر می رسد طور نمونه:

"یرلیغ"، "پرچم" و"قاپو":

نقش یرلیغ کمالش رحمه للعالمین
صرف توقیع جلالش یا وسین وطا و هاست

***

ساخته چون پرچم مصطفوی جعد شام
روز دل افروز را بررخ رخشان ادب

***

گرپوستین کنیم زره بر بدن رواست
از دست مشت و قاپوی قاپوچیان برف

ابن حسام

"باورچی" و "بیتکچی":

باورچی و ندیم بتکچیش بر فلک
با طوع و طبع و فرمان خورشید وماه وتیر
از اردوی قضا یا فت نوئین نامی آخر
یرلیغ باستانی ز امضای حکم اول

لطف الله نیشاپوی

"تمغا" ، "ایلچی":

آن نبینی که صاحب تمغا
می نهد داغ جمله برکالا

***

دمی که می گذرد آن نشان مجوی دگر
چرا که ایلچی عمر بی نشان گذرد

آذری

منابع:

- داکتر ذبیح الله صفا   تاریخ ادبیات در ایران
- بابا جان غفوروف   تاجیکان
- داکتر محمد رضا شفیعی کد کنی   **صورخیال درشعر فارسی**
- دیوان حافظ
- دیوان رودکی سمرقندی

میناتور

هنر میناتور از قرن ها باینسو در دایرهٔ وسیع نقاشی ، مقام ارزنده و منحصر به فرد را به خود اختصاص داده است. کلمهٔ میناتور را ریشهٔ اسپانوی داده و مشتق از واژهٔ "Minum" یعنی "سرب سرخ" دانسته اند و بعضی ها این کلمه را مشتق از واژهٔ " Natural Minum" یعنی "طبعیت در نهایت کوچکی و ظرافت" میدانند که ریشهٔ فرانسوی دارد.
این هنر هرچند که در غرب سابقه دارد اما طی قرن های متمادی به نام هنر شرق شناخته شده است. تاریخ پیدایش این هنر را تا زمان سلجوقیان دنبال کرده اند اما معرفی و انکشاف آن مصادف به دورهٔ تیموریان است که تجدید حیات هنر میناتور به مدر سه هنر هرات (۱۳۹۰ – ۱۴۵۰ م) ارتباط مستقیم داشته و موٌسس این مدرسه **شاهرخ** میرزا فرزند امیر تیمور کورگان است.
این مدرسه محدود به محیط هرات نه مانده بل در مقام مدرسه عمدهٔ هنری قرار داشته و هنر مندان از سراسر خراسان - زمین به این مکتب رو آوردند.

بهزاد

استاد کمال الدین بهزاد ۸۵۵ – ۹۳۵ هـ / ۱۴۵۵ – ۱۵۳۶ م که از بزرگترین هنرمندان میناتور بود انقلاب بزرگی را در این مکتب پدید آورد. بهزاد طرف

نوازش امیر دانشمند علی شیر نوایی و سلطان حسین میرزا بایقرا قرار داشت سلطان حسین بایقرا ریاست کتابخانه و گروه خوشنویسان ، تذهیب کاران ، نقاشان و هنرمندان را به وی تفویض نمود و مدت بیست سال در این مقام باقی ماند. بعد از انقراض سلسله تیموریان در هرات ، بهزاد توسط شاه **اسماعیل صفوی** به ایران برده شده و مدت ده سال در **تبریز** به فعالیت های هنری اش اشتغال داشته و شاگردان زیادی را در آن جا تربیه نموده است و رییس کتابخانهٔ شاه طهماسب نیز بود وی دوباره به وطنش برگشت و در وطنش با جهان وداع گفت مدفن اش را در حوالی کوه مختار هرات قلمداد کرده اند.(۱)

قرار نوشته **ویلیام ارسکین** در ۶۴۸ " **ایران و بابر**"، بعداز وفات **ظهیرالدین محمد بابر** که اساسگذار کتابخانهٔ بزرگ در هندوستان بود ، پسرش همایون پادشاه از **بهزاد** دعوت به عمل آورد که دو کتاب "**تاریخ تیموری**" و " **ریاض الادویه**" که کتاب طبی بوده و در بارهٔ گیاه شناسی است مصور نماید بهزاد در آن کتاب هرگیاهٔ طبی را مطابق شکل اصلی آن نقاشی کرد.

شایان ذکر است که همایون پادشاه در توسعهٔ کتابخانه سلطنتی هندوستان چنانچه شرحش گذشت پدرش، ظهیرالدین محمد بابر بنیانگذار آن بود سعی زیاد به خرچ داد.

---

(۱)- گلستان (مجله)شماره ۱۲ صفحه ۷ سال ۱۳۷۳

وی به کتاب و کتابخانه علاقهٔ زیاد داشت تا جایی که نگاشته اند وی در همان ایامی که اقبال از وی در هندوستان برگشته و به نزد شاه طهماسب صفوی به هرات آمده بود یک کتابخانه سیار نیز با خود داشت که آن را به هرات آورده بود احتمال بر آن می- رود که همایون پادشاه در ایام اقامت اش در هرات به استعداد هنری بهزاد آشنا شده باشد. همایون پادشاه مثل پدرش به تمام علوم علاقه داشت اما به دو علم **جغرافیا** و **نجوم** علاقه ی بیشتر داشت هر جا که کتابی راجع به علم جغرافیا و نجوم سراغ میداشت به هر قیمت ای که ممکن می بود به کتابخانه خریداری می نمود.
شادروان **غلام محمد غبار** ، نقاشی دورهٔ تیموریان را متأثر از نقاشی چین که یکی از سبک های نفیس و قشنگ و مشهور مشرق زمین بوده است، دانسته و مینویسدکه نقاشان و نمایندگان هنری افغانستان در این زمان چون استاد **بهزاد، میر علی ، سلطان محمد** و **سلطان علی** با هنروران دورهٔ رنسانس اروپایی همسری داشته است. در عهد تیموریان روابط هنری و فرهنگی با چین تجدید گردید. در سال ۱۴۱۹ م نماینده گانی از طرف **شاهرخ** به دربار امپراتوری **مینگ** که جانشین امپراتوری مغل در چین بود به پیکنگ اعزام گردید در ترکیب این هیأت **خواجه غیاث الدین** نقاش هراتی نمایندهٔ بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ نیز شامل بود. وی وظیفه داشت که تمام خصوصیات صنعتی

چین را در سفر نامه اش درج نماید. سایر اعضای هیَت **تاج الدین بدخشی** نمایندهٔ شاه ملک امیر محلی بدخشان و "جاتون او" نمایندهٔ سلطان احمد میرزا بوده غیاث الدین نقاش مدت پنج ماه در دربار امپراتوری چین اقامت داشته و درطی اقامت اش به اسرار نقاشی بلدیت تام پیدا نموده و آن را به وطنش انتقال داد. این هیأت در ۱۶ ذی العقده ۸۲۲ هـ مطابق ۱۴۱۹م از طریق سمرقند به چین حرکت نموده بود.

خطاطی

در دوره ی تیموریان ، هنر خطاطی به عالی ترین درجه ی تکامل خود رسیده بود خصوصاً خط نسخ و خط نستعلیق وارد مرحلهٔ نوین ای گردیدند ازاختلاط "نسخ"و "تعلیق" ، نستعلیق به وجود آمد وبه مثابهٔ هنری ظریف در تمام آسیا گسترش یافت. از پیشگامان این خط میرعلی خطاط مشهور دورهٔ تیموریان ،شاهزاده بایسنقر میرزا ، جعفر بایسنقری ،مولانا اظهر ،سلطان علی ، شهزاده ابراهیم فرزند شاهرخ بودند. ازقول "خلاصه الاخبار" نگاشته اندکه : مولانا نسیمی نیشاپوری ، نستعلیق نویس و شاعر ومنشی عجوبهٔ دهر بودکه روز یکشنبه ۱۲ربیع الاول ۸۲٤/ ۱٤۲۹ م درحضورعامهٔ مردم از صبح تاشام ۱۲۰ مکتوب بلاغت اسلوب ده سطری انشاً و به خط نستعلیق خوب نوشت ، و روزی درمیدانی پیش روی مردم دوهزار بیت بر بدیهه گفت وهم روز چهارشنبه ۲٦ جمادی الاول ۸۲۵ مطابق ۱٤۲۰ م درمحضر عامهٔ مردم از طلوع تا غروب چهار حکایت مختلف را در چهار بحرخمسهٔ نظامی مجموعاً دو هزار بیت درکمال بلاغت منظوم کرده و خط نستعلیق خوب درحالی نوشت که تمامی سازنده ها و نقاره چیان و

خواننده ها معرکه راگرم داشتند، وی بدون فتور حواس به شعر گفتن و نوشتن پرداخت و نماز پیشین و نماز دیگر را هم ادا کرد".
مطلب فوق نمایانگر اهمیت ، انکشاف وتوسعه ی هنر در دورهٔ تیموریان است ، در رأس این کانون هنری ،شهزاده گان تیموری قرار داشتند که این شاهزاده گان خود اهل علم و فرهنگ بوده ودراین دوره از ایجاد گران و به وجود آورندگان چنین فضای علمی و فرهنگی درهرات بودند. شاهرخ که " دارای صفات عالیهٔ انسانی بودو فطرتی معتدل داشت.فریفتهٔ ادبیات و اشعار فارسی ، بنا و معمار وسازنده بیدریغ بود".مرکزعمدهٔ فرهنگی وی در ساحهٔ مصلی هرات قرارداشت مدرسه و خانقاه شاهرخ و مدرسه گوهر شاد بیگم "مظهرتکامل هنرهای نفیس عمرانی ، مهندسی ،حجاری ، حکاکی ، خطاطی ، کاشی تراشی و منبت کاری و معیارپرارزش ذوق و قریحه و استعداد اهل فن و هنر به شما می رفت".
بایسنقر فرزند شاهرخ در خطوط هفتگانه مهارت داشته ودرخط ثلث استاد بود به شعر ونقاشی نیز دسترسی داشت. هنرستان نقاشی و خطاطی هرات مرهون زحمات این شهزادهٔ هنر پرور است ، کتابخانهٔ اورا که عده ای از متخصصین تاریخ "اکادمی بایسنقری" نام گذاشته اند کارمندان و پرسونل معروف در این کتابخانه از چهارصد تن کاتب و مصورو مذهب و مجلد تجاوز میکرد وجعفربایسنقری رییس این

کتابخانه بود.بهترین نمونه خطاطی ، نقاشی و تجلید ، شهنامه ایست به خط بایسنقرمیرزا درموزیم "گلستان"تهران که (۲۲) تصویر ازشهکارهای نقاشی هرات را به خود دارد. پروفیسور- د. برت رییس موزیم برتانیه ، این کتاب را "در تاریخ بشر عالیترین وگرانبها ترین کتاب " دانسته است.(۱)

داکتر عبدالحسین زرینکوب در بارهٔ بایسنقر، از قول تذکرهٔ الشعرا دولتشاه می نویسد:

"گویند که چهل کاتب خوشنویس درکتابخانهٔ او به کتابت مشغول بودندی ومولانا جعفرتبریزی سرآمد کتاب بود و هنر مند ها را عنایت ها کردی و شعرارا دوست دوشتی و درتجمل کوشیدی و ندیمان و جلیسان با ظرایف داشتنی و از سلاطین روزگار بعد از خسرو پرویز چون بایسنقر سلطان کسی به عشرت وتجمل معاش نکر. شعر ترکی و فارسی را نیکوگفتنی و فهمیدی و به شش قلم خط نوشتنی".(۲)

مرگ میرزا بایسنقر:

میرزا بایسنقر فرزند شاهرخ که " به هوش وکیاست وشجاعت ودانش دوستی و هنر پروری موصوف"

---

(۱) ص۹۳ - سیری در شعر فارسی

(۲) ۱۱٦٤/ ٦ روضه الصفا

بود به عمر (۳۷)ساله گی به سال (۸۳۸) وفات یافت. مراسم تجهیز وتکفین اودرباغ سفید صورت گرفت و مدفن این شهزاده در مدرسه گوهرشاد است. در باره تاریخ وفات وی گفته اند:

سلطان سعید بایسنقر سحرم
گفتا که بگو به اهل عالم خبرم
من رفتم وتاریخ وفا تم این است
"با دابه جهان عمر دراز پدرم" (۳)

---

(۱)تعاون (مجله) شماره ۳ سال ۱۳۷۹

موسیقی

رشد و ترقی موسیقی در قرن های یازده و دوازده میلادی، درآسیا به نقطهٔ عطف خویش می رسد. مورًخ مشهور "**نرشخی**" ازگردهم آیی های اهالی بخارا در اطراف قبر سیاوش که آن مراسم با سرود ها اجراً می گردید، ما را در جریان قرارمی دهد.

محمود کاشغری در اثر معروفش "لغات الترک" ازمروج بودن سروده ها در بین مردم ما را آگاه می سازد ومنابع دیگر ازموجودیت آلات موسیقی: تنبور، بربط، دف کوس ، نغاره ، طبل ، چنگ ، رباب ، زیربغلی ، دایره نی ، چغانه ، شیپور ، سرنای و ارغنون از زمانه های قدیم که مصادف به سده های فوق است نیز گزارشاتی دارد.

شعر و موسیقی درهمه ی ادوار تاریخ رابطه ی نزدیک و ناگسستنی باهم داشته اند،در همان ایام که **رودکی** سمرقندی ، شاعر بلند پایه ی عصر سامانیان، لب به سخن گشوده و شعرمعروف "بوی جوی مولیان اید همی" را به سرایش گرفت آن صداهمراه با نوای دلکش "چنگ" به گوش های ما می رسد رودکی درنواختن "رود" نیز استاد بودمولاناجلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی اش را با نالهٔ "نی" آغازمی نماید. خواندیم که آغازشهکار مولانا ، "مثنوی معنوی" با آواز دلنواز نی به گوش های ما می رسد. اینک بازهم به صدای آن بلخی زاده مهاجر در د یار روم گوش

می دهیم که در آخرین لحظات زنده گی پربار اش باز هم به موسیقی تاکید دارد و این مطلب را اززبان فرزندش "سلطان ولد"می شنویم: مولانا جلال الدین محمد بلخی ، وصیت کرده بود که آیین عزا درجنازه او بعمل نیاید ، بلکه "چون ازمحبت خانهٔ جهانی رهایی یافته به عالم جاویدان اتصال می یابد"، باسازو سماع اورا به خاک بسپارند.

فرزند مولانا ، سلطان ولد در ولد نامه راجع به این وصیت می گوید:

شیخ فرمود در جنازهٔ من
دهل آرید وکوس با دف زن
سوی کویم برید رقص کنان
خوش و شادان ومست ودست افشان
تا بدانند کاولیای خدا
شاد و خندان روند سوی لقا
مرگ شان عیش و عشرت و سورست
جایشان خلد عدن پرحورست
این چنین مرگ با سماع خوش است
چون رفیقش نگارخوب کش است
همه ازجان و دل وصیت را
بشنیدند بی ریا و بصفا (۱)

---

(۱) داکتر قاسم غنی ۲ / ۶۹۷ ـ تاریخ تصوف در اسلام

فرخی سیستانی ، شاعر بلند آوازه درعین حال درنواختن **رود** نیز د ست بالا داشت ، اززبان خودش می شنویم:

گاه گفتی: بیـا و **رود** بـزن
گـــاه گفتی: بیا و شعر بخوان

هم زمان با رشد هنر موسیقی ، "**موسیقی شناسی**" نیز مطابق به اساسات علمی آن به رشد و تکامل خود رسیده بود، دراین زمینه نیز دانشمندانی چون **فارابی** و **ابن سینا** و **ابوریحان بیرونی** به ایجاد آثارشان پرداخته اند ابن سینا درکتاب "الشفا"، موضوعاتی را درباره ی موسیقی می گنجاند و فارابی، کتاب "**الموسیقی الکبیر**" را می نویسد.

ابونصر فارابی:

ابونصر محمد بن نزخان ابن اوزلوق (۸۷۰ ـ ۹۵۰ م) در دهکده ی **فاراب** شهر ترکستان جمهوری قزاقستان، درکنار سیردریا به جهان قدم گذاشت. فارابی ابتدأ در تالاس ، بالاساغون وکاشغر و بعد در بغداد تعلیم دیده به زبان های عربی ویونانی و چند زبان د یگر علاوه بر زبان مادری اش که ترکی بود آشنایی داشت، از قول **ابن خلکان** (۶۰۸ ـ ۶۸۱ هـ) آشنایی فارابی را به هفتاد زبان قلمداد می نمایند. فارابی علاوه بر

آشنایی و تسلط ای که درفلسفه ، منطق ، نجوم ، ریاضیات وطب داشت ولقب "**ارسطوشرق**" و"**معلم ثانی**" را به آدرس خویش اختصاص داد و راجسترساخت، از موسیقی دانان ممتاز و بلند پایه ی زمانش نیز به شمار می آید و اثر گرانبهایی درعلم موسیقی از خود به یادگار گذاشت. فارابی در موسیقی اختراعاتی داشت. و چنان نغماتی را اختراع نمود که در اثر آن "**شنونده گان را هم به خنده ، هم به گریه وهم به خواب می آورد**" که اسراراین نغمات تا هنوز ناشناخته مانده است.

بعد از سده های فوق ، موسیقی نشیب و فراز هایی را داشت ،همراه با سایر دانش ها. به صدای شهید بلخی گوش می دهیم که وضع دانشمندان را درزمانه اش چنین به بیان می گیرد:

دانش وخواسته است نرگس وگل
که به یک جای نشگفند باهم
هرکه رادانش هست، خواسته نیست
وانکه را خواسته هست دانش کم

درزمان **حافظ** نیز موسیقی هنری کم بهانه بوده ، هم در دایره ی حکام وهم در بین توده های مردم ارزش والایی داشته است. حافظ که شاعربلند پایه ای بود، **موسیقی دان** هم بوده و گاه ، گاه اشعارخود را همراه با موسیقی زمزمه می کرده و ازهمین لحاظ یکی

ازلقب های وی "**بلبل شیراز**" بوده است، دیوانش را ورق می زنیم و می خوانیم:

غزل سرایی ناهید صرفه ای نبرد
در آن مقام که حافظ بر آرد آواز

***

سخندانی و خوش خوانی نمی ورزند درشیراز
بیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم

***

خوش چمنیست عارضت خاصه که دربهار حسن
حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو

***

سحرگان که مخمور شبانه
گرفتم باده با چنگ وچغانه

***

من حالت زاهد رابا خلق نخواهم گفت
کین قصه اگرگویم با چنگ ورباب اولی

***

غزل گفتی و درسفتی بیا وخوش بخوان حافظ
که به نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

***

زچنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت
مرید حافظ خوش لهجهٔ خوش آوازم

وقتی که شعرحافظ را می خوانیم نرمی کلمات طوری است که گویی یک **گام** ازموسیقی نواخته می شود و

از جانب دیگر اصطلاحات و نام آلات موسیقی : **نی** ، **بربط عود** ، **دف** ، **رباب** ، **چنگ** ، **چغانه** و **پرده** به کثرت دراشعار وی به خوانش می آید که درمثال های فوق از اشعار حافظ به نظر می رسید، بازهم چند نمونه ی دیگر:

دلـم از پرده برون شد حافظ خوش لهجه کجاست
تا به قول وغزلـش سـاز نـوایـی بـکـنـیـم

و :

ز باده خوردن پنـهـان ملـول شـد حـافـظ
ببـانـگ بـربـط و نـی رازش آشکاره کنم

حافظ در زمان حیات خود، شاهان ، امرأ و حکام زیادی را دیده است در حدود بیست نفر. مسلماً هر یک آن ها دارای کرکترها ، سلیقه ها وشخصیت های متفاوت ازهم بودند.در میان آن ها، شاه شجاع مظفری با حافظ مناسبات خوبی داشته است و تاجایی که نگاشته اند:" خواجه اغلب ندیم خاص این پادشاه بود و آنقدر محرم و ندیم که همسر شاه شجاع در این مجلس حاضر می شده و شعر حافظ را گوش می کرده وشوخی های تند رد و بدل می شده است یک وقت خانم شاه شجاع از حافظ پرسیده بود که شما گفته اید:

دوش دیدم کـه ملایک درمـیخانه زدنـد
گِل آدم بسر شتند و به پیمـانـه زدنـد

آیا این گِل را شما هم دیدید ؟ و اگر دیدید آیا کاه نیز با گِل در آمیخته بودند!(یعنی آیا آدمیزاد با کاه گِل ساخته شده بود یا با گل خالص). حافظ گفت. خیر، کاه نه داشت زن اصرار کرد و پرسید آیا دلیلی هم هست که کاه نه داشته باشد؟ حافظ دربرابر شوخی های پیاپی زن گفت : آری ، زیرا اگر کاه می داشت بعضی"جاها" اصولاً ترک بر نمی داشت.(۱)

زمان حافظ از لحاظ مساعد بودن نسبی آن به موضوع بحث ما (موسیقی)، به انالیز گرفته شد، اما ازلحاظ سیاسی و نظامی و اجتماعی ریا و تد لیس و استبداد بر فضای آن جامعه حکومت می کرد. حافظ در اشعار خود، بارباراَن راجسورانه کوبیده است حاکم بودن اختناق بر آن فضا و موجودیت "دام تزویر" گاهی آشکار و گاهی درابهام وایهام دراشعار حافظ به بیان گرفته شده است که شرح آن ازحوصله ی این نبشته بیرون است و خود بحثی است جداگانه. اینک نمونه ای از موجودیت آن حالت دردستگاه دولت آن وقت:

تاش خاتون مادر ابو اسحاق اینجو از یک سودر مجلس

وعظ حاضرمی شد و شب های دوشنبه به زیارت احمد بن موسی (شاه چراغ) می رفت و علماً وسادات و فقها و قضات را مورد نوازش قرارمی داد و از

---

(۱) صورتگر ، داکتر لطفعلی ، ص ۴۲۷ – در بارهٔ حافظ چه می گویند؟

سوی دیگر با امیر علی یزدی وزیرپسرخود عشق می ورزید و بزم "گل ومُل" ترتیب می داد.

حافظ این تبه کاری را فاش وعلنی ساخت که در دیوانش می خوانیم:

دل مــــی رود ز دستم صاحبدلان خـــدا را
در دا که رازپنهان خواهــد شــد آشـکارا
در حلقهٔ **گل ومُل** خوش خـواند دوش بلبل
هات الصبوح کاسا یا ایـهـــا الـــســکـــارا
آینه سـکـنـدر جـــام جـمـــســت بــنـگــر
تــا بـــرتو عرضه دارد احوال ملک دارا
حــافــظ بخــود نپوشد این خرقه می آلود
ای شـیـخ پــاک دامـــن معذ ور دار مارا

خبر به ابواسحاق رسیده با شمشیر آخته به خلوت آنان رفت، وزیر در میان انبوهی ازگل ها خود را پنهان ساخته بود ابواسحاق وزیر عاشق پیشه را درمیان تودهٔ گل شمشیر آجین وپاره پاره کرد و گفت جای تودر بین گل بهتر تا در زیر گِل .
بعد از زمان حافظ، حتی در آن ایامی که وی حیات داشته و به سن پیری رسیده بود وصدای رسا و پر خا گرش به خاموشی نه گراییده بودکه ازاثر جنگ های خانمانسوز "خاک شیراز ازخون شهزاده گان آل مظفر

رنگین" گشت وهم زمان باقتل عام ها شعر وموسیقی نیز از رونق افتاد.

تیموریان هرات:

تا این که درزمان تیموریان به طرف رشد و بالنده گی رفت .**الغ بیک** که درنجوم و ریاضیات دست بالایی داشت، به **ادبیات** نیز وارد بود ، زبان های **ترکی**، **فارسی** و **عربی** را خوب می دانست و به ترکی و فارسی **شعر** هم می سرود. علم **موسیقی** را نیز آموخت ودر این رشته پنج رساله تالیف نمود. **علی شیرنوایی** که یکی از بزرگترین شاعران و شخصیت بطارزندهٔ سیاسی و دانشمند و متفکربود **موسیقی دان** و نقاش ماهر نیز بود، درهمین دوره هنرموسیقی خیلی ها رشد کرد که نه تنها "**مطربان**"خوبی عرض اندام نمودند ، **تصنیف** هایی نیز به وجود آمد و مصنفین خوبی هم به کمال رسیدند . رساله ای که **مولا نا عبدالرحمن جامی** دربارهٔ **موسیقی** نوشت یکی از مهمترین آثار آن دوره درقسمت آموزش هنر موسیقی به شمار می آید.

یکی دیگر از موسیقی دانان این دوره ، **عبدالقادر مراغی** بود ، وی دوست سلطان احمد ، امیرتبریزبود، وقتی که سلطان احمد درجنگ با قرایوسف کشته شدخبر قتل او به شاهرخ رسید، شاهرخ از عبدالقادر مراغی پرسید که "درباب قضیهٔ دوست خود سلطان احمد چه ساخته ای؟" ، خواجه عبدالقادر همراه با

آهنگ موسیقی که ترتیب داده بود، این رباعی را به عرض **شاهرخ** رسانید:

عبدالقادر زدیده هردم خون ریز
بادورسپهر نیستت جای گریز
کان مهر سپهر سروری را ناگاه
تاریخ وفات گشت "قصد تبریتز" = ۸۱۳ هـ

منابع:

- غلام محمد غبار — افغانستان درمسیر تاریخ
- بابا جان غفوروف — تاجیکان
- ن. مله یف — تاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی
- میرخواند — روضة الصفاً

تاریخ نویسی در عهد تیموریان هرات

یکی از ویژه گیهای این دوره ،توجهً خاص به نگارش تاریخ است مهمترین کتب تاریخ که بارها تجدید چاپ یافته و اکنون هم از ارزش فراوان برخوردار است ومورد استفاده ی محققین و پژوهشگران قرار دارد "روضةالصفا" و "حبیب السیر" است که **میرخواند** و **خواند میر** نوشتند. تاریخ نویسی پدیده ای تازه در این دوره نیست بل، ادامهً راهی است که این دودمان (تیموی ها) ونیاکان شان درگذشته داشته اندکه این فن یکی از ویژه گیها و خصوصیات ادبی و فرهنگی شان در دوره های مختلف بوده در اوراق تاریخ این امتیاز را به خود اختصاص داده وراجستر کرده و مهمترین و عظیم ترین اثر های تاریخ را به عالم ادبیات تقدیم داشته اند از آن جمله است: تاریخ **جهانگشای جوینی** ، **جامع التواریخ** رشیدی ، **تجزیة الاحصار** و **تزحیة الاعصار** معروف به **تاریخ وصاف** و **تاریخ گزیدهً** حمد اله مستوفی که دارای خصوصیات منحصر به فرد است. علامه میرزامحمد خان قزوینی درمقدمهً جهانگشای در بارهً خصوصیات این دوره مینگارد:

غریب اینست که یک شعبهً مخصوصی از ادبیات یعنی فن تاریخ در عهد مغول رواجی تمام گرفت و ترقی عظیم نمود و کتب نفیسه از بهترین کتب تاریخیه که تاکنون به زبان پارسی نوشته شده است در آن تالیف شد.

پروفیسور **ادوارد** در مقدمه ی گزیده چاپ لندن مینویسد:

تاخت و تاز مغول در قرن هفتم هجری بزرگترین ضربت و شدید ترین لطمه ای بود که بر ملل اسلامیه و تمدن و علوم و ادبیات ، ایشان وارد آورد ، ولی یک شعبه ی مخصوصی ازادبیات زبان فارسی را ازاین قاعدهً کلیه باید استثنا نمود و آن کتب تاریخ است. درهیچ عصری ظهور این همه کتاب تاریخیه در زبان فارسی با این درجه از کمال وتحقیق سراغ نداریم.

خواندیم که علاقه به تاریخ نویسی از خصوصیات تیموریان بوده و پیوند به گذشتهً شان دارد وتاریخ نویسی یکی از دارایی و ثروت های ملی شان.
اینک نگاهی داریم شتابند ه و در اختصار به کتب تاریخ که هم از لحاظ کیفیت دارای ارزش بلند هستند وهم ازنگاه کیفیت چشمگیر:

جامع التواریخ:

این کتاب دریک دوره ی سه جلدی به زبان دری توسط رشید الدین فضل الله به نگارش آمده و رشید الدین در نوشتن این اثرش از کلیه علمای ملل مختلف از **چین و مغول و هند و یهود وکشیشان عیسوی اروپایی** یاری جسته است و **تاریخ اقوام آسیایی واروپایی** را از روی مدارک ومنابع که به زبان های مختلف وجود داشته به زبان **دری** نگاشته است. مرحوم **قزوینی** این

کتاب را **تاریخ کبیرعدیم النظیر** خوانده است و پروفیسور **براون** نوشته است: "در عالم نمی توان گفت که هیچ کتاب نثر فارسی درقدر و قیمت باجامع التواریخ برابری می نماید".

تاریخ جهانگشای:

تألیف علاًالدین عطا ملک بن بهاً الدین محمد بن محمد الجوینی بوده و به سال ۶۵۸ هـ تألیف گردیده است. این کتاب یکی از مهمترین کتب تاریخ بوده و درزمان ایلخانیان نوشته شده است. این کتاب در برگیرندهٔ تاریخ مغول و احوال شعبه ای از مغول که در ایران سلطنت نموده اند "مسلم ترین ومعتبر ترین مدرک" به شمار میرود.

تاریخ تجزیة الاحصار و تجزیة الاعصار:

معروف به **تاریخ وصاف** بوده و نوشته ی شرف الدین عبدالله بن عزالدین فضل الله شیرازی معاصر رشیدالدین فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد و هم ازبستگان خاندان رشیدی بود، میباشد و وقایع مربوط به سال های ۷۲۸ - ۶۵۶ را در بر می گیرد.

تاریخ گزیده:

تالیف حمدالله بن ابی بکربن احمد بن نصرالمستوفی القزوینی است. تالیف آن سال ۷۳۰ هـ بوده آن را خلاصهٔ جامع التواریخ وتاحدودی تقلیداز آن دانسته اند. مطالب خاص وجاندار ای که در آن جا دارد این کتاب را در قطار تقلید قرار نه داده و از ارزش آن نمی کاهد. مؤلف مذکوردو اثر دیگربه نام های **ظفرنامه** و **نزهة القلوب** نیز داردکه ظفرنامهٔ آن اثر یست منظوم متجاوز از پنجاه هزار بیت است نسخهٔ بسیار نفیس آن درموزهٔ برتانیه است.

شاهنشاه نامه:

احمد تبریزی آن را درهژده هزار بیت سروده است و تاریخ مغول را تا ۷۳۸ هـ احتوا مینماید این منظومه به سلطان ابوسعید اهداً گردیده به سال ۸۰۰هـ / ۱۳۹۷ م به تالیف رسیده است. نسخه خطی آن در فهرست نسخ فارسیهٔ موزیم برتانیه به شماره ۲۰۱ صفحه ۱۳۵ راجستر گردیده است.

تاریخ سلطان محمد الجایتو:

این کتاب **صغیر الحجم عظیم النفع** یکی از منابع مهم دورهٔ ایلخانی بوده وتوسط ابوالقاسم عبدالله بن علی الکاشانی از معاصرین و همکاران رشید الدین فضل الله مؤلف جامع التواریخ میباشد به نگارش آمده است.

ظفر نامه:

این کتاب ، اثر مؤرخ مشهور عهد تیموریان، مولانا شرف الدین علی یزدی است به نام ظفرنامه تیموری نیز شهرت یافته است.ظفرنامه تاریخ مفصل و عمومی سده های هشتم و نهم هجری راکه شامل اوضاع سیاسی و تشکیلات دولتی افغانستان، هندوستان ، ماورالنهر ترکستان ، ایران ، گرجستان ، ارمنستان ، قفقازیه ، سایبریا ، آسیای میانه ، بین النهرین و خلیج فارس است به بیان میگیرد.
"نسخه نفیس وگرانبهایی که از ظفرنامه متعلق به شاه طهماسب صفوی بود وتصاویر عدیم النظیری به قلم **بهزاد** نقاش وهنرمند معروف در آن آمده است علی الظاهرمتعلق به کتابخانه سلطنتی ایران میباشد".
به قول **ویلیام ارسکین** در "ایران و بابر" همسر بابر همراه جهیزیهٔ خود دو جلد کتاب گرانبها نیز با خود آورده بود که هردو کتاب تاریخ بودند ویکی از این کتاب ها همین ظفرنامهٔ شرف الدین علی یزدی بود.

شخصیت ها

شرف الدین علی یزدی:

در نظم **شرف** تخلص می کرد اما اهمیت وی در نثر خاصه در تألیف ظفر نامه تبارز یافته است.
علی یزدی در اکثر علوم عصر خویش دست بالا داشت وتألیفاتی را به وی نسبت داده اند ازجمله: شرح قصیدهٔ بردهٔ شرف الدین بوصیری کنه المرادفی علم الوفق...، رسالهٔ حساب عقدانامل ، حقایق التهلیل ،کتاب اسطرلاب ، منشآت ، رساله ای در بارهٔ شطرنج، رساله ای در فن معما.
یزدی ، **آل مظفرو تیمور** هردو دوره رالمس کرده است و در هردو دستگاه دارای اعتبار و حرمت بوده است وروابط اش با **شاهرخ** و پسروی میرزا ابراهیم سلطان بسیار قریب بود وظفرنامه را نیز به سال (۸۲۸) به امر همین شهزاده نوشت.

حا فـظ ابـرو:

شهاب الدین عبدالله فرزند لطف الله معروف به حافظ ابرو از مورّخان مشهور همین دوره است. **حافظ** ابرو در**هرات** تولد یافت و مدت طولانی عمر خودرا درهرات سپری نموده دردورهٔ جوانی اش ،منشی

امیرتیمور کورگان بود و طرف نوازش وی قرار داشت و در مجالس خاص وی حضور داشت. بعد از تیمور ازمقربان **شاهرخ** و پسرش **بایسنقر** میرزا بود و به **نام آنان به تالیف وتصنیف اشتغال** داشت. به روزیکشنبه سول شوال ۸۳۳ هنگامی که با شاهرخ از آذربایجان به خراسان می آمد، در نزدیک زنجان پدرود حیات گفت و در همان شهر به خاک سپرده شد.حافظ ابرواز مورًخین "موثق و معروف" عهد تیموریان است. وی **مجمع التواریخ سلطانی** درچهار جلد از ابتدای خلقت تا زمان ایلخانیان و جلد چهارم آن از مرگ سلطان ابوسعید تا وقایع سال (۶۳۷ هـ)را در بر می گیرد. حافظ ابرو این کتاب را **زبدة التاریخ** نام گذاری نموده به شهزاده بایسنقر اهدا کرده است.کتاب دیگر وی **جغرافیه** است دردو جلد به امرشاهرخ تأليف کرده است جلد اول آن درشرح **ممالک ربع مسکون** و دریاها کوه ها و بیابان ها است وذکر حکام و سلاطین فارس و کرمان نیز از توجهً وی به دورنه مانده است. جلد دوم آن در باره حکام و سلاطین خراسان از ابتدأ یورش عرب تادوران امیر تیمور وحوادث سلطنت شاهرخ از تاسال ۸۲۳هـ را احتوا می نماید.اثردیگر وی **ذیل جامع التواریخ رشیدی** است که حوادث بعد از مرگ غازان خان تا دوران امیر تیمور را ضبط کرده است و این کتاب را به شاهرخ اهدأ نموده است. درباره ی قریب بودن حافظ ابرو به امیرتیمور ،خواند میر در ۴ / ۸ حبیب السیر آورده است: "حضرت صاحبقران

امیر تیمور کورگان نسبت به آن فاضل عالی شان التفات بسیار داشت وهمواره اورا در مجالس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضاً خاطرش می گماشت".

صاین الدین علی تـّـرکه:

خواجه صاین الدین علی فرزند محمد ترکه ، از ترکان اصفهان که خاندانش از خجند به اصفهان مهاجرت نموده بودند،میباشد.از آن جایی ترک تبار بودند به ترکه مشهورشدند.وی وبرادرش که از جمله ی دانشمندان معروف بودند درزمان جهانگشایی تیمور از اصفهان به سمرقند انتقال یافت ، وی از سمرقند به سیاحت ممالک اسلامی پرداخت. بعد از فوت امیر تیمور ، مدتی با امیر زاده گان تیموری درعراق و فارس بود و درزمان شاهرخ میرزا منصب **قاضی یزد** به وی داده شد و بعد به مناسبت داشتن آثاری در عرفان به امر شاهرخ به **هرات** آمد. به سال ۸۳۰ هـ به اتهام دست داشتن در قضیهٔ کارد زدن به شاهرخ توسط احمد لـّر تحت بازداشت قرار گرفت و بعد از رهایی ، مدتی در همدان ،چندی ، کردستان و تبریز در مهاجرت قرار داشت تا این که بازهم مورد نوازش شاهرخ و پسرش بایسنقر قرار گرفت و به **هرات** آمد و به صفت قاضی نیشاپور تعین گردید. به سال ۸۳۰ هـ با جهان و داع گفت.

صاین علی آثار متعددی درزبان های فارسی و عربی تألیف نمود، "شرح فصوص الحکم"، "رسالة التمهیدفی شرح قواعدالتوحید"، "بسمله"، "شرح قصیدهٔ ابن فارض"، "اسرار الصلوة"، "اطوار ثلثهٔ تصوف"، "تحفه علائیه و مناظرهٔ رزم و بزم" از وی است.

کمال الدین خوارزمی:

مولانا کمال الدین حسین فرزند حسین خوارزمی از نویسندگان ، شاعران و عارفان معروف عهد تیموریان است. وی اصلاً از ماورالنهر بود، شاگرد وپیرو ابوالوفاخوارزمی ملقب به **پیرفرشته** که از مولفان و شاعران عصر خویش بوده و ازقول جامی نگاشته اند که رباعیات دلپذیر سروده است.
اشتغال کمال الدین به مسایل عرفانی دردسری را نیز برایش ایجاد نمود که در اثرش **جواهر الاسرار** به مطلع:

ای درهــمه عالم پنهان تو و پیدا تــو
هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو

سروده بود.
به قول خواند میر "طایقه یی از فقهای حنفیه معنی بعضی از ابیات آن غزل را به حسب ظاهر مخالف مسایل فقهی تصور نموده آن جناب را تکفیر نمودند".موضوع به شاهرخ رسید و به فرمان وی ،کمال الدین به هرات خواسته شد و "با معاندان به

مباحثه نشاندند"، مولانابر اعتراضات آن ها جواب گفت و از موضوع رهایی یافت. کمال الدین درحدود سال های ۸۳۹ هـ درجنگ خوارزم به شهادت رسید. از وی آثاری درنظم و نثر باقی مانده است. در نظم اشعاری در قصیده ، غزل ، مثنوی ورباعی درجواهر الاسرار آمده است، کتاب های وی **جواهر الاسرار** ، **زواهرالانوار** ، درنظم **ینبوع الاسرارفی نصایح الابرار** درنثر باقی مانده است.

فصیح خوافی:

احمدفرزندجلال الدین محمد فرزند نصیرالدین یحیی ،ملقب و مشهور به "فصیح" از رجال وموًرخان مشهوردورهً تیموری است. خاندانش از خواف بوده اما خودش به سال ۷۷۷هـ در **هرات** به دنیا آمده ودر همین شهر تربیت یافته و وظیفهٔ خدمات دیوانی داشته است. بعد ازفوت امیرتیمور وجلوس شاهرخ ، در جملهً سه نفرای که برای تحویل گرفتن "خزانهً خاصه شاهرخ" به سمرقند رفته است. وی در همین مدت و تاچندی بعد از آن به اشارهً شاهرخ درهمکاری با امراً دولت مرکزی قرارداشته است و ازسال ۸۱۸ هـ تا ۸۳۶ هـ فصیح عهده دار مقامات بلند دولتی در دستگاه شاهرخ و پسرش با یسنقر بود و چندی نسبت بدگمانی شاهرخ و همسرش گوهرشاد از دستگاه دولتی دور و محبوس بود و به سال ۸۴۵ هـ از بند خلاص و باز هم

در دربار شاه پذیرفته شد واین ایام مصادف به سن شصت و هشت ساله گی وی میباشد. کتاب "مجمل فصیحی" نوشتهٔ وی است که وقایع هر سال را به اختصار و به عبارات ساده وموجز نگاشته است. قسمت آخر کتاب "بعضی احوال هرات" را در بر می گیرد.

خوانــد میــر:

غیاث الدین خواند میر به سال ۸۸۰ هـ در شهر **هرات** به دنیا آمد، در همین شهر به تحصیل پرداخت و در تحصیل از مامای خود میر محمد بن خواند شاه مشهور به میر خواند صاحب روضة الصفا سود ها جست.خواند میر از رجال ، نویسنده گان ومؤلفان مشهور اواخر عهد تیموریان بود و چند سالی از دوران صفوی را نیز درک کرده است اما از تربیت یافته گان مکتب علمی و ادبی **هرات** است.
دوران جوانی خواند میر در دربار سلطان حسین بایقرا گذشت. بعد از انحلال دوره تیموریان درهرات بازهم درهمین شهر باقی ماند و دولت صفوی هم به وی به دیدهٔ حرمت نگریست وکتاب **حبیب السیر** وی در همین زمان به تالیف آمد. خواند میر به سال ۹۳۴ هـ با **شهاب الدین-معمایی** و **میرزا ابراهیم قانونی** از **هرات** به **هند** رفت ودر**آگره** به خدمت ظهیرالدین محمد بابر رسیدومورد نوازش بابر قرار گرفت. بعد از بابر

درخدمت همایون شاه بود و به سال ۹۴۲ هـ با جهان وداع گفت ودر جوار **نظام الدین اولیا** به خاک سپرده شد ، از آثار وی است:
دستورالوزرا ، **خلاصة الاخبار** ، **مأثر الملکوت** ، **نامهٔ نامی** ، **حبیب السیر** و کتابی درمناقب همایون شاه دارد اما حبیب السیر از کتاب های معروف وی میباشد.

میرخواند:

میرخواند از جملهٔ بزرگترین موًرخین عهد تیموری و از رجال برجسته ی این عصر به شمار می رود وی به سال ۸۳۷ هـ دربلخ به دنیا آمد در جوانی اش به هرات آمد و تحصیل نموده و از آغاز مورد توجهٔ امیر علی شیر نوایی قرار گرفت . نوایی درمجالس النفایس در باره اش می نویسد:

جوانیست که در سن حداثت جمیع اصناف علوم معقوله و منقوله را بروجه کمال تحصیل فرموده وبا حسب عالی نسب عالی دارد، وبااین حسب و نسب بزرگ از بزرگی و تکبر عاریست و از شیمهٔ ذمیمهٔ عجب و تکبر و غیر هما بریست و بسیار جوانی فانی مشرب و مودًبست و در علم تاریخ و انشاً بی همتا است.

این دوستی همواره میان **امیر ادیب و ادیب موًرخ** برقرار بوده است تاجایی که این کتاب را به نام امیر علی شیر نوایی اهدأ و درمقدمه ی کتاب و در ختم آن از این امیر دانشمند سپاسگزاری و از تسهیلاتی که برایش درزمینهً نگارش کتاب فراهم نموده بود یاد آوری مینماید.

میرخواند با همه ی دانش و فضل خود به امور رسمی و دولتی نه پرداخت تا این که به ۹۰۳ هـ از اثر بیماری دوامدار درشهر هرات پدرود حیات گفت و در مزار **شیخ بها والدین** به خاک سپرده شد و جلد هفتم کتابش نا نوشته ماند.

سیاست خارجی تیموریان

این سیاست وروابط را از زمان جانشینان امیر تیمور ، بخصوص اززمان شاهرخ به خوانش می گیریم. شاهرخ بعد از استقرار قدرت وهمزمان با باز سازی ها در فکر توسعه وگسترش روابط ومناسبات با دول و کشور های خارجی گردید.درسپیده دم قدرت خواست باسلاطین مصر ارتباط داشته باشد و برای این منظورسفیرانی به آن جا گماشت و روانه کرد که هریک شان حامل پیام هایی از شاهرخ بودند و ازآن جانب نیز ایلچیانی با پیام ها به دربار شاهرخ آمدند.
در شرق ، ارتباط شاهرخ با در بار چین به سال ۸۱۱ هـ / ۱۴۰۸ م صورت گرفت درهمین سال ایلچیان پیکنگ به دربار شاهرخ آمدند شاهرخ درهمین سال بعد از خاموش ساختن شورش سیستان به هرات آمده بود سفیران بادریافت هدایا وبعد از آن که "مشمول نوازش پادشاه کورگانی" قرار گرفتند به کشور خود رفتند. به سال ۸۱۵ هـ / ۱۴۱۱ م ، سفیران "دای منگ خان " پادشاه چین به در بار شهرخ آمدند وشاهرخ فرمان داد که "شهر وبازار ها آیین بندند و هر صنعت درکمال هنر ظاهر کرده دکان خود را آرایند و امرا به رسم استقبال بیرون رفته مقدم ایشان را بر خودمبارک داشتند و همه را به تعظیم تمام درشهر اوردند".

درهنگام بازگشت سفیران چین به کشور شان یکی از رجال دربارشاهرخ ، **شیخ محمد بخشی** به نماینده گی از درباره هرات با ایشان به چین رفت. بار دیگر به سال ۸۲۰هـ / ۱۴۱۶ م سفرای دای منگ خان با سیصد سوار، تحفه وهدایا به دربارشاهرخ آمدند وشاهرخ **اردشیر تواچی** را همراه آنان به چین فرستاد.به سال ۸۲۲ هـ / ۱۴۱۸ م باز هم نماینده گان خاقان چین با هدایا وپیامی که بیانگر خوشنودی امپراطور چین از داشتن روابط حسنه باشاهرخ بود و در آن اظهار امیدواری شده بود که بازرگانان هردو جانب طوردوامدار در رفت و آمد باشندوبا این هیأت از طرف شاهرخ **شادی خواجه** به دربار خطای فرستاده شد. شاهزاده هنر دوست وهنرپرور تیموری **میرزابایسنقر**از این روابط و مناسبات به فکر استفاده ی هنری افتاد و همراه این هیأت نماینده اش یکی از هنرمندان **غیاث الدین نقاش** را گسیل داشت و به وی تأکید نمود "از آن روز که از دارالسلطنه هرات بیرون رود تا به روزی که باز آید درهرشهر وولایت آنچه بیند ، از چگونگی راه وصفت ولایت و عمارت وقواعد شهرها وعظمت پادشاهان و طریقه ضبط وسیاست ایشان وعجایب آن بلاد و دیار و اطوار ملوک نامدار ، روزبروز روزنامه ثبت نماید". و این هیأت در ۱۱ رمضان۸۲۵ / ۱۵۰۱ م به هرات آمد وخواجه غیاث الدین سفرنامه اش رابه بایسنقر تقدیم داشت. شاهرخ همچنان که به توسعهٔ روابط خود با چین علاقه

داشت.داشتن روابط بامغولستان رانیز برای امنیت راه تجارتی با چین ضروری می دانست. برای نیل به این مقصد طرح مواصلت با خاندان سلطنتی مغولستان را ریخت و دختری از "خاندان سلطنت ودودمان خانیت" به نام **مهرنگار** برای پسر خود میرزا محمد بهادر خواستگاری نمود.

روابط با هند:

رابطه تیموریان با حکومت های هند از زمان امیرتیمور درنظر بود و این کاربعد از آغاز بنابر عواملی نا تمام ماند تا این که در زمان شاهرخ هیأتی به ریاست مورخٍ معروف کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی مؤلف مطلع السعدین و مجمع البحرین دررمضان۸۴۸ / ۱۵۲۳ م به هرات آمد و گزارش سفر خویش را به شاهرخ ارایه کرد و نامه یی از فتح خان نواسه فیروز شاه دهلوی توسط گماشته اش خواجه جمال الدین به شاهرخ رسانیده شد، فتح خان در این نامه برای بازگشت به سلطنت ، ازسلطان تیموری طالب کمک گردیده بود ومقابلتاً از جانب شاهرخ به دریا فت جواب مثبت نایل آمد.

روابط با آذربایجان:

این روابط ومناسبات تا خطه ی آذربایجان وسعت پیداکرد و در آذربایجان جهانشاه (۸۴۱ – ۸۷۲هـ) پادشاه مقتدری بود در زبان دری و ترکی استادانه شعر

می سرود ودرشعر "حقیقی " تخلص می کرد. از وی دیوان فارسی و ترکی مانده است که در کتابخانهٔ بریتیش موزیم موجود است پسرش پیر بوداق میرزا (۸۶۶ – ۸۷۱) دربغداد حکومت داشت نیز شاعر بود. میان جهانشاه ومولانا **جامی** مکاتبه بر قرار بوده و جهانشاه دیوان خود برای ملاحظهٔ **جامی** فرستاده بود. مولانا جامی قطعه یی درجواب او سروده و در آن قطعه به مناسبت تخلص "حقیقی" اش که جهانشاه داشت اورا "شاه حقیقی" خواند و"دانش مآب" و "عرفان پناه":

بصـــورت پرســـتـان کـوی مجاز
زشاه حقیقی نـــشـــان داده بـــاز
***
سخن کوته از زادهٔ طــبــع شـاه
که دانش ما بست و عرفان پناه

میان پدر (جهان شاه) وپسر (پیر بداق)اختلافاتی بر سر تملک بغداد پیدا شد و این اختلاف منجر به لشکر کشی گردید و پیربداق به سال ۸۷۱ هـ از اثر توطیهٔ پدر در محاصره افتاد و کشته شد. درجریان این اختلاف میان پسر و پدر ابیاتی مبادله شد که نشان از مهارت هردو درشعر فارسی می دهد. جهانشاه به پسرش این ابیات را فرستاد:

ای خـلـف از راه مـخالف بتاب
تیغ بیفگن که منـم آفـتـاب
شاه منم ملک و خـلافـت مراست
تو خلفی ازتو خلافت خـطـاست
غصب مکن منصب پیشیـن مـا
غصب روانیـسـت در آیـیـن ما
ای پسر ارچه بشهی درخـوری
با پدر خویش مـکـن سـروری
تیغ مکش تا نـشـوی شـرمـسـار
شرم منت نیست ، زخود شرم دار
تیغ که سهراب به رسـتـم کشید
هیچ شـنـیـدی که ز گیتی چه دید
بـا چـومـنـی تـیغ فشانی مـکن
دولت من بین وجـوانـی مـکن
گرسپـهـم پـا بـرکـاب آورد
ریـگ بـیـابان بحساب آورد
کوه بجنبد چو بـجـنبم زجای
چرخ بخیزد چو بخـیـزم بـپای
گرچه جوانیت ز فرزانگیـسـت
این زجوانی نه که دیوانـگیست
کودکی ارچند هنر پرور است
خرد بود گر همه پیغمبـر اسـت
کی رسد این مرتبـه و فـن بتو
از پدر من بمن و از مـن بـتـو

پیر بداق ابیات زیرین را در جواب به پدر فرستاد:

ای دل دولت بلقای تو شاد
باد ترا شوکت و بخت و مراد
نیستم آن طفل که دیدی نخست
با لغم وملک ببالغ درست
شرط ادب نیست مرا طفل خواند
بخت چو بر جای بزرگم نشاند
هر دو جوانیم من وبخت من
با دو جوان پنجه بهم برمزن
با منت از بهر تمنای ملک
خام بود پختن سودای ملک
تیغ مکش بر رخ فرزند خویش
رخنه مکن گوهر دلبند خویش
پختهٔ ملکی دم خامی مزن
من زتو زادم نه تو زادی زمن
شاخ کهن علت بستان بود
نخل جوان زیب گلستان بود
کشورمن نیست کم ازکشورت
لشکرمن نیست کم از لشکرت
خطهٔ بغداد بمن شد تمام
کی دهم از دست به سودای خام
چون تو طلب می کنی از من سریر
من ندهم گر تو توانی بگیر(۱)

---

(۱) داکتر ذبیح الله صفا – جلد ۴ تاریخ ادبیات در ایران

سنگ هفت قلم:

درصفحه ۴۶ دربارهٔ انکشاف هنر خطاطی دردوره ی تیموریان هرات واین که این هنر دراین دوره وارد مرحلهٔ جدیدی گردیده مطالبی داشتیم اینک نمونه ای ازآن هنر که خوشبختانه امروز هم وجود دارد وآن سنگ هفت قلم است:
سنگ هفت قلم یکی از شهکار های هنری عهد تیموریان بوده ودرگازرگاه هرات است. این سنگ مستطیل شکل که توسط قلم فولادی خطاطی شده است به فرمایش سلطان حسین **بایقرا** برای تربت خودش ساخته شده بود تا بعد ازمرگش برقبروی بگذارند در مدت **هفت** سال در **هفت** نوبت ساخته شد که درنوبت **هفتم** خطاطی آن صورت گرفت این که چرا این سنگ را "هفت قلم" می گویند روایات مختلف وجود دارد: بعضی روایات برآن است که چون ساختمان آن مدت **هفت** سال را در برگرفت، بنابرآن **هفت** قلم گذاشتند. بعضی رانظر برآن است که چون این سنگ توسط **هفت** قلم خطاطی گردید پس سنگ **هفت** قلم گفتند. به روایت دیگر چون **هفت** نوع خطاطی درآن وجود دارد پس نامش **هفت** قلم گذاشته شدو روایت دیگری نیز وجود داردو آن از لحاظ زیبایی وظرافت آن است زیرا درقدیم عروس ها را با **هفت** قلم آرایش می دادند پس این سنگ را نیز ار لحاظ زیبایی آن **هفت قلم** گفتند.

استادی که این سنگ را ساخته است نامش معلوم نیست اما سال اتمام آن ۹۰۲ / ۱۴۹۷ می باشد.
از قضاً قبل از این که سلطان حسین پدرود حیات بگوید پسرش وفات نمود وسلطان این سنگ را به آرامگاه فرزندش اهداً نمود، هر چند که به مخالفت استادی که این سنگ را (برای قبرسلطان) ساخته بود روبه روگردید . پس همین استاد سنگ دیگری به همان شکل ، ساختمان و خطاطی برای قبرسلطان در مدت **هفت** سال تهیه نمود واین سنگ (دومی) را بعداز فوت سلطان درآرامگاه وی گذاشتند و سلطان حسین تا آن وقت که سنگ دومی ساخته شد نیز حیات داشت.
چون در بین مردم شایع شده بودکه هرگاه در روی این سنگ ماست بریزند واطفال مصاب به سیاه سرفه آن ماست را بلیسند سیاه سرفهٔ شان برطرف می گردد، از اثر همین ماست مالی ها و لیسیدن ها به شکل ظاهری این سنگ تغیراتی به وجود آمد. تا آن که این سنگ که در آرامگاه سلطان حسین بایقرا گذاشته شده بود در سال های اخیر مفقود گردید.

انحلال دولت کورگانی درهرات

آخرین پادشاه مقتدر تیموریان درهرات ،سلطان حسین میرزا بایقرا بود بعد از مرگ وی .فرار قدرت از مرکز و تضعیف دولت مرکزی آغاز گردید. شعله ورگردیدن آتش نفاق در بین شهزاده گان زمینه را برای حرکت محمد خان شیبانی که در انتظار چنین فرصتی بود مساعد ساخت. وی که مُرد با تدبیر و سالخورده ای بود در 1506 م **بلخ** ، در 1507 م **اندخوی** را فتح و از طریق مرو چاق جانب **هرات** حرکت کرد. درهمین زمان 1502م دولت مقتدر دیگری به نام **صفوی** ها موجودیت خود را درایران اعلام داشت که در اهداف استراتیژیک آن دولت نیز تسخیر هرات گنجانیده شده بود.در 1525م اساس دولت مقتدری توسط **ظهیرالدین محمد بابر** در **هند** گذاشته شد هر چند که ظهیرالدین بابر با سلطان حسین بایقرا نه تنها که روابط خصمانهِ نه داشت ، حتی ایامی که هنوز دهلی را فتح نه کرده بود و درکابل اقامت داشت در 912 هـ / 1506 م به مرغاب رفته با شاهزاده گان تیموری هرات ملاقات ها داشته و آن ها را در برابر خطرات احتمالی که از جانب **شیبانی خان** وجود

داشت ،تقویت نمود. بابر در همین سفر خود به دعوت بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا مدت 20 روز درهرات اقامت داشت. بابر ، صرف در ایامی که دولت کورگانی بامرگ سلطان حسین بایقرا رو به اضمحلال می رفت به تحکیم قدرت خویش پرداخت واستحکامات نظامی و قدرت سیاسی اش را از کابل تا غزنی ،قلات و بعد تا زابلستان توسعه داد و این ساحات را از حکام ارغونی متصرف گردیده به برادر خود جهانگیر میرزا سپرد. این ها عواملی بود که دست به دست هم داده سبب شکست و انحلال دولت ای که پایتخت آن در **هرات** بودو درتاریخ به نام **تیموریان** شهرت داشت ، گردید.

تیموریان در هند

اساسگذار دولت تیموریان در هند، ظهیرالدین محمدبابر است. این دولت درتاریخ به نام های "مغولان هند" و "دولت بابری هند" نیز یادگردیده است.

ظهیرالدین محمد بابر

ظهیرالدین محمد بابر فرزند عمر شیخ فرزند سلطان ابوسعید میرزا فرزند محمد میرزا فرزند میرانشاه فرزند امیرتیمورکورگان است. مادرش قتلق نگار فرزند یونس خان فرمانروای مغولستان که وی درعین حال خطاط ، نقاش و سخنورتوانایی نیز بود، میباشد.یونس خان فرزند ویس خان فرزند شیر علی اوغلان فرزند محمد خان فرزند خضر خواجه فرزند تغلق تیمور فرزند ایش بوقا فرزند دواخان فرزند برکا فرزند ایسان بوقا فرزند متوکان فرزند چغتای فرزند تموچین (چنگیز) میباشد.

بدین ترتیب اصل ونسب بابر از طرف پدر و مادربردودمان شاهی تکیه می زند. بابر به تاریخ ۶ محرم ۸۸۸/ ۱۴ فبروری ۱۴۸۳درحریم شاهی عمرشیخ میرزا، حکمران فرغانه به جهان آمد. "بابر" به معنی "ببر" است و تسمیه به نام بابر در دودمان

تیموری پیشینۀ تاریخی دارد چنانچه فرزند بایسنقر فرزند شاهرخ نیز ، ابوالقاسم بابر نام داشت. "میرزا" ، لقب شهزاده گان تیموری بود که مخفف امیرزاده یعنی شاهزاده میباشد.
بابر ،یک روز بعد از مرگ پدرش ، به روز ۳ شنبه ۵ رمضان ۸۹۹ / ۹ جنوری ۱۴۹۴ در "خطۀ دلگشای اندجان" قبای شاهی پوشید و به سن ۱۲ ساله گی بر تخت سلطنت نشست بابر در همان آوان جوانی ودرآغاز سلطنت در برابر کشمکش های داخلی قرار گرفت و در زادگاهش روی خوبی نه دید.یگانه رقیب قوی ظهیرالدین محمد بابر ، شیبانی خان بود، شیبانی خان نواسۀ ابوالخیرخان است که وی در سایبریا حکومت می کرد.. شیبانی خان مرد با تجربه ای بود و همچنان شخص ادیب بوده و در ترکی شعر می سرود. این تنها شیبانی نه بود که با بابررقابت داشت. ابراهیم بیگ، جان علی و سلطان احمد (کاکای بابر) و سلطان محمد میرزا(مامای بابر) نیز درد سرهایی درفرغانه ، اندجان ، سمرقند ، تاشکنت وحتی درقندز و بدخشان نیز برای بابر ایجاد کردند و بابر درجلگه های آهنگران اخشی و کوهپایه های اندجان و درکازرون گاهی آواره وگاهی درتدارک جنگ بود.اما تا آن جایی که "داعیۀ ملک گیری" داشت ، آرام نه نشست و آسیای میانه و ماورا النهر را به حال خودش گذاشته تصمیم بر آن گرفت که خود را به کابل برساند.

بابر در افغانستان:

بابر، در محرم ۹۱۰ / جون ۱۵۰۴ تقریباً با سه صدنفر که تجهیزات محدوی دراختیار داشتند از طریق ترمذ از دریای آمو گذشته وارد افغانستان گردید و به کهمرد بامیان آمد. تاریخ عبور بابر از آمودر اثرشادروان غبار "افغانستان در مسیر تاریخ" ، سال (۱۵۰۱) آمده است. بهر حال بابر با دریافت طرفدارانی در عرض راه خصوصاً در دوشی درکمترین زمان هندوکش را عبور و از راه هوفیان به کابل داخل شد دراین وقت کابل در دست محمد مقیم ارغون بود. وی از بابر اطاعت نموده شهر را به وی تسلیم وخود باخانواده اش به نزد برادر خود شاه بیک عازم قندهار گردید و بدین ترتیب کابل به تصرف بابر به سن ۲۲ ساله گی اش در آمد.

بابر درکابل خوش درخشید وخوشبختی به سراغش آمد،چه همه فرزندان وی به جز دودخترش درهمین شهر به جهان آمدند. درهمین شهر لقب شاهی کسب کرد. بعد از آمدن درکابل بر اکثر نقاط افغانستان تسلط پیدا کرد و به عمرانات دست زد و ازهمه مهم ترکدام رقیبی در این ساحه به وی نه ماند.

بابر در هند:

بابر بعد از تسخیر کابل (۹۱۰ هـ / ۱۵۰۴م) در فکر گسترش قلمروش که در استراتیژیک آن تسخیر هندوستان قرار داشت، بود. این زمانی بود که از رود آمو الی قندهار تحت قلمرو وی قرار داشته و رقیبی در این ناحیت ها وجود نه داشت. بابر لشکرکشی های متواتر به جانب هند داشت و در هرنوبت از یورش هایش، دستاورد هایی از لحاظ نظامی با خود داشت و بروسعت قلمرو اش می افزود. در ۱۵۱۸ م توانست از رود سند عبور نماید و تاچناب خود را برساند، در ۱۵۱۹ به پنجاب رسید و سیالکوت را تصرف کرد، در ۱۵۲۳ م مدافعهٔ لاهور را شکست و این شهر به تصرفش درآمد. درلشکر کشی پنجم ، وی فاتحانه واردشهر دهلی گردید (روز جمعه۱۵ رجب ۹۳۲ / ۲۷ اپریل ۱۵۲۶).

در قسمت فتح هند توسط بابر، جواهر لعل نهرو، در ۱ / ۵۰۲" نگاهی به تاریخ جهان" چنین می نگارد:

"بابر در ۱۵۲۶م در جلگهٔ پانیپات پیروزمندانه امپراطوری هند را به وجود آورد و دوباره یک امپراطوری بزرگ تشکیل گشت که بنام امپراطوری مغولان هند شناخته شده است".

با آمدن بابر به هند، درعرصه های ادبی،علمی و هنری این سرزمین دگرگونی هایی به وجود آمد و سبک های جدیدی عرض اندام نمود که محیط علمی، ادبی و

فرهنگی آن را احتوا میکرد و ان آمدن تعدادی از علما ، شعراً ،مورخان و هنرمندان از خراسان به هند بود.
این تاثیرات درزمانه های فرزندان بابر تبارزبیشتر دارد اما بابر شخصیت حلقهٔ اتصال بین آسیای میانه و هند است که درعرصه های علمی، ادبی ، فرهنگی ومدنی در این مقام قراردارد.
جواهر لعل نهرو، بازهم در ۱ / ۵۶۵ اثر خود، دربارهٔ علاقه ی بابر به هنر و ادبیات تماس گرفته وی را باشاهان هم زمانش ، کارل پنجم در اروپا و سلطان سلیمان در قسطنطنیهٔ در مقایسه گرفته و برتری ومزیت ظهیرالدین محمد بابر را مختصراً چنین به بررسی می گیرد و مینگارد: "او [بابر]هم مانند آنها یک مرد ماجرا جو بود اما در عین حال جوانمرد و قهرمان بود و به هنر و ادبیات علاقه داشت".

شخصیت علمی ، ادبی وفرهنگی بابر:

ظهیرالدین محمد بابر نه تنها یک شخصیت نظامی بود که از اندجان تا دهلی تاخت و دروازه های پانی پت را پیروزمندانه کوبید و اساس دولت بزرگ را درهند گذاشت و نه تنها یک شخصیت سیاسی بود که از امکانات به نفع خود، سود جست. بل ، یک شخصیت سترگ ادبی نیز بود. شخصیت ادبی وی هم در دوبعد خود را تبارز میدهد که هم در نظم وهم در نثر آثار ماندگار ازخویش به یادگار گذاشت."بابر نامه" دارای ارزش ادبی و تاریخی و"دیوان اشعار" درنظم با

آثارمتعدد دیگری که وی درزبان فارسی و ترکی نگاشته است بابر را در قطاربزرگترین نویسنده گان و شعراً قرار می دهد. با اساس گذاری دولت"بابریه در هند"که مرکز تجمع شعراً و نویسنده گان بود"کساد و بی رونقی" آن را در ایران تلافی کرد. در این زمان دهلی و آگره از اثر تشویق و حمایت بابر و آل بابر، خیلی پیشتر از دربار قزوین و اصفهان بود صوفیه و عرفا و اهل ذوق که فشار، آزار و تحقیر را دروطن شان نسبت به خود احساس می کردند به هند روی آوردندو به آرامش خاطر به ایجاد آثار شان پرداختند.
بابر به اعمار ساختمان ها و باغ هاتوجه و سلیقهٔ خاص داشت ، بیشترین این بنا ها در افغانستان بخصوص درشهر کابل ونواحی آن اعمار گردیده است، باغ استالف و در شهر کابل باغ نوروزی ، بوستان سرای، چهارباغ، باغ بهشت ، باغ بنفشه، باغ نور ، باغ خلوت ، باغ صورت خانه ، باغ شهر آرا، جلوخانه، اورته باغ، باغ صورت و باغ مهتاب ، ترمیم با لاحصار و باغ صفا و باغ وفا درننگرهار وچهل زینه در قندهار و باغ پغمان از یادگار های زمان بابر است. در هند نیز در دهالپورو آگره بنا های مربوط به همین دوره موجود است.

وفات ظهیرالدین محمد بابر

ظهیرالدین محمد بابر ، اساسگذار امپراطوری بزرگ، شاعر توانا ، نثرنویس خارق العاده و واقعه نگار راستین به تاریخ ۶ جمادی الاول ۹۳۷/ ۲۶ دسمبر ۱۵۳۰ در سال سی و هشتمین سلطنت خود به سن ۴۹ ساله گی با جهان وداع گفت.مطابق وصیت اش، پسرش همایون برتخت سلطنت نشست.شهاب الدین معمایی تاریخ فوت بابر وجلوس همیون بر تخت سلطنت (۹۳۷) را چنین بیان نموده است:

سرخسرون شـاه کـه بـابر داشت
نوصدبنده مانـنـد جمشـیـد وکـی
شـد آرامـگـاهـش بـهـشـت بـریـن
چو طومار و جودش اجل کرد طی
محمد همایون بـه جـایـش نـشـسـت
که ملکش ز چـیـن بـاد تاروم وری
چوپرسند تـاریـخـش ای دل بـگـو
"همـایـون بـود وارث مـلـک وی"

جنازهٔ بابر را در باغ نورافشان آگره به خاک سپردند و بعد مطابق وصیت اش به کابل آوردند و در باغی که دوست داشت و خود اعمار نموده بود به خاک سپردند.

از بابر هفت فرزند ماند:

همایون، کامران ، هندال ،عسکری و سه دختر به نام های گلرنگ ، **گلبدن** و گلچهره.
گلبدن ، بانوی دانشمند و سرشناس خاندان کورگانی بود، این زن نویسنده کتاب همایون نامه بود که از آن صفحاتی باقی مانده است. وی در کابل به دنیا آمد، دوران بابر و همایون را درک کرد و ایام پیری اش مصادف به دوران امپراطوری اکبر بود.

همایون

همایون ، هم زمان با فوت پدرش ظهیرالدین محمد بابر، به تاریخ ۶ جمادی الاول ۹۳۷مطابق ۲۶ دسمبر ۱۵۳۰ در آگره به سن ۲۴ ساله گی بر تخت نشست. خواند میر مؤلف "حبیب السیر" تاریخ جلوس همایون پادشاه را چنین به بیان گرفته است:

شاهی که زصولتش دل خصم شکست
با رفعت قدرش فلک هفتم پست
تایید الهی چو نمودش امداد
در نهصد و سی و هفت بر تخت نشست

اکبرنامه ۱/ ۵۷۳

و دیگری ، تاریخ جلوس وی (۹۳۷) را به حساب ابجد"کشتی زر" استخراج نموده است، چه همایون ، جهت ثبات دولت و پادشاهی خویش ، یک کشتی زر به رعایا انعام داده بود. همایون وقتی که بر تخت نشست با رقبای زیادی که هر کدام مدعی تاج و تخت بودند مقابل بود و نمی توانست بر همهٔ آن ها غالب آید. برادرش کامران که کابل و قندهار را در دست داشت ، علیه وی شورید و لاهور را اشغال کرد. همایون رویهٔ خشن در برابر برادر خود، از خود نشان نه داده حکومت کابل و قندهار و پنجاب را به وی سپرد و

کامران تعهد سپرد که در آینده روابط شان حسنه خواهد بود و این شعر را سرود و به همایون فرستاد:

حسن تو دم بدم افزون بادا
طالعت فرخ و میمون بادا
هرغباری که زراهت خیزد
نورچشم من محزون بادا
هر که گرد تو چو پر گار نگشت
او از این دایره بیرون بادا
کامران تاکه جهان راست بقا
خسرو دهر همایون بادا

همایون به سال ۱۵۳۸م به مخالفت برادر دیگرش میرزا هندال نیز روبروگشت و هندال از آگره به دهلی لشکر کشید و کامران هم با وی در این جنگ شرکت کرد. در همین زمان (۱۵۳۹ م) حریف دیگری که خود را وارث سلطنت می دانست ، شیرشاه سوری بود در "بهوجپور" و به سال (۱۵۴۰م) در ساحل "گنگا" با همایون جنگید. همایون بعد از یازده سال سلطنت در هند، چاره ای جز ترک آن دیار نه دید و از آن جایی که کامران و عسکری میرزا در کابل و هندال در قندهار برایش مزاحمت ایجاد می کردند همایون از راه بلوچستان ، سند ، گرمسیر و سیستان به هرات آمد و شاه طهماسب صفوی پذیرایی شایانی از وی به عمل آورد و همایون در سال ۱۵۴۴ قندهار را متصرف و

۱۵۴۵ کابل را به تصرف خویش در آورد و بدین ترتیب جنگ هایی در ۱۵۴۶ در تخار ، ۱۵۴۷ در تالقان و بدخشان در ۱۵۴۸ در حوالی بلخ و در ۱۶۴۹ در بامیان و غوربند با کامران و سایر رقبای خود داشت و بعد از اشغال کابل در ۱۵۵۲م رو دسند را عبور و ۱۵۵۴م بعد از ۵ سال جنگ دهلی را اشغال و در همین شهر خطبه به نامش خوانده شد و در ۱۵۵۶ م از جهان در گذشت"مقبرهٔ همایون در دهلی است و یک ساختمان ظریف و زیبا و صیقلی شده و درخشان است".

۶۰۰/۱ نگاهی به تاریخ جهان

ساختمان های همایون:

مسجد شاه دوشمشیره در عهد همایون به سال ۹۵۹ هـ در جوار آرامگاه حضرت لیث بن قیس ، بنا یافت . شاعری تاریخ بنای این مسجد را چنین به بیان گرفته است:

زهی منزل و مسجد فیض بخش
کـه بسیار خوب آمد و بس نکو
نبینم نظیرش بـه نور و صفا
که بینم عجایب صفایی درو
بدوران شاهنشاهی شد تمام
که روشن بود چشم مردم بـا و

محمد همــایــون شهٔ ایــن پنــاه
کـــــه آسوده اند اهل عالم ازو...
چـــو سال بنا جستم از عقل گفت
کـــــه از مــبدأ فیض ایــزد بجو

قلعهٔ پروان شمالی "جبل السراج" هم از ساخته های همایون است که قرار گاه لشکر وی بود.

جلال الدین اکبر

بابر با نبوغ نظامی ای که داشت با قدرت ارتش خود ، هند را تسخیر کرد و سلطان دهلی را شکست داد و قبایل را جپوت را که تحت رهبری "راناسنگه"قرار داشتند و وی یکی از "دلیرترین و جوانمرد ترین قهرمانان تاریخ راجپوت" بود نیز شکست داد. و قتی که پسرش همایون به سلطنت رسید، که وی مردی "دانشمند و با فرهنگ" بود اما در مقایسه با پدرش نبوغ نظامی نه داشت. از همین سبب بی نظمی هایی در قلمروش بخصوص در هند روی داد و وی مجبور گردید به قلمرو شاه طهماسب صفوی در هرات پناهنده شود، همایون پانزده سال سرگردان بود که بیانش گذشت . درهمین ایام سرگردانی (۵ رجب ۹۴۹ / نومبر ۱۵۴۲)، همسر همایون در صحرا پسری به دنیا آورد نامش را اکبر گذاشتند و بعد ها این پسر "یکی از بزرگترین امپراطوران هند" گردید. وقتی که همایون

با جهان وداع گفت ، اکبر (۱۳) ساله بود که بر تخت سلطنت نشست ، تقریباً در همان سن وسالی که ظهیرالدین محمد بابر به سلطنت رسید. اکبر مد ت پنجاه سال(۹۶۳ هـ /۱۵۵۶ م – ۱۰۱۴ هـ / ۱۶۰۵ م) در هند سلطنت کرد. وی با وجود درگیری هایی که در ۱۵۵۶م با صفوی ها در قندهار ، در ۱۵۵۹ م با میرزا سلیمان والی بدخشان و ۱۵۶۳ م در هند داشت در مقام یک سیاستمدار "سلسلهٔ مغولان هند" را مستقر ساخت که در اروپا ، لقب "مغولان کبیر" را به او دادند.
اکبر ار لحاظ جسمی و فزیکی ، بسیار قوی بود ، شخص بی پروا و شجاع ، دارای استعداد و قدرت لشکر کشی حیرت انگیز و تاجایی که نگاشته اند، وی برای سرکوبی شورشی که در گجرات رخ داده بود صحرای **را جپوتا** را که هشت صد کیلومتر فاصله را احتوا می نماید در مدت (۹) روز طی کرد تقریباً روزانه درحدود یکصد کیلومتر ، در زمانی که نه موتر وجود داشت و نه خط ریل وهم خطوط مواصلاتی که در زمان های بعد به وجود آمد.
جواهر لعل نهرو در اثر ارزشمندش "نگاهی به تاریخ جهان"، صفحات مستعددی را به بابر و اخلاف وی به ویژه به اکبر اختصاص داده و از دیدگاه ه‌ی مختلف شخصیت اکبر را مورد ارزیابی قرار می دهد و جوانب گوناگون شخصیت وی را به نمایش می گذارد وی در ۱/ ۶۰۴ اثر خود ، اکبر را با آشوکا در مقایسه می گیرد با این تفاوت که اکبر نسبت به آشوکا ، "جاه

طلب" و "خود خواه" بود و تا آخر عمرش به حیث فاتحی در آمد و همیش در فکر توسعهً امپراطوری اش بود . نهرو ، دراین بحث خویش در باره ی شخصیت اکبر ، با ژرزو ئیت ها هم صدا شده و نظر آن ها را به تایید می گیرد:
"هوش و فراست فوق العاده داشت. مردی که به هنگام قضاوت به تعمیق می پرداخت و عجله نمی کرد، در کار ها محتاط بود و مافوق همه چیز مهربان و دلجوو کریم و با سخاوت بود. با این صفات خود جرأت و شهامت کسانی را که به کارهای عظیم می پردازند نیز همراه داشت... به بسیاری چیز ها علاقه مند بود و می خواست اطلاعات فراوانی بیاموزد. معلومات فراوانی داشت که نه فقط در بارهً علوم نظامی و سیاسی بود بلکه بسیاری از هنرها و فنون را نیز می دانست. پرتو عطوفت و بخشایش از این پادشاه حتی بر کسانی که بر ضد اوهم اقدام کرده بودند می تابید. به ندرت خونسردی خود را از دست می داد و در این مواقع خشم وغضب شدیدی او را فرا می گرفت اما این خشم مدت زیادی طول نمی کشید".
نوشته های جواهر لعل نهرو ، در باره ی اکبر جالب است. قسمتی از آن را می خوانیم:
"کار فتح کردن و حفظ یک امپراطوری وسیع طبعاً اشتغالات فراوانی را ایجاب می کرد. اما در میان تمام این گرفتاریها می توان یکی از خصوصیات نمایان کنجکاوی خستگی نا پذیر او برای جستجوی حقیقت است. هر کس می

توانست موضوعی را روشن سازد اکبر به دنبالش می فرستاد و از او مطلبی می پرسید مردانی از مذهب مختلف در دربار او و در "عبادت خانهً" او گرد آمدند و همه امیدوار بودند که این پادشاه عظیم الشان و بزرگ را به مذهب خود معتقد سازند. اغلب آنها با یکدیگر به مباحثه می پرداختند و اکبر هم در این مباحثات حضور می یافت و به گفتگو های ایشان گوش می داد و سوالاتی برای ایشان مطرح می ساخت. ظاهراً او معتقد شده بود که حقیقت در انحصار هیچ مذهب یا فرقه ای نیست و اظهار می داشت که عقیدهً اصلی او این است که باید تمام مذاهب آزاد و محترم باشند و به آزادی یکدیگر احترام بگذارند".

و از زبان یکی از تاریخ نویسان عصر اکبر، به نام "بدایونی" که خود اودر مباحثات و اجتماعات شرکت داشته و دربارهً اکبر دارای گزارشات بوده است. می نویسد: اعلیحضرت عقاید همه کس را ، مخصوصاً کسانی را که مسلمان نبودند گرد می آورد. هرچه را که مورد تاییدش بود نگاه می داشت و حفظ می کرد و آنچه را بر خلاف تمایلاتش بود دور می افگند... و هر نوع عقیدهً مذهبی متعلق به هردین و مذهب و هر فرقه را مورد سنجش قرار داد و تمام آنچه را مردم می توانند در کتاب های مختلف بیابند با یک استعداد و ذوق فوق العاده برای انتخاب که مخصوص خودش بود و با روح تحقیق و کنجکاوی برای بدست آوردن آنچه مخالف مذهب بود جمع آوری میکرد...".

طوری که دیدیم ، عبدالقادر بدایونی شخص مسلمان و مسلماً به عقیده اش راسخ ، در بیان حقیقت صادق بوده است.

اکبر ، که در زمان وی بسیاری از کتاب ها از زبان سانسکریت به فارسی ترجمه گردید و گروهی نویسنده گان با خود داشت. پادشاه "محبوب القلوب" ، "با بزرگان جدی و با طبقات پا ئین تر مهربان و نرم" به سن شصت و چهار ساله گی در اکتوبر ۱۶۰۵ بعد از پنجاه سال سلطنت ، با جهان وداع گفت. آرامگاه وی ، یک مقبرهٔ زیبا در آگره است.

نوت: قرار نوشتهٔ پوهاند عبدالحی حبیبی در صفحه (۲۴۶) جغرافیای تاریخی افغانستان ، "جلال آباد" در زمان جلال الدین اکبر به همین نام (جلال آباد) مسمی گردیده است نام قبلی آن (آدینه پور) بود.

جهانگیر

بعد ازجلال الدین اکبر، پسرش نورالدین جهانگیر در آگره به سلطنت رسید. در آغاز سلطنت وی (۱۶۰۵م) قشون صفوی هابه قیادت حسین خان شاملو به قندهار حلمه کرد اما به زودی از این شهر رانده شدند.جهانگیربه سال (۱۰۱۵ هـ / ۱۶۰۶م) به کابل آمد و شاه بیگ را به حکمرانی این شهر و صفحات دیگر در افغانستان مقررنمود.سفردوم وی به کابل به سال(۱۰۳۵هـ/۱۶۲۵م) بود و درین سفر خود خواجه ابوالحسن را به حکمرانی کابل، بنگش تادریای سند مقرر نمودوقضیهٔ قندهار که به سال(۱۰۳۱هـ/۱۶۲۱م) توسط صفوی ها اشغال گردیده بود همچنان باقی ماند.
جهانگیردر سیاست راه پدر را تعقیب کرد. به هنر ،نقاشی و اعمار باغ ها علاقه داشت یک موزیم از"هنرهای زیبا"را بنا نهاد. باغ "شالامار" و "نشاط باغ" در نزدیکی شهر سرینگر، و آرامگاه باشکوه "اعتمادالدوله" در آگره که یکی از شهکار های معماری به شمار می رود، از یاد گارهای وی است.
"نورجهان" ، همسروی ازملکه های مشهور درسیاست و امور کشور داری با جهانگیرهمکاری داشت

نورجهان درخامک دوزی و خیاطی نیز مهارت خاصی داشت.
این دوشخصیت "جهانگیر" و نوجهان" ازچهره های بحث بر انگیزدر ادبیات نیز هستند. داکترحسین زرینکوب در ۲۵۶/۱ اثرش "نقد ادبی" در باره قریحه ی شاعری ، نورجهان چنین می نگارد:"داستان مشاعرهً نورجهان بیگم با ابوطالب کلیم معروفست و از قریحهً انتقادی این ملکه حکایت می کند. نوشته اند که او هر شعری که بر ملکه عرضه می کرد مورد نقادی واقع می شد و نورجهان بر اکثر شعر هاش اعتراض می کرد.گویند روزی طالب را این بیت به خاطر رسید و به اراده آنکه جای اعتراض ندارد به خدمت بیگم فرستاد:

زشــرم آب شدم آب را شکستی نیست
بحیرتم که مرا روزگار چون بشکست؟

بیگم در زیر بیت نوشت که یخ بسته شکسته است. بعد از آن طالب ترک مشاعره نمود".
وهمچنین نگاشته اند که این پادشاه (جهانگیر) چون سایر سلاطین و امرای دودمان تیموری وبابری در هند، در عین زمان هنر دوستی وفضل پروری، صاحب طبعی ظریف ولطیف بوده است که مخصوصاً بعضی از بدیهه سرایی هایش با نو جهان بیگم خواندنی و جالب است:

روزی جهانگیر در بستان پرٌ از گل های رنگارنگ و عطر افشان قصرامپراطوری، تفرج کنان گشت وگذارمی نمود، در این گلگشت جهانگیر دسته گلی از زیباترین گل ها را به دست خود چیده و وقتی نورجهان رادید آن را با لطف تقدیمش کرد، نورجهان دستهً گل را با اشتیاق از او گرفته و همچنان که یکایک گل ها را نظاره می کرد و با دست نوازش می داد با تبسمی آمیخته با شوخی روبه جهانگیر نمود، و بدیهتاً این بیت را برلب آورد:

بلا گردان شوم شاها چراگلد سته آوردی
به گلشن به زمن دیدی که اورا دسته آوردی

جهانگیر پس از آن که در برابر این پرسش زیرکانه مکث کوتاهی نمود فی البدیهه برایش چنین پاسخ داد:

برای زیب دستت ماه من گلدسته آوردم
به گلشن لاف خوبی زد به پیشت بسته آوردم

و همچنان نگاشته اند : در یکی از روز های اخیر ماه مبارک رمضان، جهانگیر بانورجهان ، شامگاهان نزدیک افطاربر تراس زیبایی از قصر شاهی که مشرف بر مغرب بود، بر آمدند و گوش به اذان شام داشتند که ناگه چشم جهانگیر بر هلال نیمرنگ و خیلی

باریک افتاد و بداهتاً نورجهان را چنین مژده داده گفت:

هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نورجهان هم بدون درنگ این بیت را بداهتاً پاسخ داده وتکمیل کرد:

کلید میکده گم گشته بود پیداشد

جهانگیر به سال ۱۰۳۷هـ/۱۶۲۷م وفات یافت.

شاه جهان

بعد از جهانگیر، پسرش شاه جهان به پادشاهی رسید، مدت سی سال (۱۶۲۸ – ۱۶۵۸) سلطنت کرد.وی معاصر بالویی چهاردهم در فرانسه بود درزمان وی "شکوه و عظمت پادشاهان مغول هند به اوج خود"رسید.
در زمان همین پادشاه،"تاج محل" در ساحل رودجمنا در آگره که آرامگاه همسر وی است بنایافت. همچنان "مسجد مروارید" در آگره و "مسجد جامع دهلی" و "دیوان عام" و "دیوان خاص" در کاخ سرخ دهلی نیز از ساخته های وی است، که این ساختمان هاهریک ساده و پرشکوه، لطیف و افسانه یی اند.تخت طاووس نیز که از جواهرات گرانبها چون الماس ، زمرد، یاقوت و مروارید درمدت هفت سال به طول سه و به عرض دوونیم و به ارتفاع شش گز به مصرف یک هزار"توله" طلا و به قیمت هشت ملیون روپیه جواهر ساخته شده بود که نشمین گاه همین سلطان بود و در دیوار این تخت این بیت نوشته شده بود:

اگـر فـردوسی بـرروی زمیـن است
همین است و همین است و همین است

این تخت توسط نادر افشار به ایران برده شد و به خاطر سهولت در انتقال آن، تخت را تکه تکه کردند تا انتقالش آسان گردد.
در "شاه جهان نامه"از شعرای این دوره :حاجی محمدجان قدسی، ابوطالب کلیم، ملا شیدا،مهین ، میرالهی،حکیم حاذق ، سعیدای گیلانی ، محمد قلی سلیم، ملانسبتی تهانیسری، حسن بیگ رفیع مشهدی ، شیخ محسن فانی ، ملاحسن فروغی،سعید خان ملتانی و ملا حاجی لاهوری با نمونهٔ کلام شان نام گرفته شده است. در زمان شاه جهان به سال ۱۶۴۵ م قشونی به سرکرده گی پسرش شهزاده مرادبخش ، از کابل به طرف بلخ سوق داده شده و این قشون از طریق سیغان، نهرین و قندز به بلخ رسید و بلخ به تصرف این قوا در آمد و ندر محمد خان حاکم بلخ به طرف اندخوی رفت.
به سال (۱۶۴۶) باز هم ندرمحمد خان با استفاده ازکمک صفوی ها بلخ را اشغال کرد و دراین نوبت ، شاه جهان پسر خود اورنگزیب را در راس قشون به بلخ اعزام نمود که منجر به شکست حاکم گردید و اورنگزیب فاتحانه داخل شهر بلخ گردید.در۱۶۴۷ م صفوی ها به قندهار حمله نمودند و این شهر تا آخرین ایام زنده گانی شاه جهان، بار ها درمدافعه و در تعرض قرار داشت و سرنوشت آن تعین نه گردید.
این پادشاه به سال ۱۶۵۷ م در سال سی ویکم سلطنت اش توسط پسرش "اورنگزیب"محبوس و شاه جهان نه سال در زندان ماند و به تلخی روزگارگذراند و

اورنگزیب هرگز به دیدنش نیامد . جهان آرابیگم خواهرش همیشه ملازم پدربود. شاه جهان روز ها از برج یاسمن زندان به آن سوی جمنا که مقبرهٔ همسرش تاج محل بود، نگاه میکرد و میگریست و به سال ۱۶۶۵م پدرود حیات گفت.در این باره(مرگ شاه جهان) شاعران سخن راندند:

مـــهرومـه بـر روی آن فـرخ لقا بگریستند
روز وشب بر حال آن صاحب لوابگریستند
بس که اندر عهد او ماهی ومـرغ آسوده بود
ماهیـان درآب ومرغـان درهوابــگـریـسـتـند
آسـمـانهـا بـا هزاران دیده بـر اهل زمـین
همچو بـاران بـهـا ری درهوا بگــرسـتـنـد
خلــق و عالـم هرطرف نوحه کنان وموکنان
کوبکو وسـوبسـووجـا بـجـا بگـریسـتـنـد
ازخروش گریه وبانگ عزای کس نـخـفـت
بسکه درهرخانه از اهل عزا بـگـریـسـتـنـد
***
شده گره از گریه چون گــرداب دریـا درگلو
گرخدا آسان نسازد کـاربـرمن مـشـکلـسـت
گرد رخسارش بگیسو پاک کن ای حورعین
میزبانی کن که مهمانی عجـب درمنـزلـست
ای انیس گور دمسازش بـحسن خلـق بـاش
خاطر اورا نـرنجـانـــی کــه بس نازک دلست

۲۷۱/۳ شاه جهان نامه

اورنگزیب

اورنگزیب به سال ۱۰۶۸هـ/۱۶۵۷م با زندانی ساختن پدرخود ، برتخت نشست، سلطنت وی تقریباً نیم قرن ، تا ۱۱۱۸هـ/ ۱۷۰۶م ادامه داشت. اورنگزیب آخرین پادشاه مقتدر از سلسله"پادشاهان مغول" درهند بود.
اورنگزیب هرچند که مثل جهانگیر به هنر و ادبیات ومثل شاه جهان به معماری استعداد و سلیقه نه داشت اما در بار وی کاملاً عاری از ادب و فرهنگ نیز نه بود، وی که مقتدر ترین پادشاه سلسله بابری بود درزمان طولانی سلطنت اش صرف یک بار در"حسن ابدال" شورش هایی علیه وی صورت گرفت که اورنگزیب مدت سه سال در همین محل بخاطرخاموش ساختن اغتشاش اقامت داشت.
اورنگزیب در حالی که شکوه و جلال سلطنت اش طبق سابق ادامه داشت اما خود وی در زنده گی شخصی اش بسیار ساده بود. وی زبان فارسی و عربی را خوب می دانست اورنگزیب دختری داشت به نام زیب النسا کورگانی که شعر می سرود و در انشأ مهارت داشت که موًرخین آن را مخفی هندی نیز یاد کرده اند. در زمان اورنگزیب کتابی به نام "فتاوی عالمگیری" به زبان دری درعلم فقه تألیف گردید شخصاً از تدوین این کتاب مراقبت می کرد. ازساختمان های وی درافغانستان،" باغ علیمردان" در شهر کابل و "مسجد شوربازار" را نام گرفته اند.

میرزا عبدالقادر بیدل:

همچنان شاعر بزرگ ادب دری ، میرزا عبدالقادربیدل نیز مصادف به همین دوره است پدر بیدل در زمان ظهیرالدین محمد بابراز آمو گذشته به هند آمده بود اجداد وی از حکمرانان مغول در آسیای مرکزی بودند بیدل به سال (۱۰۵۴هـ/۱۶۴۴م) در زمان شاه جهان در عظیم آباد در هند به جهان آمد و در همین شهر پرورش یافت، برعلاوهٔ زبان مادری اش که ترکی بود، زبان دری، اردو و سانسکریت را نیز آموخت. بیدل در جوانی با شهزاده محمد عظیم فرزند اورنگیزیب رفیق و دوست صمیمی بود، اما این روابط وی را به دربار نزدیک نه ساخت.جهان بیدل، جهان تصوف و عرفان بود و تا جایی که خود می فرماید "معنی بلند" دارد:

معنی بلند من فکر تند میخواهد
سیرفکرم آسان نیست کوهم وکتل دارم

شخصیت علمی و ادبی این شاعر گرانمایه از"دایرهٔ حکام" خارج بود. بیدل سال های متمادی درنواحی پنجاب به سیر وسلوک پرداخت و در ۴۲ ساله گی در دهلی مستقر گردید و به سن ۷۹ ساله گی در همین شهر با جهان وداع گفت.آرامگاهش در دهلی کهنه است.(۱)

(۱) گلستان (مجله) شماره (۴) ۱۳۷۲

بعد از فوت اورنگزیب که پرشورترین دوره بخصوص در افغانستان بود و مناطق کابل الی اتک محل تصادم نیروهای متخاصم بوده و سرنوشت آرامی نه داشت. پسرش شهزاده معظم بهادرشاه از کابل به لاهور تاخت و در لاهور اعلام پادشاهی نمود و در حدود شش سال براریکه سلطنت تکیه داشت. در این زمان افغانستان دربین سه نیرو که هرکدام از لحاظ قدرت نظامی دارای نیروی قابل محاسبه بودند و این نیروها از جانب دهلی ، ایران ومارالنهر متوجه این ساحه بودند قرار گرفت تا این که به سال ۱۵۱۱هـ/۱۷۳۸ م بساط آل بابر بعد از گنشت ۲۴۰ سال از این ساحه برچیده شد.

قرار نوشته ویلیام ارسکین ،روبط بهادرشاه با ایران خصمانه نه بود وحاکم سیستان توسط نامه به وی وعده کمک و یا پناهنده گی را داده بود اما از طرف بهادر شاه به اخذ جواب نایل نیامد. یکی ازکار هایی که اورنگزیب در هند انجام داد مبارزه علیه قحطی در آن سرزمین بود. وی تعدادی از زارعین هندی را به جاپان فرستاد تا از آن جا طرق کشت برنج رابیاموزند ، قبلاً زارعین هندی از حاصلات برنج شان عاید ناچیزی می گرفتند. هیأت زارعین بعد از بازگشت از جاپان و مروج ساختن کشت برنج به طریق آنها در هند ، از برنج شان سه برابر عاید قبلی را برداشتند.وهم بادام زمینی به وسیله اورنگزیب وارد هندوستان گردید که دارای ارزش

غذایی بیشتر بود قبلاً درهند این ماده را نمی شناختند. کاردیگری که درزمان اورنگزیب صورت گرفت صنعت کشتی سازی به سبک اروپایی ها بود که این کشتی ها نسبت به کشتی های قبلی که درهند در سطح ابتدایی از لحاظ تخنیک وتکنالوژی قرار داشتند دارای کیفیت خیلی ها بیشتربود که این کشتی ها هم سرعت داشتند و هم قدرت برداشت و انتقال اموال را نسبت به کشتی های سابق بیشتر داشتند و درقسمت تحتانی این کشتی ها نیز از لحاظ ساختمان تغیراتی آورده شد تاجانوران طفیلی مثل سابق در آن جا گرفته نتواند. در زمان اورنگزیب کشتی های جنگی نیز وارد نیروی دریایی هند گردید و توپ های مخصوص برای کشتی ها ساخته شد. ساختمان ونصب توپ ها به کشتی ها دردفاع از سرحدات هند که به آب متصل اند تاثیر فراوان داشت قبلاً اروپایی ها آزادانه بر سواحل هندوستان میتوانستند نیرو پیاده نمایند وکاردیگری که صورت گرفت ساختن موج شکن ها در بنادر به مقابل حالات طوفانی بحر ها بود.کار مهم دیگری که در زمان اورنگزیب صورت گرفت، همگانی ساختن سواد بود تا همه مردم هند از سواد بهره مند گردند.

***

بعد از اورنگزیب ، امپراطوری بزرگی را که ظهیرالدین محمد بابر در هند اساس گذاشته بود و سلاطینی چون همایون ، اکبر و جهانگیر و شاه جهان از آن نگهبانی نمودند و برشکوه ، جلال و عظمت آن نیز افزوده بودند روبه انحطاط و انحلال رفت. اورنگزیب آن وسعت نظر را که نیاکانش داشت ، نه داشت. بهر حال در زمان تیموریان در هند بود که:
هندوستان مرکز تجمع علماً شعراً و هنرمندان گشت که از هرگوشه وکناربه هند روی می آوردند و آگره و دهلی مطمع نظراهل کمال واهل نوق و اهل اندیشه و اهل نظر بود. زبان فارسی- دری از برکت همین شاهان است که قرن ها زبان رسمی قارهً هند گشت."بابر و احفاد او که درین ایام بر هند فرمانروایی داشتند به شعر و ادب علاقه تمام ورزیدند و درین شیمهً اجداد را رعایت میکردند. خود بابر شاعر بود و نیز سوانح احوال خویش نوشت. نامش بابر نامه که ارزش ادبی و تاریخی بسیار دارد پسرش همایون نیز شعر می سرود و نواده اش اکبر هر چند ظاهراً از خط و سواد بی بهره بود اما به تواریخ و قصص و شعر و لغت علاقه داشت و به دستور او بعضی از کتب هنود به فارسی ترجمه شد... بهر حال در بار او مجمع فضلا و شعرا بود که از فارس و عراق و خراسان به دربار

اوروی می آوردند. جهانگیر و زنش نورجهان نیز هردو به شعر و ادب علاقه داشتند. درکتابخانهٔ شاه جهان سه لک کتاب خوشخط پاکیزه بود از اقسام فنون و اصناف علوم عربی و فارسی و انگریزی... در آن روزگار عزم سفر هند در هرسری بود و کسانی از ارباب استعداد که در بلاد خود مجال توقف نمی دیدند رخت به هندوستان می کشیدند"(۱)

این دوره از لحاظ داشتن ساختمان ها و بنا هایی که از خود به یادگار گذاشته است خود را نسبت به دوره های ماقبل و بعد ، ممتاز جلوه مینماید و از شهکارهای معماری این دوره تاجایی یادکرد صورت گرفت که اکثر آن ساختمان ها امروز هم قد بر افراشته اند و از شکوه و جلال آن روزگاران حکایه ها دارند.

(۱) ۲۵۶/۱ نقد ادبی- داکترحسین زرینکوب

ادب پشتو

در عصرشاهان تیموریهٔ هند، ادبیات پشتو نیز به نقطهٔ عطف و بالنده گی خود رسید. شعراً و نویسنده گان زیادی در همین دوره در هندو افغانستان تبارز کردند و آثار شان را که دارای ارزش های علمی و ادبی هستند تألیف نمودند، البته دراین میان مقام سردار جنگی و شاعر معروف"خوشحال خان ختک" (متوفی ۱۶۹۱م) در نظم و نقش قاید و نویسنده "بایزید روشان" متوفی۱۵۷۹م درنثر که این هردو خدمات نهایت ارزنده را به این زبان نمودند ومقام رحمان بابا که هم شاعر بودو هم عارف استثنایی است.شعراً ونویسنده گان دیگردر همین زبان عبارت بودند از : ابراهیم بیتنی مؤلف"مخزن افغانی، آتشی قندهاری متوفی ۹۷۳هـ ، اشرف خان هجری شاعر پشتو(پسر- خوشحال ختک)، افضل خان ختک مؤلف تاریخ مرصع به پشتو، ملا الف هوتک ناظم "بحرالایمان" به پشتو، اما الدین متی زی مؤلف "تاریخ افغان"، بابوجان شاعر پشتو، شیخ بوستان بریح شاعر و عارف متوفی ۱۰۰۲هـ ، ثابت بریح، حلیمه شاعر پشتو(دختر خوشحال ختک)، حمید ماشوخیل مهمند شاعر پشتو ، خانگل خلیل شاعرپشتو، خواجه محمد بنگش، درویزه ننگرهاری شاعر و مبلغ به زبان پشتو، دوست محمد کاکر(مؤلف غرغشت نامه)، زرغونه قندهاری که بوستان سعدی را به سال ۹۰۳هـ به پشتوبه نظم آورد،

سکندرخان شاعر (پسرخوشحال ختک) ، سلطان قندهاری شاعر شیرمحمد هوتک قندهاری(۱۰۹۲-۱۱۷۵هـ) ناظم اسرار العارفین" در پشتو، صدرخان ختک شاعر (پسر خوشحال خان ختک)، عبدالسلام پشاوری شاعرو نویسنده (نواسه درویزه خان) عبدالقادر ختک شاعر پشتو(پسرخوشحال ختک)، عیسی مشوانی شاعر، فیاض پشاوری ناظم قصهً "بهرام و گل اندام" درپشتو ، قاسم شینواری موًلف"فوایدشریعت"درپشتو در (۹۱۷هـ)، شیخ متیکاسی (عارف عطر اکبر)،کاظم خان شیدا شاعر پشتو،شیخ محمد صالح الکوزی قندهاری شاعرپشتو و عالم ، نیکبخته موًلف"ارشاد الفقرا" در پشتو،رابعه قندهاری شاعردر زبان پشتو و دیگران بودند.(۱)

(۱) پوهاندعبدالحی حبیبی- تاریخ مختصر افغانستان -چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور

امیر خسرو دهلوی

یکی از چهره های تابناک شعر و ادب که در قارهٔ هند درخشید و هرچند که از لحاظ زمانی، مصادف به دورهٔ مورد بحث مانیست – امیرخسرودهلوی است. خسرو تنها شاعر نه بود. ادیب ، منشی و موًرخ هم بود و در نثرمهارت داشت و "اعجاز خسروی" نمونه یی از مهارت وی درنثر است. موسیقیدان چیره دستی نیز بود "آهنگ هایی که ساخت مایهٔ حیرت و اعجاب خنیاگران و قوالان شهر شد". زبان هندی رابرابر با زبان فارسی- دری می دانست ودر هر دوزبان صاحب دیوان ها است و غزلیاتی در زبان عربی نیز به وی نسبت داده اند. پنج دیوان فارسی – دری اش مربوط به دوره های مختلف زنده گی وی است:تحفهٔ الصغر ، وسط الحیاة ، عزةالکمال، بقیهٔ نقیه و نهایهٔ الکمال. مجموعه ی آثار وی را در نظم ونثرچهار صد هزار بیت تخمین کرده اند. ازخمسه سرایان مشهور نیز است وخمسه ی وی را تقلیدی ازخمسه ی نظامی دانسته اند. اما خود وی هرچند که به نظامی ارج قایل است واورا استاد خطاب می نمایدارتباط و تسلسل وقایع را لازمی دانسته و در باب قصه سرایی ، به شیوه ی شارحان

ارسطو و نقادان اروپایی"وحدت عمل" و رعایت آن را امری لازم می شمارد:

وصف برانگونه فرورانده ام
کز غرض قصه فرومانده ام

وی به جنبه های الهامی شعر تأکید داشته و با توجه به همین نکته به "برتری شعر بر عِلم" اصرار می ورزد و میفرماید:

اینکه نام شعر غالب می شود بر نام علم
حجت عقلی درین من گویم از فرمان بود
هرچه تکرار کنی آدم بود استاد آن
و آنچه تلقینی است استاد ایزد سبحان بود
پس چرا بردانشی کزآد می آموختی
ناید آن غالب که تعلیم وی از یزدان بود
علم کز تکرار حاصل شدچو آبی درخم است
کزوی ارده دلو بر بالاکشی نقصان بود
لیک علم شعر آن چشمه است زاینده کزو
گرکشی صد دلوبیرون ، آب صدچندان بود

کاتبی نیشاپوری ،خسرو را "استاد سخن"خطاب میکند و در جایی از سروده هایش که حسن شاعر را "متهم به سرقت معانی خسرو"ساخته بودند ، میگوید:

گر حسن معنی خســرو بـرد نتوان کرد منع
زانکه استاد است خسرو بلکه زاستادان زیاد

خسرو ترک است ازقبیله لاچین در ناحیت های قرشی و بلخ . پدرش سیف الدین محمود ازبزرگان آن قبیله ، که به کابل آمد و بعد ازچندی به هند رفت وخسرو درهند در قریه پتیالی قریب آگره به جهان آمد"پدرش در آن زمان در بین امیران ترک نامی بلند داشت" و "مادرش هم دختر امیری بود عماد الملک نام که شهرت و آوازه یی داشت".
خسرو در کودکی پدررا از دست داد ودر جوانی به صحبت ، تربیت و ارشاد نظام اولیا از مشایخ نامدار دهلی راه یافت و از جمله ی مریدان وی بود. نظام الدین اولیاً خسرو را "ترک" خطابت می کرد و مکرر می گفت:" در قیامت مرا به سوز سینه این ترک بخشند" و بعضاً می گفت: "من از صحبت همه کس به تنگ می آیم و از صحبت این ترک به تنگ نمی آیم".
سال هایی که امیر خسرو در هند بود وتا آخرین ایام حیات در همین جا زیست وبه سن ۷۳ ساله گی به سال ۷۲۵ هـ در کنار تربت نظام الدین اولیا آرمید، "پادشاهان دهلی نام و آوازه داشتند ثروت و شکوه آنها چشم ها را خیره میکرد و در آن زمان امیر خسرو نیز مثل ثروت گرانبها به دربار پادشاهان منسوب بود". اما این پادشاهان دولت های مستعجل داشتند و "شهر شاهد طلوع وسقوط حکومتها و سلطنت ها " بود.

شاعرطرف توجه و حرمت همه ی این پادشاهان بود و عنوان "امیر" را به وی دادند.شهر شکوه خاصی داشت و در موسیقی وعشرت غرق بود و از "هر در و دیوار موج سرود و طرب" برمی خاست.
"جنب و جوش درویشان و پارسایان" رونق دیگری به شهر بود. پادشاهان و امیران نیز گاه گاهی به زوایای مشایخ می آمدند و ازسخنان شور انگیز آنان بهره می جستند اما "این پادشاهان با وجود تظاهر به دینداری غالباً ظالم ،تندخوی بیرحم و آلوده به تعصب بودند".
ابن بطوطه که سراسر هند را در زمان همین پادشاهان دیده است و این در بار ها را درک کرده است وشرح هایی بر آن نوشته است در قسمتی از شرح هایش ، دربار محمد شاه را در ۲/ ۷۱ سفرنامه اش چنین به قضاوت می گیرد:" این پادشاهان دوچیز را از همه بیشتر دوست می دارد یکی بذل و بخشش و دیگری خونریزی ، در سرایْ او هرگز از این دو ماجرا فارغ نیست، یا درویشیرا جامهً دولت می پوشانند یا زنده ای را به خاک مرگ می کشانند". با نگاهی کوتاه که برزنده گینامه ی شاعر داشتیم ، ابیاتی چند از سروده هایش که پیرانه سرسروده است را به خوانش می گیریم:

دل زتـن بردی و درجانی هنوز
درد هــا دادی و درمانی هـنـوز

آشـکـارا سینـــه را بـــشـکـافـتـی
همـــچـنــان در سینه پنهانی هنوز
ملک دل کردی خراب ازتیغ ناز
اندران ویــرانــه سلـطــانــی هنوز
هردوعالم قیمت خود گفته یی
نــرخ بــالاکــن کــه ارزانــی هنوز
پیری و شاهد پرستی ناخوشست
خسروا تاکی پــریـشـانــی هـنـوز

منابع:

- باکاروان حلهٔ داکتر عبدالحسین زرینکوب
- نقد ادبی داکترعبدالحسین زرینکوب
- سفرنامه ابن بطوطه

تألیف و ترجمه

در مورد این که ظهیرالدین محمد بابر ،صرفاً یک شخصیت نظامی و سیاسی نه بوده و این موضوع که وی از اندجان تا دهلی پیروز مندانه تاخت واساس امپراطوری باشکوهی را در هند گذاشت ودرعمر کوتاه خود(۴۹)سال حیات مدت (۳۷) سال سلطنت نمود مطالبی به نگارش آمد و به ابعاد دیگر شخصیت وی که شاعر توانایی است در دوزبان "دری و ترکی" و نثر نویس خارق العاده است که "بابرنامه" نمونه ای از آن است و واقعه نگار توانایی بود که نگاشته هایش امروز هم مورد استفاده قرار دارد نیز تا حدودی سخن رانده شد. در ارتباط به شخصیت علمی و فرهنگی وادبی ظهیرالدین محمد بابروفرزندان وی که به سلطنت رسیدند مطلب دیگری نیز لازم به تذکر است وآن توجه آنان به **تألیف و ترجمه** می باشد که انکشاف آن دراین دوره شکل گرفت واز این لحاظ نیز این روزگاران را برجسته ساخت وامتیاز بخشید. تألیف و ترجمه شعبه ای از کتابخانهٔ بزرگ بود که **بابر** اساس آن کتابخانه در **امرتسر** گذاشت وبعد به **دهلی** انتقال داد. دارالترجمه ی این کتابخانه درزمان بابر اساس گذاشته شد اما در زمان فرزندانش **همایون** ،**اکبر**

،**جهانگیر** ، **شاه جهان** و **اورنگیزب** چنان توسعه یافت که به تعداد یک هزار نفر مترجم که همهٔ آن ها از دانشمندان بودند درآن مصروف ترجمه بودند به تشویق اکبر عده یی از دانشمندان مصروف ترجمهٔ کتاب های **یونانی** به زبان **فارسی** شدند که ترجمه کتاب های یونانی به زبان فارسی تا آن وقت سابقه ی کمترداشت واگر وجود هم داشته باشد ترجمهٔ مستقیم نه بود بلکه آن کتاب ها اولاً از زبان **یونانی** به **سریانی** واز سریانی به **عربی** و از عربی به **فارسی** ترجمه شده بود که بدین ترتیب درمتن اصلی آن فرق می آمد بخصوص اصطلاحات فلسفی یونانی در اثر ترجمه ازیک زبان به زبان دیگر وازآن به زبان سومی و چهارمی ماهیت اصلی اش را ازدست داده تحت اللفظی ترجمه می گردید. برای رفع این نقیصه **جلال الدین اکبر** دانشمندانی را از مصروشام دعوت کرد که زبان عربی و یونانی می دانستند ودانشمندانی که به زبان عربی آشنایی داشتند در دستگاه **اکبر** زیاد بود وبدین ترتیب درکار ترجمه سهولت آمده و کتاب های زیادی از یونانی به فارسی ترجمهٔ گردید. در دورهٔ همین پادشاه ،**تورات** و **انجیل** برای اولین بار به زبان فارسی ترجمه گردید. برای این مقصد، اکبر عده یی از دانشمندان اسلامی وهم چنین عده ای از علمای **یهودی** و**نصاری** را در دهلی جمع نمود و مدتی که آن ها مشغول ترجمه بودند برای شان معاش داده می شد و

درختم ترجمهٔ زمانی که آن ها به وطن شان مراجعت می کردند آنها را با انعام ها دلخوش کرد.
برای تألیف کتاب ها، خوش نویس ها بسیار تشویق می شدند از اثر همین تشویق ها از خوش نویس ها بود که عده یی از هندی هاخط فارسی را یاد گرفتند و وارد **کتابخانه سلطنتی هندوستان** گردیدند. برای بهتر شدن کیفیت کتاب ها به کارخانه ی کاغذ سازی سیالکوت توجه زیادی صورت گرفت و به ابتکار استادان کارخانه ، کاغذ هایی ساخته شد که تصویر اکبر را در جرم کاغذ نقش کردند که اگر کاغذ را مقابل نور قرار می دادند تصویر اکبر نمایان می گردید.
کتاب هایی که توسط خوش نویسان در دورهٔ اکبر نوشته شده است این ها اند:
گلستان ، بوستان، اخلاق ناصری ،کیمیای سعادت قابوس نامه ، مکتوب شرف منیری ، حدیقه مثنوی معنوی، جام جم ، خمسه نظامی ، دیوان ناصر خسرو، دیوان جامی، دیوان خاقانی ، دیوان انوری ، تاریخ تیموری ، شاهنامه فردوسی ، قانون همایونی ، ریاض الادویهٔ ، جواهر العلوم همایونی ، همایون نامه ، آئین اکبری، معجم البلدان ، وفیات البدری داراب نامه، چنگیزنامه ، ظفرنامه ، منتخب التواریخ ، نل و دمن ، کلیه و د منه ، تاریخ خاندان تیموری ، روضة الاحباب ، تفسیر حسینی ، اقبال نامهٔ جهانگیری ، مآثر جهانگیری زبدة التواریخ و کتاب هایی اززبان هندی به زبان فارسی ترجمه و توسط خوش نویسان نوشته

شدند که این ها اند: **ماهابراتا، آتورا ودا ، باگا واتاژیتا ، سانگ سی بی تی سی، راجارانگی ، بان شاتان تارا، هاری بان سا** میباشد.

در عصر **شاه جهان** ، **پاد شاه نامه** ، سه کتاب لغت به نام **منتخب اللغات شاه جهانی** و یک کتاب در باره نجوم ، یک دایرة المعارف و کتابی به نام **زیج شاه جهانی** تالیف گردید. از جملهً کتاب های فوق الذکر **تاریخ تیموری** و **ریاض الا د ویه** توسط میناتوریست مشهور **بهزاد** که توسط همایون به هند دعوت شده بود مصور گردیده بود. پادشاه نامه کتابیست در نثر ، دارای یکصد تصویردر اعلی ترین کاغذ تحریر گردیده در تألیف این کتاب از منابع ای که به زبان دری و عربی به نگارش آمده استفاده شده است. این کتاب تاریخ بوده تمام سلاطین هخامنشی به استثنای داریوش سوم ذکر شده است. این کتب واقعیت ها را به بیان گرفته و در آن افسانه ها وجود نه داشت.

شاه جهان دستور داد که این کتاب به نظم آورده شود بنا بران توسط **طبا طبایی** در دوصد هزار بیت سروده شد.

درکتاب خانه ی سلطنتی هندوستان در زمان **اکبر** پنجاه و دوهزار عنوان کتاب که شمارهً آن از چهار صد هزارجلد تجاوز می کرد موجود بود. تمام کتاب هایی که در دورهً شاه جهان نوشته شده همه به زبان فارسی بود و به هر یک آن ها ، دیباچه ای به خط شاه جهان نوشته می شد واین کتاب ها اکنون درکتابخانهً **مجمع**

آسیایی **کلکته** و کتابخانهٔ **خدابخش** در شهر **پت نه** وجود دارد درزمان شاه جهان زبان فارسی ، زبان رسمی دهلی بود ودر پایتخت هندوستان به همین زبان صحبت می کردند. درقسمت نگهداری کتاب ها تدابیر امنیتی آن ها نیزکه از سرقت و حریق جلوگیری شده بتواند نیز درنظر گرفته شده بود برای این مقصد صندوق های مخصوصی "گاوصندوق" ساخته شده بود که درمقابل حریق نیز مقاومت داشت و"نسوز" بود.

نقاشی:

هنر **تابلوسازی ونقاشی** نیز در دوره ی همین شاهزاده گان به رشد خود رسید . در دورهٔ جهانگیر تعدادی از نقاشان درکتابخانهٔ سلطنتی هندوستان که تعدادی از آن ها در "شبه کشی" و تعدادی در "میناتور" و تعدادی هم در ترسیم مناظر مخصوص مناظر طبیعی مصروف بودند . درهمین دوره دو نفر از نقاشان هندی به مصرف "پادشاه هنردوست" غرض آموختن رموز رنگ آمیزی به **ایتالیا** اعزام شدند و مدت هفت سال درهمان جاتحصیل کردند. کتاب هایی که به نقاشی گرفته شده بوْد و دارای تصاویر بودند، این ها بود:
یوسف و زلیخا ، **دیوان کامران** ، **دیوان حافظ** ، **پادشاه نامه** و تعدادی کتاب هایی که قبلاً از آن ها نام گرفته شد دارای تصاویر و میناتور بودند درزمان بابر تعداد

شهنامه های مصور فردوسی به دوازده جلد و درزمان سلاطین بعد ی تعداد این شماره ها به هفتاد جلد رسید.

موسیقی:

نت هایی درعلم موسیقی درکتابخانه سلطنتی هندوستان وجود داشت که تاآن زمان حتی دراروپا نیز تاقرن هفدهم از این نت ها آگاهی نه داشتند شخص بابر به موسیقی علاقه زیاد داشت ، نغمه هایی که به نام نغمه های هندی معروف شدند در دورهٔ همین پادشاه وارد موسیقی هند شد ورقص "بالت" قبل از آن که در اروپا رواج پیدا کند درزمان بابر به وجود آمد و رقاصانی دراین فن تربیت یافتند . آهنگ "تانگو" برای اولین بار در دربار بابر به وجود آمد و با به خوانش گرفتن شعر حافظ شیرازی:

آن تلخ وش که صوفی ام الخبا ئثش خواند
اشهی لنـــا و احلـی مـن قـبلـة الـعـذ ارا

اجرا می کرد. در همین زمان نغمات زیادی درموسیقی به وجود آمد که تاهنوز هم احساس آن وجود دارد (۱)
نوشته فوق بیان "قطره ای از بحر " بود که این دودمان درعرصه های ادبی ، علمی و فرهنگی داشته اند. وظیفهٔ اهل قلم و فرهنگ است تا این داشته ها را بیش تر و بهتر به بیان گیرند و همچنان شخصیت

های"بلند پنهان شده درابر ها" را معرفی نمایند و نگذارند میراث های فرهنگی بیش از این دستخوش حواد ث و بی تفاوتی ها گرد: وگرد فراموشی بر رخ شان نشیند.

(۱) ویلیام ارسکین – ص ۶۴۳ - ۶۴۴ بابر وایران

شاعران تیموری نسب

در صفحات گذشته (در قسمت تیموریان هرات) از خدماتی که شاهان و شاهزاده گان تیموری به علم وادب فرهنگ نموده اند و حمایت هایی که از اهل ادب و فرهنگ داشته اند تا حدودی مطالبی به نگارش آمد اینک با استفاده از نوشته ی داکتر ذبیح الله صفا ج ۴ "تاریخ ادبیات در ایران" ، فهرستی از شاعران تیموری نسب تقدیم خوانندهٔ ارجمند می گردد:

- **خلیل سلطان** فرزند میرانشاه فرزند امیرتیمور که از سال ۸۰۷- ۸۱۲ هـ در سمرقند سلطنت داشت، علاوه بر این که تعدادی از شعرا در دربار وی بودند، خود وی نیز "بغایت خوش طبع و ظریف و نکته گذار بود و همیشه در مجلس او خوش طبعان حاضر بودند و خود نیز شعر را پخته می گفت".

خواجه عصمت در تعریف دیوان اشعار اومی گوید:

دل کبابیست کزوشور بر انگیخته اند
وز نمکدان خلیلش نمکی ریخته اند

- **اسکندر میرزا** فرزند میرزا عمر شیخ فرزند تیمور که به موجب حکومتش در شیراز (تا ۸۱۸ هـ) به سکندر شیرازی معروف بود نیز در شمار شاعران بود.
- **زین الدین ابابکر میرزا** فرزند سلطان ابوسعید میرزا فرزند سلطان محمد میرزا فرزند میرانشاه فرزند امیر تیمور در **فارسی** و **ترکی** شعر می سرود.
- **الغ بیک** فرزند شاهرخ که دانشمندی بزرگ بود و هم درعرصه سیاست وحکومت داری یکتای زمان خود، شعر فارسی – دری را خوب می سرود و این مطلع از وی است:

هر چند ملک حسن بزیر نگین است
شوخی مکن که چشم بد اندر کمین است

- **غیاث الدین بایسنقر** فرزند شاهرخ درضمن آراسته بودن به چندین هنر، هنر شاعری نیز داشت ودر شعر نام خود (بایسنقر) را به رسم تخلص می آورد. از وی است:

ندیدم آن دورخ اکنون دوماهست
ولی مهرش بسی درجان ما هست

***

غلام روی او شد بایسنقر
غلام روی خوبان پاد شاه است

- **سلطان ابوالقاسم بابر میرزا** فرزند شاهرخ ، نیز شاعر بود و درشعر بابر تخلص می کرد.این سروده از وی است:

در دور ما ز کهـنـه سواران یکی می است
و آن کـودم از قـبـول نفس می زند می است
این سلطـنـت کـه مـا ز گـداییش یافـتیم
دار انداشت هر گز وکاووس را کـی اسـت
می نوش و جرعـه یی بمن دردمند بخش
رند شرابخواره بـه از حـاتـم طـی اسـت
سنگ محک می است ، مـی آرید در میان
پیدا کنندهٔ کس وناکـس همیـن مـی اسـت
دانـی کمان ابروی خوبـان سیـه چـراسـت
کز گوشه هاش دود دل خلق درپـی اسـت
دارد بـزلـف او دل زنـار بـنـد مـا
سودای کفر و کافری و هرچه دروی است
بـابـر رسیـد نـالـهٔ زارت بگـوش یـار
لیلی وقوف یافت که مجنون درین حی است

- **عبداللطیف میرزا** نواسه شاهرخ به شعر توجه داشت وخود نیز شاعربود، از وی است:

بردل وجان صد بلا از یک نظر آورد چشم
من چه گویم شکر او ، یارب نبیند درد چشم

سلطان مسعود میرزا فرزند سلطان محمود میرزا فرزند ابوسعید میرزا در زبان دری و ترکی شعر می سرود که در دری "عارفی" ودر ترکی "شاهی" تخلص داشت و برادرش **بایسنقر ثانی** نیز شاعر بود و عادلی تخلص می کرد. این سروده از وی است:

در دل من بس کـه مـهـر آتشین رخساره ییست
داغ خونین بردلم نبود کـه آتـش پـاره یـیـسـت
آنکه برد از من قرار و صبر وعـقـل و دین ودل
آفت دینی، بلایی ، کافری خونـخـواره یـیـسـت
گشته ام دیوانه و زمـردم گـریـزان مـی شـوم
چون مرا در سیـنـه سودای پری رخساره ییست
عـادلـی را ای کـه می پرسی بکوی عشق کیست
دردمندی ، خاکساری ، بی کسی ، بیچاره ییست

در باره سلطان حسین میرزا بایقرا ، در عین حال که پاد شاه بود شعرا ونویسنده گان واهل هنر و ادب مورد نوازش اش قرار داشت خود نیز در فارسی و ترکی شاعر بود قبلاً مطالبی به نگارش آمد و هم چنین در بارهٔ فرزندانش : **بدیع الزمان میرزا** ، **شاه غریب میرزا** **فریدون حسین میرزا**، **محمد حسین میرزا**، **محمد محسن میرزا** ، **محمد مومن میرزا** و

مظفر حسین میرزا که همه گی شاعر بودند و شور و شوقی داشتند آگاهی داشتیم.

- **سید احمد** فرزند میرانشاه فرزند امیر تیمور ، به تخلص سیدی در فارسی و ترکی شعر می سرود. علی شیر نوایی در مجالس النفایس در مورد وی می نویسد: "شخص سلیم طبع وپاک ذهن بود. اشعارش بسیارمشهور است. هم غزل و هم مثنوی داردو در زبان های فارسی وترکی دارای دیوان می باشد...". وی اثرخود را به کاکایش **شاهرخ میرزا** اهدأ نمود.

منابع:

- ظهیر الدین محمد بابر — پوهاند عبدالحی حبیبی
- اکبر نامه — شیخ ابوالفضل مبارک
- افغانستان در مسیر تاریخ — غلام محمد غبار
- نگاهی به تاریخ جهان — جواهر لعل نهرو
- نقد ادبی — داکتر حسین زرینکوب
- شاه جهان نامه — محمد صالح کنبو
- صورخیال در شعر فارسی — داکتر محمد رضا شفیعی کدکنی
- تاجیکان — بابا غفوروف
- تعاون (مجله) — ارگان نشراتی مرکز تعاون افغانستان

سا لشما ر

3شنبه 23 شعبان 736 / 1335م	ولادت امیرتیمور گورگان
4شنبه12رمضان771 / 1369م	جلوس امیرتیمور برتخت سلطنت در بلخ
4شنبه17شعبان 807 / 1404م	فوت امیر تیمور
یکشنبه25ذیحجه 850/ 1446م	فوت میرزا شاهرخ، پسر تیمور
6 محرم 888 / 1483 م	تولد ظهیرالدین محمد بابر
3 شنبه 5 رمضان 899 / 1493م	جلوس ظهیرالدین محمد بابر برتخت سلطنت
ربیع الاول 910 / 1504م	فتح کابل توسط بابر
محرم 912 / 1506 م	فوت سلطان حسین میرزا
شعبان 910 / 1504م	عزیمت نخستین بابر شاه جهت تسخیر هند
جمادی الاول 913 / 1507م	لشکر کشی دوم بابر شاه جهت تسخیر هند
محرم 925 / 1519 م	لشکر کشی سوم بابر شاه جهت تسخیر هند
930ق / 1523م	لشکر کشی چهارم بابر شاه و فتح لاهور
صفر 932 / 1525م	لشکر کشی پنچم بابر شاه و فتح دهلی
4جمادی الاول 937 / 1530م	فوت بابر شاه
9 جمادی الاول 937 / 1530م	جلوس همایون بر تخت سلطنت
یکشنبه 5 رجب 949 / 1542م	ولادت جلال الدین اکبر
ربیع الاول 963 / 1556م	فوت همایون پادشاه

Thaimorians' Reign at Herat

&

Glimpse of Taj Mahal

By: Abdullah Kargar



2005



Al-Azhar Book Co

Thaimorians' Reign at Herat

- **Compiled By:** Abdullah Kargar
- **Translation:** Tawab Shakib, Baktash Kargar & Badria Kargar
- **Sponsored by:** Shakir Kargar

Qissa Khani, GPO Box 463, Pesh. 25000 Pakistan
Tel: +92-91-2564414, E-mail: alazharco@yahoo.com

The more value of the time of Timory of Hirat is cause of it's knowledge not because of the politics. The politics of Timory specially the time of Shah Rukh and his sons and Sultan Husain Baeqra in collecting of knowledgeable people in Hirat has a special value.
Hirat was the central city and a light of knowledge at the time of Timory, at this time there were lots of Masques, Convents Libraries and Galleries were build up. Knowledgeable people, Artists and Writers came to hirat from every where. And they were under taking care of Kings , Ministers specially Ali Shair Nawaye was taking care of them a lot.
The Arts , poems , Designing , bookwritting were having a very high

position at this time. At this time it had a very great place in the world up to some of the Discoverers and knowledgeable people like Baldrof from Russia was saying that Hirat is the best the same like the big Italian Cities, like there were lots of Artists, poets , musicians , Hand writers that if we well go start writing there names it well be more then one or two books. And if we want to know all the names of these knowledgeable people then we have to read the books Habibul Siar and Khulasatul Akhbar whom the writer is Khans Mir.

Mr. Abdullah Kargar did a very great job in the introduction of Timory of Hirat and the well known people of that time like Shah Rukh , Baisunqar , Gawhar Shad, Sultan Husain Baeqra , Amir Ali Shair Nawaye, Abdul Rahman Jami and buildings , poetry and knowledge, Miniature, hand writing , Music, History writing. And this Book "Time of Timory in Hirat" the writing of Abdullah Kargar Show us this time clearly.

The way of writing of Abdullah Kargar shows that he has the well knowledge about that time and his way of having knowledge about this time is the way of success of him.

At the end of this book the well known people and Kings of India is also introduced and this book has a high value in introducing Timory of Hirat.

Husain Fakhri

December 2004

The ancient "Ariana" and old "Khurasan" and today's Afghanistan has a very old History and full of great owners.
Every corner of this country has very deep relations with the history and Hirat is one of the corners of it which is going to be talked about the time of Timory of Hirat. Hirat is a shining Pearl in the ocean of the History and Asia and in Avesta the book of Zoroaster it is called with the name of Hariwa, a very popular tourist who's name is Batota 1 / 463 in his itinerary introducing hirat like a very big city with lots of buildings and constructions and he is calling the people of this city with clean hearts and from the way of Hanafi.

In this writing we are not claiming that we written all the history of Hirat but a very short view on the time of Timory in Hirat. Which was the center of Knowledge and politics, and the kings and princes were very knowledgeable persons and they were also standing up for the knowledge.

Abdullah Kargar

The historical city of Hirat has the Oldest History . in the history Hirat is also called **Aria , Apya** and **Heriwa.** This city was a very important city at the time of **Sasany** , this city has been damaged lots of times in the history , our point in here is to display the **Hirat city at the time of Timory :**

Timory

Amir Timor Koragan (1336 – 1404) burned in the city of Kish means (today's Shahree Sabz). He had four suns with the names of Jahangeer , Omar sheikh , Miran Shah and Shah Rukh. After Timor Shah Rukh took the kingdom .

Shah Rukh:

Shah Rukh was selected from his father the leader of Khurasan at the year of 1396.and at the year of 1405 took the kingdom in Hirat.
And in very short time took the Zabulistan and Samarqand. And his son Ologh Baig was selected from his father the leader of Samarqand. At the time of Shahrukh Knowledge buildings and Culture was taken a very high place.

Baisunqar:

Baisunqar was the son of Shah Rukh whom made a very big library in hirat in this library there were lots of knowledgeable people and there were lots of books written by writers in this library. Baisunqar was not just giving good carriage but him self was also a teacher in hand writing.

Gawhar Shad:

Gawhar Shad Shah Rukh's wife was loved and thankful of buildings. She builded the following buildings :
Rebuilding of Khwaja Abdullah Ansari. build the Munar Musalah. Building of Masjed Jami , School and Khanaqa of Hirat City. And Masjed Jami in Mash Had. This woman was killed by the order of Mirza Abo Sayed cause of Standing against him in Hirat city at the year of (862).
After Shahrukh up to the time of Sultan Husain baiqra a good kingdom was not come and used. Abo Qasim Babur son of Baysonqar son of ShahRukh and Abo Sayed son of Miran Shah had the kingdom in Hirat.

Sultan Hosain Baieqra

Sultan Hosain Baieqra a person who was Political, Cultural and knowledgeable born in the Jun 1438 in hirat, took the kingdom at the March 1469 and was a king 39 years and in May 1506 was death his grave is in Hirat.

Zahirudden Mohammad Babur has written that the best time of Hirat was at the time of Sultan Hosain Baieqra which this city was the best city in the world.

Dr. Abdul Hosain Zarinkob was also accepting this time a great time from every way like writing, painting, buildings and Cultural.

Amir Ali shair Nawaye one of the Ministers of Sultan Hosain Baieqra was helping him in his works. Sultan Hosain Baieqra was a poet in Turkey and Dari. His Turkish Diwan published by Dr.

Mohammad Yaqoob Wahedy Jowzjane in the city of Kabul.
Badiul Zaman son of Sultan Hosain Baieqra was also a poet and his second name was **badehi** in his poems.
Shah Gharib Mirza his other son was also a poet in Dari and Turkish languages and his second name was **Gharibi** in his poems.

.Amir Ali sher Nawaye

Ali sher Nawaye a poet , knowledgeable political and writer born in February 1441 in Hirat. His father kich kina was one of the leaders of Mirza Abo Olqasim Babur.
Nawaye was liking the music and poems. Was poet in both Dari and Turkish Languages. In Turkish poem his second name was Nawayee and in Dari poems his second name was Fani. Father of Nawaye went to Iraq in 1446 after death of

1444

Shah Rukh Nawaye was with his fathers for 5 years. In 1452 when Abo Olqasim Babur captured Hirat. Nawaye's father came to Hirat. And was the leader of the city of Sabz war in hirat.
Nawaye went to Mash Had to Abo Qasim Babur and up to 1466 was there in Mash Had. And there he studied his all other subjects and then went to SamarQand and was there for 3 years and in March 1469 at the time of Sultan Hosain Bayeqra came to Hirat and was selected as a Minister there and was there up to his end of life. He did build lots of buildings in Hirat. He wrote 29 books, he is counted as a starter of the Turkish language and his Khamsa is very popular, at the year of 1501 he is death in hirat and his grave is there in Hirat.

Jami

Mawlana Abdul Rahman Jami at the year of (817) born in Jam –e- Hirat. His father Nizamuddin Ahmad Dashti was Layers.
Jami studied in Nezamyaa School and studied Arabic Language and Islamic subjects. And he was for some times in Samarqand at the time of Shah Rukh and Ologh Baig and then came to Hirat and there he studied other skills there and up to end of his life he was in hirat . he wrote lots of books and was a very big poet.

Written poem Books:

- Dewan Ash Har
- Selsela Ul Zahb
- Salaman Wa Absal
- Tuhfa Ul Ahrar

- Saja Ul Abrar
- Usof Wa Zulaikha
- Laili Wa Majno
- Kherad Nama Iskandare

Written Books:

- Naqdul Fasos
- Nafhatul Uns
- Lawah
- Shawahid Ul Nubo
- Ashha Ul Mahat
- Baharistan

Jami at the age of 81 in the year of 1494 death. In his funeral Sultan Hosian baieqra took part. Amir Ali sher Nawaye and his other friends passed one year just in the remembrance of Jami and nawaye cause of the respect of his best friend Jami a book by the name of Khamsatul Mutaharin which was Jami's book translated in Turkish language.

Buildings

Hirat's Timory was having a very high concentration to the buildings and the building's samples are available yet. These buildings structure was then from the buildings of Samar Qand.

One of the buildings in hirat is called Munar Musalah which was build at the time of Shah Rukh son of Timor. This was made by Gawhar Shad Bigom Shah Rukh's wife. Masjed Jami , School (Madrasa) and Khanaqa was also build by this princess.

The grave of Khoja Abdullah Ansari (Per Hirat) was also build up by Gawhar Shad Bigom and the garden of this place was made by Ali sher Nawaye.

Poems and Literature

Poems and Literature was having a very high level growth at the times of Timory. Kings and Princes was not just liking and giving carriage to the poets and writers but they were also poets and writers. At the time of Timory there were two big poets which were Amir Ali sher Nawaye and the second was Mawlana Abdul Rahman Jami. From the kings and Princes Sultan Hosain Baiqra , Shah Rukh , Sultan Khalil , Baysunqar Mirza and sons of Sultan Hosain Bayqra were all poets.

Gnosticism

Gnosticism because of the fights and the changes which has happened was getting very low down but at the time of Timory it took it's old and best place again. Before

timory of Hirat there was a **Khoja Ahmad yasawe** who was known by **(Per Turkistan)** who was also having a very high level in the Turkish language made a new rule or way which was called (Tariqa yasawya) way of Yasawya. Khoja Ahmad Yasawe was born in a place which was called Sayran in the city of **Turkistan** in the **Qazaqistan.** Before the city of Turkistan was called **Yasi. Bartold** in 782 / 2 **Turkistan Nama** Khoja Ahmad yasawe was called as a leader of way of Kibroya(Tariqa Kibroya). The poems of Khoja Ahmad Yasawe was very simple and well known and people were using his poems with **music**. He lived more then one hundred years and he lifted this world in 1166 and his grave is in the city of Yasi(Turkistan). In 1395 **Amir Timor** build very big building for his grave.

in 1884 **Khan Qoqand** rebuild the building of his grave. Beside his grave there are graves of his daughter and grave of the doughter of Ologh baig.

Times of Hirat's Timory:

The way of Naqshbandiya found lots of followers and abdul Rahman Norodin , Abdul Rahman Jami and Amir ali sher Nawaye was one of the followers of this way. The kings of this time was also having lots of respect for the followers of this way at this time in turkey another way has come wich was called way of Mawlawya **(Silsilay Mawlawya)** which was called the followers of **Mawlana Jalaludin Mohammad Balkhi** the center of this city was called the city of **Qonya .**

Turkish Language

Saying poems in Turkish language is not a new thing which we can call it at the time of Timory. Before in this language there were lots of poets who written poems like Sultan Walad son of Mowlana Jalaludin Balkhi , Shah Qasim Anwar, Qaboli and

others but the completion of saying poem was at the time of Timory. **Amirul Kalam** Ali sher nawaye did lots of big works at this time for the literature of Turkish language whom had a very light change in other future poets like Mir Haidar Majzob, Lutfi , Nasibe, Qutbi, Latifi, Mir Ali kabuly and others. Kings and princes were also like Sultan Hosain Baieqra and his other two sons , Khalil Sultan son of Miran Shah, Sikandar Mirza son of Omar Shaikh , Said Ahmad Mirza son of Omar Shaikh, Jahan Shah, and Shah Ismayel Safawe. But helps of Amir Ali Sher Nawaye and Zahiruddin Mohammad Babur whom both were saying poems and also they were writers is having a very high level.

The effects of Turkish language on Dari language:

The word of Turk was found a way in the poems of poets from the time they came on the power and this word in his real meaning or figurative face used in the poems of poets. At the first time this word was used in the poems of Rodaki Samar Qandi and after that it is used in the poems of **Farukhi Sistani** , **Mohaze** , **Manochihre** , **Sade** but in the **Hafiz**'s poems this word was mostly used , up to where Hafiz was calling Amir Timor **Shah Turkan** and in the lots of parts of Hafiz poems it has come with the meaning of it is figurative which in Dari part of this book you can read it.

Minator

Minator was having the high position in the painting and fine Arts from the centuries. This word was taken from the Hispanic language which is **Minum** and some says it is taken from the word **Natural Minum** how ever this Minator has high history in the western but it is known as a Eastern. The making high of Minator is related to the School of Hirat (Madrasa –e- Hirat) from (1390 – 1450) and the starter of this school is Shah Rukh Mirza son of Amir Timor Koragan.

Behzad:

Kamaluddin Bihzad (1455 – 1536) was one of the biggest teachers of this Art. Sultan Husain Baieqra and Amir Ali sher Nawaye was liking Behzad the teacher of the best Art. Sultan Hosain Baieqra asked him to work as the chief of the library and

he worked in this post for 20 years. After Hirat's Timory Shah Ismayel Safawee took Behzad to Iran. And he taught in Tabriz for 10 years. On the writing of Wilyam Arisken in 648 (Iran and Babur) Homayon son of Babur requested Behzad to come to India and in India he worked and designed the books **Tarikh Temory** and **Riazul Adweya** .In Hirat which Ghulam Mohammad Ghobar written, beside Behzad Mir Ali , Sultan Mohammad , Sultan Ali and Khoja gheyasuddin were also working on the Arts of Minator. At the last times of his life Behzad came back to Hirat and death there and his grave is at the mountain of Mukhtar in Hirat.

Music

At the 11th and 12th centuries **Music** was having a very high position in Asia. On the written of historian **Narshakhi** the people of Bukhara was celebrating the rounds of the grave of Seyah Wash with **music** and songs.

Mahmod Kash Ghare in the Lughatul Turk tell as about the having popularity of **music** inside the people and also in this book there are some names of **music** parts like **Tanbor, Barbat, Daf, Kaws, Nagharaa, Tabl, Chang, Rubab, Zer Baghale, Dayra, Nay, Chaghana, Shepor, Surnay and Arghanon.**

Poems and **Music** in all the times of the history has a very tight relation with each other.

from the times of Samany Rodake Samar Qandy was writing poems and his poem (

(بوی جوی مولیان آید همی)with the sound of **Chang** was always used. Masnawe and Mawlana were also with the sound of **Nay.** Sultan Walad is saying from his father's tong (Mawlana) that there should be **Music** and songs on his death time. Farukhi sestane was a poet and also knowing **music**.
Farukhi is Saying:

گاه گفتی : بیا و رود بـزن
گاه گفتی : بیا وشعر بخوان

Farabi , Ibne Sena and Abo Raihan Alberone, at the time they were knowledgeable persons they were having the knowledge of **music** too.

Abo Nasr Farabe:

Abo Nas Muhammad Ibn Turkhan Ibn Ozluq(950- 870) was born in the place of **Farab** city of **Turkistan – Qazaqistan.**
Farabi studied in **Talas , Balasaghon , Kashghar** and **Baghdad** he beside his

mother tong which was Turkish language he knew Greek , Arabi and some other languages. Ibn Khalakan (681- 608) was saying that Farabi knew for about 70 languages. Farabi was an astrologer , knew Mathematic , knew about Medical subjects , and was given the Second name of Arasto and second teacher to him. Farabi in **music** had some discoveries like when some one was hearing his **music** could lough , could go to sleep and could cry at the same times. After several centuries the **music** saw got down and again grow up. At the times of Hafiz **music** was having a very high value and him self hafiz was reading his poems with **music**. Which the samples of it's poems are in the Dari section of this book. But at the **times of Hirat's Timory** the knowledge of **music** was going to the high levels. **Ologh Big** who was a political person , poet and astrologer was also knowing the knowledge of **music** and wrote 5 books about the **music**. **Ali sher Nawaye** who was a poet, political was having the knowledge of **music** and a great

poet. Mawlana Abdul Rahman Jami wrote a book about the **music**. One of there well knowing music persons are **Abdul Qadir Maraghi .**

Calligraphy

At the times of Timory calligraphy was having the highest level of it self. Specially the **Nastaliq** font , the popular calligraphers were called **Mir Ali, Shah Zada Baisunqar , Jafar, Baisunqari , Mawlana Azhar, Sultan Ali and Shah Zada Ibrahim son of Shah Rukh.**
Baisunqar was well working with seven kinds of fonts and was teacher in the font of **Suls ,** He did build the Gallery of Hirat. In this Gallery there werer 400 persons whom were working Jafar son of Baisunqar was the chief of this Gallery, **Shah nama –e- Ferdawse** with the hand writing of Baisunqar is in the Museum of

Gulestan Tihran which has 22 pictures of Minator. Professors D. Birt was knowing this book one of the highest levels of Arts in the world baisunqar was death in the year of (838) with 37 years of age.

History writing at the times of Timory

Timory was giving a value to the writing of History which the books were written at that time is also having a very high value. Mir Khand and Khand Mir wrote the books of Rawzatul Safa and Habibul Siar at this time. And also Zafarnama was written by Mawlana Sharafuddin Ali yazade. Mawlana Sharafuddin yazade was also a poet. Hafiz Abro was also one of the best History writers of this time. Khand Mir born in hirat in (880) his young age was passed at the times of Sultan Husain

Bayeqra, and after death of Sultan Hosain Bayeqra he went to India for Babur and he was death in India and his grave was beside the grave of Nizamuddin Awliya and Mir khand was also one of the best history writers and he was burned in 837 in Balkh. He came to Hirat while he was young and Ali sher Naway was loving him too much and he was death at 903 and his grave was in Shaikh Bahawoddin.

foreign Political Relations

Shah Rukh son of Timor was the starter of this Relationship he after taking the kingdom made his relations with foreign countries his first relationship was with the kings of Egypt at 1408 his relation was started with Piking in china and in 1411 the Ambassadors of Diming khan the king of China came to the castle of Shah Rukh. In 1416 again the Ambassadors of Diming

Khan came to Shah Rukh with lots of gifts and Shah Rukh sent Ardsher tawachi with them to china. In 1418 again the Ambassadors of China came to Shah Rukh . Mirza Baisunqar used this relation ship for giving carriage to the Fine Arts and sent some Artists to china and these Artists came back to Hirat in 1501. and also Shah Rukh made his relation ship with Mongolia because of the security of the way. And took one of the girls of the king of Mongolia to his son Mirza Bahadur.

Relation ship with India:

This relation ship was started from the times of Timory but at the times of Shah Rukh it got completed and Ambassador of Shah Rukh in India was Kamaluddin Abdul Razaq Samarqandi. And in 1523 this team was sent to India , and from the Fatih Khan dihlawe the Ambassador was khoja jamaluddin.

Relationship with Azerbaijan:

This relation ship was started at the time of King Jahan Shah , Jahan Shah beside his kingdom , he was saying poems in Turkish and Dari languages, son of Jahan Shah Per Bodaq (871 – 866) was having the leader ship in Baghdad, he was also poet and was having written relation ship with Mawlana Abdul Rahman Janim.

Turkish language at the time of Timury:

The time of Hirat's timury was a time of renewing of Turkish language. The life Ali shair Nawaye and the nonstop works of him is connected to this time, in fact the poems in Turkish language was not sometimes new because before this, other poets like Sultan Walad s/o S.Moulana Jalaludin Balkhi, Shaikh Qasim Anwar and Qaboli were saying poems in Turkish language and also Mir Hairdar Majzo, Lutfi, Mir Ali Kabully, and some kings

and princes like Mohammad Shaibani, Yonos Khan and others said poems in this language but Ali Shair Nawaye and zahirudding Mohammad Babur had done lots of works to there mother language which was Turkish language, so many times the enemy of culture and literature tried to tear down these historical books, but fortunately there poems and books are now can be found after long time passing of there life Hafiz says like this:

قـتل این خسته به شمشیر تو تـقـد یر نبود
ورنـه هیچ از دل بی رحم تو تقصیر نبود

Ali Shair Nawaye wrote these books of "Ghhinaye" poems in Turkish Chughutaye

- Badyewol badreya: in the year of 870-886
- Nawadir ilhaye: in the year of 887-898
- Khazayenul Mahani: in the year of 898-905

Word Books and Dictionaries in Turkish

Making of these books in turkey Chughataye had been started in Timory's time these dictionaries had been made because of Nawaye's Books and writings:

1- **Badiwol Lughat.**
2- **Dictionary of Aboshka.**
3- **Fazlilah Khani Dictionary.**
4- **Turkish language book.**
5- **Sangalakh**
6- **Nasiry Dictionary**
7- **Dictionary of fatih Ali khan Qajar.**
8- **Shaikh Sulaiman Afandy Bukharaye's Dictionary.**

Timory of India

The starter of Timory of India was Zahiruddin Mohammad Babur. He is son of Omar Shaikh s/o Sultan abo sayed mirza son of Mohammad Mirza son of MiranShah son of Sahibqran Amir Timor Kurgan.

His mother Qotleq Negar doughter of Younos Khan who was reign of Moghlistan,he was also a calligrapher an artist and a declaimer, son of wais khan son of shair Ali Oghlan son of Mohammad khan son of Khizr Khwaja son of Toghloq timor son of Aish Boqa son of Dawa Khan son of **Darkafirzand Assam Boqa** son of **Motwakan** son of **Chughatay** son of **Tamochan (Changaiz).**

Babur was burned in February 14, 1483 AD. Babur means lion in Turkish language

in the family of Timory son of Shah rukh was also named of Abo Ulqasim Babur. And **Mirza** is the short form of **Amir zada** which means Prince. Babur took the kingdom at the year 9 January 1494 in the **Andi Jan** when he was 13 years old. Babur faced lots of problems cause of saving his country, the people whom was making problems were as following: **Shaibani Khan, Ibrahim Big, Jan Ali, Sultan Ahmad(**uncle of Babur)**,Sultan Mohammad**(uncle of Babur), and Babur was in these places while the fight was in progress like **Ahangaran , Aghshi, Andi Jan** and **jazrom** because of that Babur decided coming to Afghanistan.

Babur in Afghanistan:

Babur came to Afghanistan crossing the **Tirmiz** and **Amo** with 300 force. And got place in **Kahmard** in **Bamyan** and found lost of people who were supporting him in **Doshi** and from the way of **Hindokosh** and **Hofyan** entered the Kabul. The

governor of Kabul was **Mohammad Moqim Arghon** , and surrendered Kabul to Babur and him self went to **Qandahar** to his brother **Shah Big**. Babur had good chances in Kabul. All his children burned in Kabul and from here he got access to several cities of Afghanistan and did some constructions.

Babur in India:

After capturing Kabul Babur started thinking of how to capture India because of that started attacks to there. In 1518 crossed the Sind River and captured up to Chanab, in 1519 captured Panjab and Siyal Kot, in 1523 captured Lahur, in 27 April 1526 in his 5th attack captured Diehl. With coming of Babur to India there were lots of changes occurred in the literature, Etiquette, knowledge.

The etiquette personality of Babur:

Babur is not a militia personality but etiquette and knowledgeable person, the books which he wrote is as following:

1: Babur Nama:

This book describes the life of Babur in Turkish and after that it has been translated to other languages and this book describes the happening from 1494 up to 1529. this is one of the important books of Babur which is written from his mother's tongue. And at the first time was established in the city of Qazan in the year of 1867.

2: Dewan Ashar(poems):

This dewan Ashar is in Turkish language which is written in 1519 in Kabul it was printed in 1910 in **Bengal** and in 1917 in **Istanbul** and in 1966 published in **Tashkent** and in 1982 in **Kabul**.

3: Resallah Arross:

This writing is about the poems in Turkey chaghataye and in 1520 it has been written.

4: Mobayen:

Masnawe Mobayen with 2000 poems with the languages of Turkey chaghâtaye written which had Islamic and Cultural Topics and he wrote this to his son Kamran, and this book at the first time published in the city of Qazan in the year of 1867.

5: Resala Waleedia:

This resala Waleedia at the first time Kahaja Naseer Shahabuddin Ahmad

Shashy Samar Qandi which was well known by Ahrar, which was one of the Sshaikh's of Nakhsh Bandy of Mawaraul Nahir and he was in the subjects of islam and tasawof. Because Babur had respect to Shaikh's of Nakhsh band. He translated this Resala inturkish languages in the year of 1528.

Death of Babur:

Zaheruddin Mohammad Babur the starter of a big imperator, a very high poiet a very powerful writer, historical writer and artist, on December 26th in the year of 1530 in the age of 49 years at the 38th year of his kingdom he death. First he was given to grave in the Bagh NoorAfshan in **Agra**, and the as he said before his death

he was brought to **Kabul** given him to grave in the Bagh Babur.

Homayoon

He got the kingdom in the 26 December of 1530 at the age of 24 in Agra. **Homayoon** had lots of enemies, his brother **Kamran** who was the leader of **Kabul** and **Qandahar** did a fight with him. But **Homayoon** did not fight with him and has given him **Kabul, Qandahar** and **Panjab**. His other brother **Mirza Hindal** at the year of 1538 started fight with him from **Agra** at the year of 1539 **ShirShah** Sore started fight with Homayoon in **Bahoj Por**, Homayoon was forced to come to Hirat to **Shah Tahmasib Safawe**, with the help of **Shah Tahmasib Safawe Homayoon** captured Qandahar. In 1545 captured the Kabul, in 1546 captured Takhar, in 1547 captured Taliqan and Badakhshan, in 1548 captured Bakhsh, in 1549 captured Bamyan and Ghorband, in 1552 went to Sind river from the way of Kabul and 1554

captured Diehl and he was death in 1556 and his grave is in Diehl.

Constructions of Babur:

Masque of **Shah Do Shamshira** in Kabul was build in 959 and castle of **Jabil Saraj** in **Parwan**.

Jalauldin Akbar

He was burned in 1548, and got the kingdom in the age of 13 years old. In 1556 – 1605 was a king for about 50 years. From 1556 he did a fight with Safawe of Qandahar. In 1559 did fight with Mirza Sulaiman in Badakhshan, in 1563 he did fight in India. He was a very

big political person and was physically and from the body was very powerful person. **Jawabarlal Nehru** in his book (Glimpses of world History) said that Akbar is one of the best Militarily and political person. At the time of Akbar there were lots of books translated from other languages to Dari. As the written of Prophesier Abdul Hai Habiby the city of Jalal Abad which was before named Adina Poor was named Jalal Abad at the time of Jalaludin Akbar. Jalaludin Akbar was death in 1605 and his grave is in Agra.

Jahanger

After Akbar his son Nooruddin Jahangir took the kingdom at the year of 1605, at the same year he did fight with Hasan Khan Shamlo in Kandahar and captured Kandahar. In 1606 came to Kabul and announced Shah big as the governor of Kabul and again came back in 1625 to Kabul and announced Khwaja Abo ul Hasan the governor of Kabul. He liked the

buildings and Arts he build one museum in India, and his other buildings are like Shahla Mar and Nishat Bagh in the city of Srinagar and builded the grave of Etemadul Dawla in Agra her wife was named **Noor Jahan**, she was a knowledgeable princess, poet and she was also helping Jahan ger in his works. Jahan Ger was death in 1627.

Shah Jahan

Shah Jahan was capturing the kingdom from 1628 – 1658. at the time of this king the Tajmahel beside Jamna River, masque of Marwared in Agra, Masque of Diehl , Dewan Am and Dewan Khas in Diehl and also Takht Tawos was build.

At the time of Shah Jahan poetry got better from the poets of this time are as following: **Haji Mohammad Jan Qudsi, Abo Talib Kalim, Mula Shaida, Mahin, Mir Ilahi, Hakim Hazik, Sayedai**

Gilane, Mohammad Quli Salim, Mula Nisbati Tahanisary, Hasan Big, Rafi Mash Hadi, Shaikh Muhsin fani, Mula Hasan Foroghi, Sayed Khan Multani, Mula Haji Lahury, in 1645 with the directory of his son he had a movement to Saighan, Nahrin , Qundoz and balkh and captured them. In 1646 with Nidir Mohammad the chief of military of Safawy in Balkh , in 1647 attacked on Kandahar with the help of Awrang zib.

In 1657 in 31th year of his kingdom with his son Awrang Zib he was puted in jail for 9 years. He death in 1665.

Awrang Zaib

From 1657 up to 1706 he did the kingdom for 50 years. He was the last best king of Timory in India he was also liking Knowledge and Arts. In his all kingdom just one fight occurred which he was for 3 years there in Hasan Abdal. He well understood the Arabi and Dari languages. His buildings in Afghanistan were: Bagh

Ali Mardan and Masque of ShurBazar in Kabul city.

Etiquette of Pashto

At the time of Babur and his Children the poets and writers of Pashto started working the poets and writers was as the following.

Ibrahim Betanay, writer of "**Makhzan – Afghani**", **Atasha Qandahari** poet , **Ashraf Khan Hejre** a poet he was son of **KhushHal Khan Khatak** , **Afzal Khan Khatak** writer of "**Murasa**" in Pashto Language. **Mula Ali Hotak** writer of the "**Bahrul Iman**" in Pashto language, **BabuJan** a Pashto poet , **Bayazid Roshan** a status man and writer of the Pashto language. **Halima** daughter of **KhushHal-Khan Khatak** a Pashto poet. **Hameed-Mashu khail Muhmand** a Pashto poet.

Hameed Gul and Khan Gul Khalil Pashto poets. **Khwaja Mohammad Bangash** poet in Pashto language. **Rabia Qandahari** Pashto poet at the time of Babur. **Darwiza Nangarhari** Pashto writer. **Dost Mohammad Kakal** poet and writer of **Gharghasht Nama** in Pashto .
Zarghona Qandahari who translated the **Bostan Sady** in Pashto language. **Sekandar Khan** a Pashto poet son of **Khushhal Khan khatak.**
Sher Mohammad Hotak Qandahari writer of **Asrarul Arefen. Abdul Salam Peshawary** writer in Pashto language, grand child of **Darweza Khan**.
Abdul Qadir Khatak poet son of **KhushHal Khatak, Eisa Mushwany** Pashto poet from the family of **khushHal khatak , Qasim Shenware** writer of **Fawayedul Sharayet** in Pashto.

Translation and publishing

As written Babur was not just a military and political person but a person who

loved books and poems and he was a good poet in both Dari and Turkish languages and also he was a very great writer too and Babur Nama is a sample of it's books which is right now in use too. One important thing which had to talk about is the translation and publishing of books which was having a very high level at this time. Translation and publishing is one of the parts of the library which was build by Babur in Amritsar and then it was carried to Diehl. The translation and publishing of this library was started by Babur but at the time of his sons like Humayoon, Akbar, Jahangir, Shah Jahan and Awrang zaib got great up to 1000 translators who were all very great knowledgeable persons were translating the books. they were translating books from Unany language to Dari language at that time it was very less translating Unany to Dari but if the were translating the books were doing it from Unany to Siryany and then to Arabic and then to Dari which the main subject of the books were changing. For solving this

problem Jalaludin Akbar did bring some knowledgeable people from Misr and Sham who were knowing Arabic and Unany which it bring lots of facilities in translating the books and did translated lots of books . for writing of books they did teach lots of literatures and with this lots of Indians learned the Dari fonts and then went to Indian library .the books which were written at the time of Akbar are as following: Gulistan, Bostan, Akhlaq Nasiry , Kemya Sahadat, Kabos Nama, Maktob Sharaf Muniry, Hadiqa Masnawe Manawe, Jaam Jam, Khmsa Nizami, Dewan Nasir Khisraw, Diwan Jami, Diwan Khaqani, Diwan Anwari, Tarikh Timory, Shah Nama Firdawse, Qanon Hamayone, Reyazul Dawlah, Jawahirul Olum Hamayuni, Hamayun Nama, Ayen Akbari, Majim ulbaladan, wafyatul Badri Darab Nama, changiz nama, ZafarNama, Muntakhabul Tawarikh, Nal wa Daman, Kulya wa damna, Tarikh Khanadan Timory, Rawza ul Hubab, Tafsir Husainy, Iqbal Nama Jahangery, Masir Jahangiry,

Zebda ul Tawarikh , and some other books which were written and translated from Indian to Dari language are as following: Maha Bharata, Atora Wada, Baga watazheta, Sangsi betise, Raja Rangi, Ban Shatan Tara, Hari Bansa. From the following books the books of Tarikh Timory and Reyazul Dawla were designed by Behzad one of the best miniaturists whom where sent to India. In the library of India at the time of Akbar there were more then 52000 books titled and the all count was more then 400000 books. All the books which were written at the time of Shah Jahan are in Dari languages and these books. At the library of Shah Jahan it was more then 300000 books which were in Arabic , dari , English and other languages. And from having buildings it was also a good time.

Fine Arts:

At this time the fine arts had a very high value at the time of Jahangir the arts of

making charts there were lots of artists whom were in the library and designing the books. And in this time there were two persons from the artist of India were sent to **Italy.** the books which were designed at this time are as the following:
Usof and Zulaikha, Diwan Kamran, Diwan Hafiz, Padshah Nama. Shah Nama Firdawsi and others.

Poets of Timory lineage

In the past pages we written about the goods which the kings and princes did for the knowledge, and now by the help of the writings of Dr. Zabiullah Safa "History of Knowledge in Iran" we are going to introduce some poets of Timory lineage:

- **Khalil Sultan** s/o Miran Shah s/o Timor. who was the king of Samarqand from the year of 807 – 812 did collect some poets around him and he was also a very powerful poet, Khwaja Ismat is saying about the well of his poems like this:

  دل کبابیست کز وشور بر انگیخته اند
  وز نمکدان خلیلش نمکی ریخته اند

- **Iskandar Mirza** s/o Omar Shaikh s/o Timor who was the governor of Shiraz up to the year of 818 was also a poet,
- **Zainuddin Abobakr Mirza** s/o Sultan Abo Said Mirza s/o Sultan Mohammad Mirza s/o Miran Shah

s/o Timor was a poet in Turkish and Dari.

- **Olugh Baig** s/o Shah Rukh at the same time when he was a very knowledgeable person was also a political person and a very good poet in Dari language. This poem is form him:

هر چند ملک حسن بزیر نگین است
شوخی مکن که چشم بد اندر کمین است

- **Gheyasuddin Baisunqar** s/o Shah Rukh at the same when he knew several Arts he was also a great poet this is his own:

ندیدم آن دورخ اکنون دوماهست
ولی مهرش بسی درجان ما هست

***

غلام روی او شد بایسنقر
غلام روی خوبان پاد شاه است

- **Sultan Abu Ul Qasim Babir Mirza** s/o Shah Rukh was also a poet and his second name was Babur in his poems this is his own:

در دور ما ز کهنه سواران یکی می است
و آن کودم از قبول نفس می زند می است
این سلطنت که ما ز گداییش یافتیم
دارانداشت هر گز وکاووس را کی است
می نوش و جرعه یی بمن دردمند بخش
رند شرابخواره به از حاتم طی است
سنگ محک می است ، می آرید در میان
پیدا کنندهٔ کس وناکس همین می است
دانی کمان ابروی خوبان سیه چراست
کز گوشه هاش دود دل خلق درپی است
دارد بزلف او دل زنار بند ما
سودای کفر و کافری و هرچه دروی است
بابر رسید نالهٔ زارت بگوش یار
لیلی وقوف یافت که مجنون درین حی است

- **Abdul Latif Mirza** Grand sun of Shah Rukh was also a poet and this poem is his own:

بردل وجان صد بلا از یک نظر آورد چشم
من چه گویم شکر او ، یارب نبیند درد چشم

- **Sultan Masood Mirza** s/o Sultan Mahmood Mirza s/o Abo said Mirza was saying poems in Dari and Turkish languages which he was writing his last name in Dari "Arifi" and in Turkish "Shahi" and his brother **Second -Baisunqar** was also poet and his second name was "Adile" this poem is his own:

در دل من بس که مهر آتشین رخساره ییست
داغ خونین بردلم نبود که آتش پاره ییست
آنکه برد از من قرار و صبر و عقل و دین ودل
آفت دینی، بلایی ، کافری خونخواره ییست
گشته ام دیوانه و زمردم گریزان می شوم
چون مرا در سینه سودای پری رخساره ییست
عادلی را ای که می پرسی بکوی عشق کیست
دردمندی ، خاکساری ، بی کسی ، بیچاره ییست

About sultan Husain Baiqra who was a king and at the same time poet we did talk before and his sons were also ,Badiul Zaman Mirza , Shah Gharib Mirza, Fraidoon Husain Mirza, Mohammad Husain Mirza, Sultan

Muhsin Mirza, Mohammad Momin Mirza whom all of them were poets.

- **Said Ahmad** s/o Miran Shah s/o Timor was saying poems with the second name of Saide like Ali shair Nawaye did write said Ahmad was saying poems in Turkish and Dari languages and his Divaan of poems was given as a gift from him to his uncle Shah Rukh Mirza.





عبدالله کارگر فرزند احمد به سال ۱۳۳۰ خورشیدی در دهکدهٔ "کارگرخانه" ی - اندخوی در یک خانوادهٔ روشن و سرشناس به جهان آمد. تعلیمات ابتدایی رادرمکتب قرغان اندخوی ودورهٔ لیسه را در حربی شونځی و تحصیلات عالی را درحربی پوهنتون "اکادمی تخنیک حربی" به انجام رساندو بعد در شهر مسکو تحصیل کرد. در قول اردوی قندهار ، شورای وزیران ، قوماندانی عمومی گارد ملی و در ادارهٔ موقت افغانستان به صفت وزیر مشاور وظیفه اجرا نمود. درجریان وظیفه (۱۳۵۸) در محبس قندهار و محبس پلچرخی کابل محبوس سیاسی بود و مدت (۸) سال در خارج از مرز درمهاجرت قرار داشت. متأهل بوده (۷) فرزند دارد.

نوشته ها یش:

- برسکوی شهاد ت — **زنده گینامهٔ شهید تورن محمد نادر کارگر**
- شرح مجموعهٔ گل — **زنده گی و اوضاع اجتماعی ونظامی زمان حافظ**
- شهنشاه سخنور — **زنده گی وکارنامه های ادبی ونظامی بابر**
- امیر دانشمند — **زندگی وکارنامه های ادبی و فرهنگی علیشیر نوایی**
- آزاده مرد شاعر — **زنده گی نامه مختصر مخدوم قلی**
- اندیشمند پیشتاز — بیوگرافی مختصر ابو ان بیرونی
- عهد تیموریان هرات

نوت : **شرح مجموعهٔ گل** و **شهنشاه سخنور** (با اصلاحات واضافات) باردوم به چاپ رسید.

آماده به چاپ

- از انخد تا اند خوی — تاریخچه مختصر شهر اندخوی
- شهر سلاطین — غزنه در پویهٔ تاریخ

Thaimorians' Reign at Herat & Glimpse of Taj Mahal

By: Abdullah Kargar



مؤسسه انتشارات الازهر

آدرس: دهکی نعلبندی، قصه خوانی

پست بکس ٤٦٣ پشاور - پاکستان

alazharco@yahoo.com / hotmail.com

Tel: +92-91-2564414

